

# کتاب ایقان

نازله از قلم

حضرت بهاء الله

کتاب ایقان

نازله از قلم حضرت بهاء الله

لجنه ملی نشر آثار بهائی به زبان فارسی و عربی - آلمان

ناشر، مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان، هوفمایم، آلمان

چاپ اول (نشر جدید)

۱۵۵ بدیع، ۱۳۷۷ شمسی، ۱۹۹۸ میلادی

ISBN ۳-۸۷-۳۷-۹۶۴-۲

بِسْمِ رَبِّنَا الْعَلِيِّ الْأَعْلَى

ط  
الْبَابُ الْمَذْكُورُ فِي بَيَانِ أَنَّ الْعِبَادَ لَنْ يَصِلُوا إِلَى شَأْنِ  
مَجْرَ الْعِرْفَانِ إِلَّا بِالْإِنْقِطَاعِ الصَّرْفِ عَنِ كُلِّ مَنْ فِي  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ سِوَا أَنْفُسِكُمْ يَا أَهْلَ الْأَرْضِ  
لَعَلَّ تَصَلُّقَ إِلَى الْمَقَامِ الَّذِي قَدْ رَآهُ لَكُمْ وَقَدْ  
فِي سِرَادِقِ حُجْلِهِ اللَّهُ فِي سَمَاءِ الْبَيَانِ مَرْفُوعاً  
جَوْهَرِ ابْنِ بَابِ أَنْكَهَ سَالِكِينَ سَبِيلِ إِيْمَانٍ وَطَائِفِ  
كَأُوسِ إِيْقَانِ بَابِ نَفُوسِ نَعُودِ رَاوِجِجِ شُؤْنَاتِ  
بَابِ وَمُقَدَّسِ نَمَائِنِ عِنَى كُوشِ رَاوِجِجِ اسْتِمَاعِ اقْوَا  
وَقَلْبِ رَاوِجِجِ

و قلب و از ظنون متعلقه بسجرات جلال و حر  
از تعلق با سبب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات  
فانیه و متوکلین علی الله و متوسلین الیه سائلین  
شوند تا آنکه قابل تجلیات اشرفیات شمس علم  
و عرفان الهی و محل ظهورات فیوضات غیبنا  
گردند زیرا که عبد بخواهد افعال و افعال  
عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حق و اولیا  
او قرار دهد هرگز برضوان معرفت رب العز  
داخل نشود و بیوت علم و حکمت سلطان احدیت  
فائز نگردد و هرگز بر منزل بقا نرسد و از جا  
قرب و رضا مرزوق نگردد ناظر با آیام قبل  
شوید که چه قدر مردم از اعالی و ادنی همیشه  
منتظر ظهورات احدیه در دنیا کمال قدسیه

که مقصود ائمه دین چه بود چنانچه از حدیث مستفیفاً  
 میشود پس باید عباد با منکونه عبارات خود را از  
 فیوضات ممنوع نثارند و از اهلن سؤال نما  
 تا اسرار مستوره بلا حجاب ظاهر و واضح شود و لیکن  
 احدی از اهل رض مشاهده غنی شود که طالب حق  
 باشد تا آنکه در مسائل غامضه رجوع بمظاهر  
 احدیه نماید کله در ارض نسیان ساکن و باهل  
 بغی و طغیان متبع و لکن الله یفعل بهم كما هم  
 یعملون و بیسأهم كما نسوا لقائه فی ایامه و کذا  
 قضی علی الذین کفروا و یقضی علی الذین هم کافوا  
 بایة یجدون و آختم القول بقوله تعالی و من  
 یس عن ذکر الرحمن یقتضیه شیطاناً فافهموله قریباً  
 و من اعرض عن ذکره فان له معیبه ضنگاً  
 و کذا

فی سوره الشرح

فی سون کله



وَكَذَلِكَ نَزَلَ مِنْ قَبْلِ لَوْ أَنْتُمْ لَعَقَلْتُمْ  
 الْمُنزَّلَ مِنَ الْبَاءِ وَالْهَاءِ وَالسَّلَامِ  
 عَلَى مَنْ سَمِعَ نِعْمَةَ الْوَرَقَةِ فِي  
 سَدْرَةِ الْمُنْتَهَى فَجَاءَ  
 رَبَّنَا إِلَى الْعُلَى

فَرْقٌ  
 كَأَنَّهَا السَّكَنُ  
 حَرْفُ الرَّاءِ يَوْمَ الْكَمَالِ  
 يَوْمَ الْبَهَاءِ مِنْ شَهْرِ السَّلْطَانِ  
 مِنْ شَهْرِ الْوَسْطَانِ  
 الْوَاحِدِ الثَّلَاثِ  
 مِنْ ظُهُورِ  
 نَقْطَةِ

مِنْهُ  
 ٤٩

الْبَانِ نَوْجِ  
 مَا سِوَاةِ فِدَاةِ وَالْحَمْدِ  
 لِلَّهِ الَّذِي وَفَّقَنِي لِإِنْمَامِهِ  
 حَمْدًا يَلْبِقُ لِسَانِي قَدْسًا وَيَتَّبِعُنِي  
 لِحَالِ كَرَمِهِ هَذَا شَعْبَانِ الْعَظِيمِ

## مقدمه

کتاب مستطاب ایقان از اعظم و اهم آثاری است که از قلم معجز شمیم حضرت بهاء الله جلّ ذکره الاعلی در اواخر دوره اقامت در بغداد صادر گردیده و علاوه بر احتواء بر اصول اساسی "تئولوژی" از منظر بهائی، شرائط نیل به معرفت الهی و موانع و مشاکل آن را بیان کرده و کلید فهم و درک درست کلمات متشابهه و رموز و اسرار غامضه، کتب مقدسه را بدست داده است و بحثی را نیز به اثبات حقیقت دعوی حضرت باب بعنوان موعود اسلام مختص کرده است در وصف این کتاب شریف که در حدّ خود بهترین گواه دانش غیبی و مظهریت الهی جمال مبارک است حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع *God Passes by* چنین مرقوم فرموده اند (ترجمه):

«در بین جواهر اسرار مخزونه و لثالی ثمینه، مکنونه که از بحر زخار علم و حکمت حضرت بهاءالله ظاهر گردیده اعظم و اقدم آن

کتاب مستطاب ایقان است که در سنین اخیر، دوره، اقامت بغداد (۱۲۷۸ ه. ق. مطابق با ۱۸۶۲ میلادی) طی دو شبانه روز از قلم مبارک نازل گردیده و با نزول آن بشارت حضرت باب تحقق پذیرفت و وعده، الهی که حضرت موعود بیان فارسی را که ناقم مانده تکمیل خواهد فرمود به انجام پیوست. این کتاب مبین و رقی متین در جواب اسئله، جناب حاجی میرزا سید محمد خال (۱) که در آن اوان هنوز به امر مبارک اقبال ننموده با برادر خود جناب حاجی میرزا حسنعلی عازم زیارت مشاهد مشرفه بوده اند صادر گردیده است. (۲) این منشور جلیل نمونه، کامل از منشآت نشر پارسی است که دارای سبکی بدیع و لحنی مهیمن و منیع و از لحاظ استحکام بیان و قوت برهان بی نظیر و در فصاحت و بلاغت بی بدیل و مثیل است و کاشف نقشه، عظیمه، الهیه جهت نجات عالم بشریه است و در بین آثار و صحف بهائی پس از کتاب مستطاب اقدس، اعظم و اشرف از کل محسوب است. با ظهور این کتاب مستطاب و فصل الخطاب که مفتاح معضلات کتب سماویه است و به فاصله، قلیل قبل از اعلام امر حضرت ربّ الارباب از سماء اراده، الهی نازل گردیده بیان دانیال نبی که می فرماید: لانّ الکلمات مخفیة و مختومة الی وقت النهایة، اکمال پذیرفت و ستر از کلمات کتاب برداشته شد و ختم "رحیق مختوم" به اصابع حیّ قیوم گشوده گردید و رائحه، مشکفام "ختامه، مسک" مشام مشتاقان و طالبان کئوس ایمان را معنبر و معطر نمود.

این سفرِ قویم که از دو یست صفحه است\* حقیقت و وحدانیت الهیه را که ماوراء ادراک عقول و مافوق عرفان نفوس و مبدء ظهورات ربّانیّه و منشأ حقائق روحانیّه و ذات قدیم و علیم و حکیم و قادر علی الاطلاق است اعلام، و وحدت شرائع رحمانیه و عدم انقطاع فیض صمدانیّه و تکمیل هر شریعت لاحقّه و توحید تعالیم اساسیه مظاهر مقدّسه و حقانیت کتب و صحف سماویه و واجد بودن مطالع سبحانیّه دو مقام توحید و تحدید یعنی اشراقات الهیه و حدودات بشریه را تبیین و تشریح می نماید و نیز مراتب جهل و عماء و غفلت و ضلالت علما و پیشوایان قوم را در هر زمان توضیح و معانی بیانات متشابهه، انجیل و آیات قرآنیّه و اخبار و احادیث مأثورّه، اسلامیّه را که پیوسته مورد تعبیرات و تفسیرات مختلفه و سوء تفاهمات کثیره بوده واضح و آشکار می سازد. در این کتاب مقدّس، شرائط سالکین سبیل معرفت و طالبین حقیقت تشریح و حقانیت امر حضرت باب و عظمت ظهور مبارکش اثبات و مراتب انقطاع و فداکاری و جانبازی تابعانش تقدیر و نصرت و غلبه، کلیّه، ظهور مقدّسی که به اهل بیان وعده داده شده پیشربینی گردیده است. هم چنین طهارت و معصومیت حضرت مریم تصریح و مقام ائمه، اطهار تجلیل و شهادت حضرت سیدالشهداء و علو درجات آن جُند شجاع الهی تکریم و معانی کلمات رجعت و قیامت و خاتمیت و یوم الجزاء و غیره تبیین گردیده و مراحل ثلاثه،

\* اشاره به تعداد صفحات نسخ خطی یا چاپ های قبلی است.

ظهورات ربانیّه تعلیم و توضیح و معانی دقیقّه، مدینه، الهی و تجدید این مدینه، مقدّسه یعنی شریعت الهیه در میعاد مقرر برای هدایت نفوس و تربیت اهل عالم تقریر و تفصیل شده و بطور کلی می توان گفت که در بین کتب و آثاری که از قلم مُلهم شارع امر بهائی نازل گردیده کتاب مستطاب ایقان بنفسه، نظر به حلّ مشاکل و غوامض آیات الهیه که لازال عدم فهم آن سبب تخالف و تنافر احزاب و امم عظیمه بوده، اساس متین و استواری جهت وحدت کلّ ملل و نحل و ائتلاف اقوام و مذاهب متنوّعه برقرار نموده است.\*

پس بفرموده، حضرت ولی امرالله کتاب ایقان «مخزن حقائق اسرار الهیه و مکمن معارف بدیعه رحمانیه» است. کتابی است که گشاینده رموز سرپوشیده، آثار مقدّسه گذشته است و تحقّق دهنده، مصداق آیه «یوم یأتی تاویلہ.» خود حضرت بهاءالله در متن کتاب شریف ایقان باین مطلب تلویحی ابلغ از تصریح دارند آن جا که می فرمایند:

«آن چه ذکر شده جمیع ارض و من علیها را کافی است. و فی الحقیقه جمیع کتب و اسرار آن در این مختصر ذکر شده بقسمی که اگر کسی قدری تأمل نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن سلطان حقیقی (مقصود حضرت باب) را از آن چه ذکر شده ادراک می نماید ...»

در لوحی دیگر از قلم جمال مبارک در تجلیل و تکریم این سفر عظیم

---

\* قرن بدیع، ترجمه نصرالله مودّت، مؤسسه معارف بهائی، دانداس کانادا، ۱۹۹۲ میلادی، ص ۲۸۵-۲۸۷

« اگر نفسی به کتاب ایقان که در هنگام ظهور نیر آفاق از افق عراق نازل شده نظر نماید و تفکر کند خود را مستغنی مشاهده نماید . قسم به آفتاب حقیقت که در آن کتاب مبارك لثالی علم الهی مخزونست و دریا های عرفان مستور و مکنون ، نیکوست حال نفسی که بانقطاع کامل باو توجه نمود و بآن فائز گشت . »

بر پژوهندگان علم ادیان تطبیقی پوشیده نیست که اوصاف آخرالزمان یا روز قیامت کبری در اکثر کتب دینی بصورتی مشابه ارائه شده و پیش بینی تاریکی ماه و خورشید و شکافته شدن آسمان و سقوط ستارگان و زمین لرزه و بعث مردگان قبور و برپا شدن میزان و سنجش ثواب و گناه و نظائر آن را در آثار مختلفه دینی می توان تقریباً یکسان باز یافت . از این رو هر چند پرسش جناب خال در مورد قیامت از منظر قرآن کریم و احادیث مأثوره بوده اما پاسخ جمال اقدس ابهی فی الحقیقه مفتاح رموز و اسرار همه کتب مقدسه را بدست می دهد .

اینکه این اثر شریف را به نام ایقان نامیده اند ممکن است به این مناسبت باشد که وصول از مرحله ایمان که مرحله ابتدائی است به مرحله ایقان و اطمینان که مراحل نهائی است ، مستلزم وقوف بر چنین حقائق معنوی و کشف چنین اشارات و رموز دینی تلقی شده است . دو لفظ ایمان و ایقان از همان سرآغاز کتاب شریف مذکور آمده و فرموده اند : « جوهر این باب آن که سالکین سبیل ایمان و طالبین

کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدس نمایند. « ایقان مرتبه ای از معرفت است که در آن جایی برای ظن و گمان و تردید و سؤال باقی نمی ماند و کلام حق بعنوان جوهر حقیقت پذیرفته می شود. ایمان حقیقی چنان که در الواح شتی و کتاب مستطاب اقدس آمده اعتقاد تزلزل ناپذیر به این است که مظهر الهی « یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید » است و مصداق این بیان مبارک : « پس سر تسلیم نه و توکل بر ربّ رحیم به. »

کتاب مستطاب ایقان شامل دو باب است، باب اول در شرائط سالک راه خدا و طالب حقیقت که برای وصول به مقصود باید با انقطاع صرف و توجه کامل و پرهیز از تقلید و پیروی دیگران و به هدایت عقل سلیم و قلب طاهر به جستجو پردازد، و باب دوم در توضیح معنی حقیقی سلطنت قائم موعود و سایر مسائل متفرعه بر آن. باب اول در دنباله، خود به مبحث تازه ای که تشریح معانی علامات ظهور و قیامت و رجعت و سایر مواضع مهمه که توجه به معانی تحت اللفظی آن ها از علل عمده، احتجاب خلق بوده است نیز عطف نظر می کند و باب دوم نیز در خاتمه، متضمن احادیث معتبره در تأیید و اثبات حقیقت ظهور حضرت باب به عنوان قائم موعود است. در این باب نیز حضرت بهاء الله شرحی مبسوط در مورد شرائط پژوهش و لوازم پژوهنده، حقائق روحانی ارائه می فرمایند که مکمل همان بحث آغاز باب اول است.

در تأثیر این سفر کریم کافی است که بنقل بیانی از حضرت

عبدالبهاء مبادرت شود آنجا که فرموده اند :

« ... در ایام عراق روزی جمال قدم و اسم اعظم فدیت بروحی و ذاتی و کینوتی ارضاً وطئتها اقدام احبائه فرمودند که فارس چون موطن ربّ اعلی و نقطه، اولی بود و منتسب بآن ذات مقدّس میل دارم که بنار محبّت اللّٰه مشتعل گردد. مدّتی جزئیّه نگذشت که جناب خال حضرت افنان آمدند و مشرف شدند و سوالاتی نمودند و رساله، خال که مسمّی به کتاب ایقانست نازل شد و نار محبّت اللّٰه در ولایت فارس شعله، شدید زد و انوار عرفان از آن طالع و لائح شد و نفوس کثیره در ظلّ کلمه، الهیّه داخل شدند و بعضی از جام عنایت سرمست شده به قربانگاه فدا شتافتند و جان و دل باختند... »

ناشر این کتاب کمال افتخار را دارد که اکنون طبع جدیدی از ایقان شریف را بر اساس نسخه ای موثّق که به خطّ جناب زین المقرّبین کتابت گردیده و تاریخ ۱۵ شعبان ۱۳۱۴ ه. ق. \* را دارد به خوانندگان عزیز عرضه می دارد. این نسخه آخرین نسخه، شناخته شده، کتاب ایقان است که به خطّ این کاتب شهیر و معتبر بهائی سوادبرداری شده و اصل آن در محفظه، آثار بهائی در مرکز جهانی بهائی (حیفا) محفوظ است. این نسخه شامل ۲۹۲ صفحه است و در هر صفحه، آن ۱۳ سطر بر روی کاغذ برآق نخودی رنگ نکاشته شده

---

\* برابر است با سه شنبه اول شهرالسلطان ۵۲ بدیع، ۳۰ دی ماه ۱۲۷۵ شمسی و ۱۹ ژانویه ۱۸۹۷ میلادی.



است. نوع خط آن را می‌توان نسخ مستدیر معمول در ایران محسوب داشت.

باید یادآور شد که قبل از این، نسخ مطبوعه، ایقان شریف در قاهره، طهران و بمبئی به حلیه، طبع آراسته شده بود. نسخه، قاهره را جناب فرج الله زکی در سنه ۱۳۵۲ ه. ق. منتشر کرده بودند و با همه دقتی که در نشر آن رفته بود عاری از بعضی منقصت‌ها نبود. از آن گذشته باید متذکر شد که این کتاب مستطاب به زبان‌های عدیده، عالم ترجمه شده و ظاهراً ترجمه، فرانسه، آن به اهتمام جناب هیپولیت دریفوس، سرآغاز همه، ترجمه‌های دیگر بوده است.

طبع حاضر علاوه بر دقت تام در صحت متن، حاوی مزایای دیگری نیز هست که از آن جمله است فهرست الفبائی که در پایان کتاب افزوده شده و حاوی اسماء اعلام، و کلمات و اصطلاحات مهمه است. طبع کنونی ضمناً مراجع دقیق آیات منقوله از کتب مقدسه را دربر دارد، هرچند لازم است گفته شود که جمال اقدس ابهی حضرت بهاء الله بعضی از آیات کتب مقدسه یا احادیث اسلامی را به مضمون در این سفر منیع نقل فرموده اند لذا متن این قبیل منقولات ممکن است در موارد چند با اصل مندرج در کتب مقدسه و احادیث اسلامی تطابق کامل لفظی نداشته باشد.

نشر این کتاب همزمان با نشر ترجمه، انگلیسی آن، اثر خامه، حضرت ولی‌امرالله صورت می‌پذیرد. از آنجا که در ترجمه، انگلیسی هیکل مبارک حضرت ولی‌امرالله برای تسهیل درک مطالب اقدام به

پارگراف بندی و جدا نمودن بخش‌های کتاب فرموده‌اند لذا این پارگراف‌ها در نشر تازه انگلیسی شماره بندی شده و هم‌زمان، در این نشر فارسی معادل آن شماره‌ها در کنار مطلب مربوطه آورده شده بدون آنکه متن فارسی از صورت نزولی خارج گردد و پارگراف بندی شود. بدین ترتیب یارانی که مایل باشند از طریق اصل به ترجمه، حضرت ولی‌ام‌الله و یا از طریق ترجمه به اصل نزولی دسترسی حاصل نمایند به آسانی خواهند توانست با داشتن شماره، پارگراف مطلب مورد نظر را در متن دیگر پیدا نمایند. همین امر در نشر ترجمه، آلمانی منظور گردیده و امیدوارست در ترجمه، این کتاب شریف به همه، زبان‌های عالم نیز مورد نظر قرار گیرد و کار محققین و علاقمندان را سهل کند.

### یادداشت‌ها

۱ - چنان که از متن کتاب مبارک ایقان مستفاد می‌شود پرسش‌های جناب خال عبارت بوده است از سؤال در علامات ظهور موعود - مسأله، خاتم النبیین - موضوع قیامت کبری - مسأله، رجعت پیغمبر و ائمه، اطهار - لقاءالله در یوم قیامت - مسأله، تحریف کتب آسمانی - حشر و نشر و زنده شدن مردگان - مسأله، سلطنت و قدرت مظهر موعود و سؤالاتی از این قبیل که پاسخ همه، آنها به شیوه ای منظم در آن کتاب مستطاب داده شده است. ورقه، مسوده، سؤالات جناب خال که به خط خود ایشان مرقوم شده در بین صفحات ۴۰ و ۴۱ در کتاب خاندان افغان (تألیف جناب محمد علی فیضی، طبع طهران، ۱۲۷ بدیع) گراور شده است.

۲- حضرت بهاء الله شرح نزول ایقان شریف را در یکی از الواح مبارکه که به افتخار جناب ابن اصدق در تاریخ ۱۹ رجب ۱۲۰۸ هـ. ق. نازل شده است

«یومی از ایام حضرت مرفوع جناب حاجی سید جواد علیه بهاء الله الابهی معروف به کربلائی بحضور فائز، عرض نمودند خال حضرت، جناب حاجی میرزا سید محمد و خال دیگر علیهما بهاء الله الابهی به زیارت نجف و کربلا فائز شده اند و حال مراجعت نموده اند و اراده رجوع به وطن دارند. جمال قدم فرمودند به ایشان چیزی گفته ای، عرض کرد خیر! فرمودند : چرا؟ شما باید به تبلیغ امرالله مشغول باشید، برو و از قبل ما سلام برسان و ایشان را به حضور آور. کن دلیلهما الی ساحة العزّ و الجلال. تشریف بردند یوم دیگر مع حضرت خال راجع شدند و بحضور فائز ولکن جناب خال کبیر تشریف آوردند من دون اخوی دیگر. بعد از حضور امواج بحر بیان مقصود عالمیان بشأنی ظاهر که احدی قادر بر احصا نبوده بالاخره فرمودند : ما دوست نداریم که شما از سدره مبارکه که بین شما روئیده و باثمار حکمت و بیان مزین، محروم مانید. عرض نمود مولائی هزار و دویست سال شنیدیم که حضرت قائم در مدن معروفه مشهوره ساکنند و اولادهای آن حضرت هر یک به کمال عزّت و عظمت در آن مدن موجود و هر نفسی کلمهای در تولد آن حضرت ذکر می نمود فی الحین اخذش می نمودند و خورش می ریختند و از این گذشته، حکایت ناحیه مقدسه چه شد؟ ذکر بحر و قالیچه کجا رفت؟ و هم چنین از علمای حزب شیعه شنیده ایم که آن حضرت می آید، و ظاهر می شود و دیون شیعیان را اداء می فرماید و جمیع ارض را مسخر می نماید و هم چنین ذکرهائی که این عبد از ذکرش عاجز است، چه که مطلب به طول می انجامد. بالاخره عرض نمودند مع عظمت و جلال و ذکر خوارق عادات، حال می گویند خواهرزاده شما است. این عبد چگونه قبول نماید؟ آن چه از قبل گفته شده حال خلاف آن پشابه آفتاب روشن و ظاهر، تکلیف این عبد چیست نمی دانم.

بعد لسان عظمت باین کلمه علیا ناطق : یا خال، حال به مقر خود توجه نمائید و اخبار و شبهات مذکوره و آن چه که سبب توقف شماست درست در آن تفکر کنید و معین نمائید مع جناب اخوی تشریف بیاورید لوشاء الله یبدل الشبهات بآیات محکّمات انه علی کل شیء قدیر. یوم بعد من غیر اخوی تشریف آوردند و یک یک شبهات را ذکر نمودند و جواب نازل و آنچه نازل شد مابین عباد به رساله خال معروف و نظر به حکمت بالغه از بعد اسم خال را برداشتند و به کتاب ایقان موسوم گشت.

## بِسْمِ رَبِّنَا الْعَلِيِّ الْأَعْلَى

أَبَابُ الْمَذْكُورِ فِي بَيَانِ أَنَّ الْعِبَادَ لَنْ يَصِلُوا إِلَى شَاطِئِ بَحْرِ الْعَرِفَانِ إِلَّا بِالْإِنْقِطَاعِ الصَّرْفِ عَنِ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ. قَدِّسُوا أَنْفُسَكُمْ يَا أَهْلَ الْأَرْضِ لَعَلَّ تَصِلُنَّ إِلَى الْمَقَامِ الَّذِي قَدَّرَ اللَّهُ لَكُمْ وَتَدْخُلْنَ فِي سُرَادِقِ جَعَلَهُ اللَّهُ فِي سَمَاءِ الْبَيَانِ مَرْفُوعاً.

جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدّس نمایند، یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلّقه، به سُبُحات جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه. و متوکلین علی الله و متوسّلین الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلیات

اشراقات شمس علم و عرفان الهی و محلّ ظهورات فیوضات  
غیب نامتناهی گردند زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و  
افعال عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حقّ و اولیای او  
قرار دهد هرگز به رضوان معرفت ربّ العزّه داخل نشود و به  
عیون علم و حکمت سلطان احدیّت فائز نگردد و هرگز به  
سرمنزل بقا نرسد و از جام قرب و رضا مرزوق نگردد.  
ناظر به ایام قبل شوید که چقدر مردم از اعلی و ادانی ۳  
همیشه منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیّه بوده‌اند به  
قسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر بودند و  
دعاها و تضرّع‌ها می‌نمودند که شاید نسیم رحمت الهیه به  
وزیدن آید و جمال موعود از سرادق غیب به عرصه ظهور  
قدم گذارد. و چون ابواب عنایت مفتوح می‌گردید و غمام  
مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر می‌شد جمیع  
تکذیب می‌نمودند و از لقاء او که عین لقاء الله است احتراز  
می‌جستند چنانچه تفصیل آن در جمیع کتب سماویّه مذکور و  
مسطور است. حال قدری تأمل نمائید که سبب اعتراض ناس ۴  
بعد از طلب و آمال ایشان چه بود. و به قسمی هم اعتراض  
می‌نمودند که زبان و بیان و تقریر و تحریر همه از ذکر آن  
عاجز و قاصر است. و احدی از مظاهر قدسیّه و مطالع احدیه  
ظاهر نشد مگر آنکه به اعتراض و انکار و احتجاج ناس مبتلا

گشت. چنانچه می فرماید: «یا حَسْرَةً عَلَيَّ الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.»<sup>۱</sup> و در مقام دیگر می فرماید: «وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ.»<sup>۲</sup> و همچنین کلمات منزله که از غمام قدرت صمدانیّه و سماء عزّت ربّانیّه نازل شده زیاده از حدّ احصاء و احاطه، عباد است و اولو الأفئده و صاحبان بصر را سوره، هود کفایت می کند. قدری در آن سوره، مبارکه تأمل فرمائید و به فطرت اصلیّه تدبّر نمائید تا قدری بر بدائع امور انبیاء و ردّ و تکذیب کلمات نفی اطلاع یابید، شاید ناس را از موطن غفلت نفسانیّه به آشیان وحدت و معرفت الهیه پرواز دهید و از زلال حکمت لایزال و اثمار شجره، علم ذی الجلال بیاشامید و مرزوق گردید. این است نصیب انفس مجردّه از مائده، منزله، قدسیّه، باقیه. اگر بر ابتلای انبیاء و علت و سبب اعتراضات عباد بر آن شמוש هویّه آگاه شوید بر اکثری از امور اطلاع یابید و دیگر هرچه اعتراضات مردم را بر مشارق شמוש صفات احدیّه بیشتر ملاحظه کنید در دین خود و امر الله محکم تر و راسخ تر شوید. لهذا بعضی از حکایات انبیاء مجملاً در این الواح ذکر می شود تا معلوم شود و مبرهن آید که در جمیع اعصار و اقران بر مظاهر قدرت

۲- سوره، غافر (مؤمن)، آیه، ۵

۱- سوره، یس، آیه، ۳۰

و مطالع عزّت وارد می‌آوردند آنچه را که قلم از ذکرش خجل و منفعل است. شاید این اذکار سبب شود که بعضی از ناس از اعراض و اعتراض علماء و جهّال عصر مضطرب نشوند و بلکه بر ایقان و اطمینانشان بیفزایند. و از جمله انبیاء نوح بود ۷ که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را به وادی امین روح دعوت فرمود و احدی او را اجابت ننمود. و در هر یوم به قدری ایذاء و اذیت بر آن وجود مبارک وارد می‌آوردند که یقین بر هلاکت او می‌نمودند. و چه مراتب سخریه و استهزاء و کنایه که بر آن حضرت وارد شد چنانچه می‌فرماید: «و کَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ.»<sup>۱</sup> و بعد از مدّت ها چند مرتبه وعده انزال نصر به اصحاب خود فرمودند به وعده معین و در هر مرتبه بدا شد. و بعضی از آن اصحاب معدوده به علت ظهور بدا اعراض می‌نمودند چنانچه تفصیل آن در اکثر کتب مشهوره ثبت شده و البته بنظر عالی رسیده یا می‌رسد. تا آنکه باقی نماند از برای آن حضرت مگر چهل نفس و یا هفتاد و دو نفس چنانچه در کتب و اخبار مذکور است. تا آنکه بالاخره نداء «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا»<sup>۲</sup> از جان برکشید. حال قدری تأمل باید

۲- سوره نوح، آیه ۲۶

۱- سوره هود، آیه ۲۸-۲۹

که سبب چه بود در این مدت آن عباد به این قسم اعتراض نمودند و احتراز جستند و از قمیص نفی به خلع اثبات مفتخر و فائز نشدند؟ و دیگر چرا در وعده های الهی بدا شد که سبب ادبار بعضی مقبلین شود؟ بسیار تأمل باید تا بر اسرار امور غیبی واقف شوید و از طیب معنوی گلستان حقیقی بوئی برید و تصدیق نمائید که امتحانات الهیه همیشه در مابین عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حق از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت و خار از گل ممتاز و معلوم شود. چنانچه فرمود: «الْم أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ.»<sup>۱</sup> و بعد از نوح<sup>۹</sup> جمال هود از مشرق ابداع مشرق شد و قریب هفتصد سنه او ازید به اختلاف اقوال، مردم را به رضوان قرب ذی الجلال دعوت نمود. و چه مقدار بلایا که به مثل غیث هاطل بر آن حضرت بارید تا آنکه کثرت دعوت سبب کثرت اعراض شد و شدت اهتمام علت شدت اغماض گردید. «وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ إِلَّا خَسَارًا.»<sup>۲</sup> و بعد هیکل صالحی از رضوان<sup>۱۰</sup> غیبی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را به شریعه، قرب باقیه دعوت نمود و صد سنه او ازید امر به اوامر الهی و نهی از مناهی می فرمود، ثمری نبخشید و اثری ظاهر نیامد. و چند

۲- سوره، فاطر، آیه، ۳۹

۱- سوره، عنکبوت، آیه، ۲



مرتبه غیبت اختیار فرمود. با آنکه آن جمال ازلی ناس را جز  
به مدینه، احدیه دعوت نمی نمود. چنانچه می فرماید: «و إلی  
ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ  
غَيْرُهُ» إلى آخر القول: «قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا  
قَبْلَ هَذَا أَتَنهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا  
تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ.»<sup>۱</sup> و هیچ فائده نبخشید تا آنکه به صیحه ای  
۱۱ جمیع به نار راجع شدند. و بعد جمال خلیل کشف نقاب نمود  
و عَلم هُدی مرتفع شد و اهل ارض را به نور تقی دعوت  
فرمود. هرچه مبالغه در نصیحت فرمود جز حسد ثمری نیآورد  
و غیر غفلت حاصلی نبخشید إِلَّا الَّذِينَ هُمْ انْقَطَعُوا بِكُلِّهِمْ إِلَى  
اللَّهِ و عَرَجُوا بِجَنَاحِي الْإِيقَانِ إِلَى مَقَامٍ جَعَلَهُ اللَّهُ عَنِ الْإِدْرَاكِ  
مَرْفُوعًا. و تفصیل آن حضرت مشهور است که چه مقدار اعداء  
احاطه نمودند تا آنکه نار حسد و اعراض افروخته شد. و بعد  
از حکایت نار، آن سراج الهی را از بلد اخراج نمودند چنانچه  
۱۲ در همه رسائل و کتب مذکور است. و بعد زمان او منقضى  
شد تا نوبت به موسی رسید و آن حضرت به عصای امر و  
بیضای معرفت از فاران محبت الهیه با ثعبان قدرت و شوکت  
صمدانیه از سینای نور به عرصه ظهور ظاهر شد و جمیع من  
فی الملك را به ملکوت بقا و اثمار شجره وفا دعوت نمود. و

شنیده شد که فرعون و ملأ او چه اعتراض ها نمودند و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن شجره، طیبه وارد آمد. تا به حدی که فرعون و ملأ او همت گماشتند که آن نار سدره، ربانیه را از ماء تکذیب و اعراض افسرده و مخمود نمایند. و غافل از اینکه نار حکمت الهیه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ربانیه از بادهای مخالف خاموشی نپذیرد. بلکه در این مقام ماء سبب اشتعال شود و باد علت حفظ لو اَنْتُمْ بِالْبَصْرِ الْحَدِيدِ تَنْظُرُونَ وَ فِي رِضَى اللَّهِ تَسْلُكُونَ. و چه بیانی خوش فرمود مؤمن آل فرعون چنانچه حکایت او را ربّ العزّه برای حبیب خود می فرماید: «و قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَابٌ.»<sup>۱</sup> و بالاخره امر به جائی کشید که همین مؤمن را به نهایت عذاب شهید نمودند. **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.** حال قدری در این ۱۳ امورات تأمل فرمائید که چه سبب این گونه اختلافات بوده که هر ظهور حقی که در امکان از افق لامکان ظاهر می شد این گونه فساد و اغتشاش و ظلم و انقلاب در اطراف عالم ظاهر

و هویدا می‌گشت؟ با اینکه جمیع انبیاء در حین ظهور خود مردم را بشارت می‌دادند به نبی بعد و علامتی از برای ظهور بعد ذکر می‌فرمودند چنانچه در همه کتب مسطور است. با وجود طلب و انتظار ناس به مظاهر قدسیه و ذکر علامات در کتب، چرا باید این گونه امور در عالم رو دهد که جمیع انبیاء و اصفیاء را در هر عهد و عصر این گونه ظلم و جبر و تعدی نمایند؟ چنانچه می‌فرماید: «أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ.»<sup>۱۴</sup> می‌فرماید هر زمان و عهد که آمد به سوی شما رسولی از جانب پروردگار به غیر هوای نفس شما، تکبر نمودید و موقن نشدید و گروهی از آن انبیاء را تکذیب نمودید و گروهی را می‌کشتید. آخر تأمل فرمائید که سبب این افعال چه بود که به این قسم با طلعات جمال ذی الجلال سلوک می‌نمودند؟ و هرچه که در آن ازمنه سبب اعراض و اغماض آن عباد بود حال هم سبب اغفال این عباد شده. و اگر بگوئیم حجج الهیه کامل و تمام نبود لهذا سبب اعتراض عباد شد، این کفری است صراح. لأجل آنکه این به غایت از فیض فیاض دور است و از رحمت منبسطه بعید که نفسی را از میان جمیع عباد برگزیند برای هدایت خلق خود و به او حجت کافیه، وافیه عطا

۱- سوره بقره، آیه ۸۷

نفرماید و مع ذلك خلق را از عدم اقبال به او معذب فرماید .  
بلکه لم یزل جود سلطان وجود بر همه، ممکنات به ظهور  
مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او  
منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع  
گردد . پس نیست این امورات محدثه مگر از انفس محدوده  
که در وادی کبر و غرور حرکت می نمایند و در صحراهای بُعد  
سیر می نمایند و به ظنونات خود و هرچه از علمای خود  
شنیده اند همان را تأسی می نمایند . لهذا غیر از اعراض امری  
ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند . و این معلوم است نزد  
هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر  
شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده  
و ادراک نموده پاک و مقدس می نمودند البتّه از جمال الهی  
محروم نمی ماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیّه ممنوع  
نمی گشتند . و چون در هر زمان حجّت را به معرفت خود که از  
علمای خود شنیده بودند میزان می نمودند و به عقول ضعیفه،  
آنها موافق نمی آمد لهذا از این گونه امور غیر مرضیه از ایشان  
در عالم ظهور به ظهور می آمد . و در همه، اوقات سبب صدّ  
۱۵ عباد و منع ایشان از شاطیء بحر احدیّه علمای عصر بوده اند  
که زمام آن مردم در کف کفایت ایشان بود . و ایشان هم  
بعضی نظر به حبّ ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت، ناس

را منع می نمودند . چنانچه همه انبیاء به اذن و اجازه، علمای عصر سلسبیل شهادت را نوشیدند و به اعلیٰ افق عزت پرواز نمودند . چه ظلم ها که از رؤسای عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جواهر مقصود وارد شد . و به این ایام محدوده، فانیه قانع شدند و از ملك لا یفنی<sup>۱</sup> باز ماندند چنانچه چشم را از مشاهده، انوار جمال محبوب بی نصیب نمودند و گوش را از بدائع نعمات و رقاء مقصود محروم ساختند . این است که در جمیع کتب سماویّه ذکر احوال علمای هر عصر شده، چنانچه می فرماید : «یا اهل الکتاب لِمَ تَکْفُرُونَ بِآیَاتِ اللّٰهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ.»<sup>۱</sup> و همچنین می فرماید : «یا اهل الکتاب لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.»<sup>۲</sup> و در مقام دیگر می فرماید : «قُلْ یا اهل الکتاب لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ.»<sup>۳</sup> و این معلوم است که اهل کتابی که صدّ نموده اند مردم را از صراط مستقیم، علمای آن عهد بوده اند چنانچه اسم و رسم جمیع در کتب مذکور است و از اکثر آیات و اخبار مستفاد می شود لو أَنْتُمْ بِطَرْفِ اللّٰهِ تَنْظُرُونَ . پس قدری به دیده، بصیرت الهیّه در آفاق علم ربّانی و انفس کلمات تامّه، صمدانیّه تعقل فرمائید تا جمیع اسرار حکمت روحانیّه بی سبحات جلال از خلف سرادق فضل و افضال ظاهر و هویدا

۲- سوره آل عمران، آیه ۷۱

۱- سوره آل عمران، آیه ۷۰

۳- سوره آل عمران، آیه ۹۹

شود. و کلیه اعتراض مردم و احتجاجات ایشان از عدم ادراک و عرفان حاصل شده. مثلاً بیاناتی که طلعات جمال حق در علامات ظهور بعد فرمودند آن بیانات را ادراک ننمودند و به حقیقت آن واصل نشدند لهذا علم فساد برافراختند و رایات فتنه برپا نمودند. و این معلوم است که تأویل کلمات حمایات ازلیه را جز هیاکل ازلیه ادراک ننمایند و نغمات و رقاء معنویه را جز سامعه، اهل بقا نشنود. هرگز قبضی ظلم از شراب سبزی عدل نصیب ندارد و فرعون کفر از بیضای موسی اطلاع نیابد. چنانچه می فرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ.»<sup>۱</sup> مع ذلك تأویل کتاب را از اهل حجاب مستفسر شدند و علم را از منبع او اخذ ننمودند. مثلاً چون ایام موسی<sup>۱۷</sup> گذشت و انوار عیسی<sup>۱</sup> از فجر روح عالم را احاطه نمود جمیع یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است باید مروج و مکمل شرایع تورات باشد و این جوان ناصری که خود را مسیح الله می نامد حکم طلاق و سبت را که از حکم های اعظم موسی<sup>۱</sup> است نسخ نموده. و دیگر آنکه علائم ظهور هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است. چقدر از مظاهر قدس احدیه و مطالع نور ازلیه که بعد از موسی<sup>۱</sup> در ابداع

۱- سوره آل عمران، آیه ۷

ظاهر شده و هنوز یهود به حجابات نفسیه، شیطانیه و ظنونات  
 افکیه، نفسانیه محتجب بوده و هستند و منتظرند که هیکل  
 مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده‌اند کی ظاهر  
 خواهد شد. كَذَلِكَ أَخَذَهُمَ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَأَخَذَ عَنْهُمْ رُوحَ الْإِيمَانِ  
 وَعَذَّبَهُمْ بِنَارٍ كَانَتْ فِي هَاوِيَةِ الْجَحِيمِ. و این نبود مگر از عدم  
 عرفان یهود عبارات مسطوره در تورات را که در علائم  
 ظهور بعد نوشته شده. چون به حقیقت آن پی بردند و به  
 ظاهر هم چنین امور واقع نشد لهذا از جمال عیسوی محروم  
 شدند و به لقاء الله فائز نگشتند و کَانُوا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ. و لم  
 يزل و لایزال جمیع ام به همین جعلیات افکار نالائقه تمسک  
 بسته و از عیون های لطیفه، رقیقه، جاریه خود را بی بهره و  
 بی نصیب نمودند. و در کشف این اسرار بعضی از عبارات ۱۸  
 انبیاء، به بدائع نغمات حجازی در الواح مسطوره، قبل که  
 برای یکی از احباب نوشته شده بود مذکور گشت و حال هم  
 به تغنیات خوش عراقی نظر به خواهش آن جناب در این  
 اوراق مجدداً ذکر می‌نمائیم که شاید تشنگان صحراهای بعد را  
 به بحر قُرب دلالت نماید و گمگشتگان بیابان های هجر و  
 فراق را به خیام قرب و وصال رساند، تا غمام ضلالت مرتفع  
 شود و آفتاب جهانتاب هدایت از افق جان طالع گردد. وَ  
 عَلَى اللَّهِ اتَّكِلُ وَ بِهِ أَسْتَعِينُ لَعَلَّ يَجْرِي مِنْ هَذَا الْقَلَمِ مَا يَحْيِي بِهِ

أَفئِدَةُ النَّاسِ لِيَقُومَنَّ الْكُلُّ عَن مَّرَاقِدِ غَفْلَتِهِمْ وَ يَسْمَعَنَّ أَطْوَارَ  
 وَرَقَاتِ الْفِرْدَوْسِ مِنْ شَجَرٍ كَانَ فِي الرُّوضَةِ الْأَحَدِيَّةِ مِنْ أَيْدِي  
 الْقُدْرَةِ بِإِذْنِ اللَّهِ مَغْرُوساً. بر اولی العلم معلوم و واضح بوده که  
 ۱۹ چون نار محبت عیسوی حجابات حدود یهود را سوخت و  
 حکم آن حضرت فی الجمله جریان بر حسب ظاهر یافت،  
 روزی آن جمال غیبی به بعضی از اصحاب روحانی ذکر فراق  
 فرمودند و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که «من می روم و  
 بعد می آیم»، و در مقام دیگر فرمودند: «من می روم و می آید  
 دیگری تا بگوید آنچه من نگفتم و تمام نماید آنچه را که  
 گفتم.»<sup>۱</sup> و این دو عبارت فی الحقیقه یکی است لو اَنْتُمْ فِي  
 ۲۰ مَظَاهِرِ التَّوْحِيدِ بِعَيْنِ اللَّهِ تَشْهَدُونَ. و اگر به دیده بصیرت  
 معنوی مشاهده شود فی الحقیقه در عهد خاتم، هم کتاب عیسی  
 و امر او ثابت شد. در مقام اسم که خود حضرت فرمود:  
 «منم عیسی.» و آثار و اخبار و کتاب عیسی را هم تصدیق  
 فرمود که من عند الله بوده. در این مقام نه در خودشان فرقی  
 مشهود و نه در کتابشان غیریتی ملحوظ زیرا که هر دو قائم  
 به امر الله بودند و هم ناطق به ذکر الله و کتاب هر دو هم  
 مُشعر بر اوامر الله بود. از این جهت است که خود عیسی  
 فرمود: «من می روم و مراجعت می کنم.» به مثل شمس که

۱- انجیل یوحنا، فصل ۱۴، آیه ۲۸ و فصل ۱۶، آیه ۷



اگر شمس الیوم بگوید من شمس یوم قبلم صادق است و  
 اگر بگوید در حدود یومی که غیر آنم صادق است. و همچنین  
 در ایام ملاحظه نمائید که اگر گفته شود که کلّ یک شیء اند  
 صحیح و صادق است و اگر گفته شود که به حدود اسمی و  
 رسمی غیر هم اند آن هم صادق است. چنانچه می بینی با  
 اینکه یک شیء اند با وجود این در هر کدام اسمی دیگر و  
 خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ می شود که در غیر آن  
 نمی شود. و به همین بیان و قاعده، مقامات تفصیل و فرق و  
 اتحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات کلمات آن  
 مُبدع اسماء و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی و  
 واقف گردی و جواب مسأله، خود را در موسوم نمودن آن  
 جمال ازلی در هر مقام خود را به اسمی و رسمی بتمامه  
 بیابی. و بعد اصحاب و تلامیذ آن حضرت استدعا نمودند که  
 علامت رجعت و ظهور چیست و چه وقت این ظاهر خواهد  
 شد؟ و در چند مقام این سؤال را از آن طلعت بی مثال نمودند و  
 آن حضرت در هر مقام علامتی ذکر فرمودند چنانچه در  
 اناجیل اربعه مسطور است. و این مظلوم یک فقره، آن را ذکر  
 می نمایم و نعمت های مکنونه، سدره، مخزونه را لوجه الله بر  
 عباد الله مبذول می دارم تا هیاکل فانیه از اثمار باقیه محروم  
 نمانند که شاید به رشحی از انهار بی زوال حضرت ذی الجلال

که در دار السلام بغداد جاری شده فائز شوند بی آنکه اجر و  
 مزدی طلب نمایم. « إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لِيُوجِبَ اللَّهُ لَنَا نِعْمَةً مِنْكُمْ  
 جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا. »<sup>۱</sup> و این طعامی است که ارواح و افئده،  
 منیره به او حیات باقیه یابند و این همان مائده ای است که  
 می فرماید: « رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ. »<sup>۲</sup> و این مائده  
 هرگز از اهلش مقطوع نشود و نفاذ نجوید و در کلّ حین از  
 شجره، فضل می روید و از سماوات رحمت و عدل نازل  
 می شود. چنانچه فرموده است: « مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ  
 طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ. »<sup>۳</sup>  
 حیف است که انسان از این عطیه، لطیفه خود را منع نماید و  
 از این نعمت باقیه و حیات دائمه خود را محروم سازد. پس  
 قدر این مائده، معنوی را دانسته که بلکه از الطاف بدیعه، آن  
 شمس حقیقی اجسادهای مرده حیات تازه یابند و ارواح  
 پژمرده به روح بی اندازه فائز شوند. ای برادر من، جهدی  
 باید تا ایام باقی است از اکواب باقی چشیم. همیشه نسیم  
 جان از مصر جانان نوزد و همیشه نه‌های تیان در جریان نه  
 و مدام ابواب رضوان مفتوح نماید. آید وقتی که عندلیبان  
 جنان از گلستان قدسی به آشیان های الهی پرواز نمایند، دیگر  
 نه نغمه، بلبل شنوی و نه جمال گل بینی. پس تا حمامه،

۱- سوره انسان (دهر)، آیه ۹

۲- سوره مائده، آیه ۱۱۴

۳- سوره ابراهیم، آیه ۲۴-۲۵

ازلی در شور و تغنی است و بهار الهی در جلوه و تزیین  
 غنیمت شمرده گوش قلب را از سروش او بی بهره مکن. این  
 است نصیحت این عبد آن جناب و احبای خدا را. فَمَنْ شَاءَ  
 فَلْيُتَقَبَلْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُعْرِضْ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَنِيًّا عَنْهُ وَ عَمَّا يُشَاهِدُ  
 وَ يُرَى. و این است نعمات عیسی بن مریم که در رضوان ۲۴  
 انجیل به الحان جلیل در علائم ظهور بعد فرموده. در سفر اول  
 که منسوب به متی است در وقتی که سؤال نمودند از علامات  
 ظهور بعد جواب فرمود: « وَ لِلْوَقْتِ مِنْ بَعْدِ ضَيْقِ تِلْكَ الْأَيَّامِ  
 تُظْلَمُ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ لَا يُعْطَى ضَوْؤُهُ وَ الْكَوَاكِبُ تَتَسَاقَطُ مِنَ  
 السَّمَاءِ وَ قُوَاةُ الْأَرْضِ تَرْتَجُّ. حِينَئِذٍ تَظْهَرُ عَلَامَاتُ ابْنِ الْإِنْسَانِ  
 فِي السَّمَاءِ وَ يَنُوحُ كُلُّ قَبَائِلِ الْأَرْضِ وَ يَرُونَ ابْنَ الْإِنْسَانِ آتِيًّا  
 عَلَى سَحَابِ السَّمَاءِ مَعَ قُوَاةٍ وَ مَجْدٍ كَبِيرٍ وَ يُرْسِلُ مَلَائِكَتَهُ مَعَ  
 صَوْتِ السَّافُورِ الْعَظِيمِ. »<sup>۱</sup> انتهى. ترجمه، آن به فارسی این  
 است که بعد از تنگی و ابتلا که همه مردم را احاطه می نماید  
 شمس از افاضه ممنوع می شود یعنی تاریک می گردد و قمر از  
 اعطای نور باز می ماند و ستاره های سما بر ارض نازل  
 می شوند و ارکان ارض متزلزل می شود. در این وقت ظاهر  
 می گردد نشانه های پسر انسان در آسمان، یعنی جمال  
 موعود و ساذج وجود بعد از ظهور این علامات از

۱- انجیل متی، فصل ۲۴، آیه ۲۹-۳۱

عرصه، غیب به عالم شهود می‌آید. و می‌فرماید: در آن  
 حین جمیع قبیله‌ها که در ارض ساکن اند نوحه و ندبه  
 می‌نمایند و می‌بینند خلائق آن جمال احدیه را که می‌آید از  
 آسمان در حالتی که سوار بر ابر است با قوت و بزرگی و  
 بخششی بزرگ و می‌فرستد ملائکه‌های خود را با صدای  
 سافور عظیم. انتهى. و در اسفار ثلاثه، دیگر که منسوب به  
 لوقا و مرقس و یوحنا است همین عبارات مذکور است و چون  
 در الواح عربیه به تفصیل مذکور شد دیگر در این اوراق  
 متعرض ذکر آنها نشدیم و اکتفا به یکی از آنها نمودیم. و  
 ۲۵ علمای انجیل چون عارف به معانی این بیانات و مقصود مودعه  
 در این کلمات نشدند و به ظاهر آن متمسک شدند لهذا از  
 شریعه، فیض محمدیه و از سحاب فضل احمدیه ممنوع  
 گشتند. و جهال آن طائفه هم تمسک به علمای خود جسته، از  
 زیارت جمال سلطان جلال محروم ماندند زیرا که در ظهور  
 شمس احمدیه چنین علامات که مذکور شد به ظهور نیامد.  
 این است که قرن‌ها گذشت و عهدها به آخر رسید و آن  
 جوهر روح به مقر بقای سلطنت خود راجع شد و نفخه، دیگر  
 از نفس روحانی در صور الهی دمیده شد و نفس‌های مرده از  
 قبور غفلت و ضلالت به ارض هدایت و محلّ عنایت محشور  
 شدند و هنوز آن گروه در انتظار که کی این علامات ظاهر

شود و آن هیکل معهود به وجود آید تا نصرت نمایند و مالها در راهش انفاق کنند و جانها در سبیلش ایثار. چنانچه ام دیگر هم به همین ظنونات از کوثر معانی رحمت نامتناهی حضرت باری دور مانده‌اند و به خیال خود مشغولند. و از این عبارت گذشته، بیان دیگر در انجیل هست که می‌فرماید: «السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ تَزُولَانِ وَلَكِنْ كَلَامِي لَا يَزُولُ»<sup>۱</sup> که معنی آن به فارسی این است که آسمان و زمین ممکن است که زائل و معدوم شوند اما کلام من هرگز زائل نمی‌شود و همیشه باقی و ثابت میانه، ناس خواهد بود. و از این راه است که اهل انجیل می‌گویند که حکم انجیل هرگز منسوخ نمی‌شود و هر وقت و زمان که طلعت موعود با همه، علامت‌ها ظاهر شود باید شریعت مرتفعه، در انجیل را محکم و ثابت نماید تا در همه، عالم دینی باقی نماند مگر این دین. و این فقره از مطالب محققه، مسلمه است نزد ایشان. و چنان اعتقاد کرده‌اند که اگر نفسی هم مبعوث شود به جمیع علامات موعوده و بر خلاف حکم ظاهر در انجیل حکم نماید البته اذعان نکنند و قبول ننمایند بلکه تکفیر نمایند و استهزاء کنند. چنانچه در ظهور شمس محمدیه مشهود شد. حال اگر معانی این کلمات منزله در کتب را که جمیع ناس از عدم بلوغ به آن، از غایت

۱- انجیل متی، فصل ۲۴، آیه ۳۵ و انجیل لوقا، فصل ۲۱، آیه ۳۳

قصوی و سدره، منتهی محجوب شده‌اند از ظهورات احدیه در  
 هر ظهور به تمام خضوع سؤال می‌نمودند البته به انوار شمس  
 هدایت مهتدی می‌شدند و به اسرار علم و حکمت واقف  
 ۲۷ می‌گشتند. حال این بنده رشحی از معانی این کلمات را ذکر  
 می‌نمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از معنی آن به جمیع  
 تلویحات کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی واقف  
 شوند تا از هیمنه، کلمات از بحر اسماء و صفات ممنوع  
 نشوند و از مصباح احدیه که محل تجلی ذات است محجوب  
 ۲۸ نگردند. قوله: «مِنْ بَعْدِ ضَيْقِ تِلْكَ الْاَيَّامِ»، یعنی وقتی که  
 ناس در سختی و تنگی مبتلا شوند، و این در وقتی است که  
 آثار شمس حقیقت و اثمار سدره، علم و حکمت از میان  
 مردم زائل شود و زمام ناس بدست جهال افتد و ابواب توحید  
 و معرفت که مقصود اصلی از خلق انسانی است مسدود  
 شود و علم به ظن تبدیل گردد و هدایت به شقاوت راجع  
 شود. چنانچه الیوم مشاهده می‌شود که زمام هر گروهی به  
 دست جاهلی افتاده و به هر نحو که اراده کنند حرکت  
 می‌دهند و در میان ایشان از معبود جز اسمی و از مقصود جز  
 حرفی نمانده. و به قسمی بادهای هوی و نفس غالب شده که  
 سراج‌های عقل و فؤاد را در قلوب خاموش نموده، با اینکه  
 ابواب علم الهی به مفاتیح قدرت ربّانی مفتوح گشته و جواهر

وجود ممکنات به نور علمی و فیوضات قدسی منور و مهتدی  
گشتند به قسمی که در هر شیء بابتی از علم باز گشته و در  
هر ذره آثاری از شمس مشهود شده. و با همه این ظهورات  
علمی که عالم را احاطه نموده هنوز باب علم را مسدود  
دانسته‌اند و امطار رحمت را مقطوع گرفته‌اند. به ظن تمسک  
جسته، از عروة الوثقای محکم علم دور مانده‌اند. و آنچه از  
ایشان مفهوم می‌شود گویا به علم و باب آن بالفطره رغبتی  
ندارند و در خیال ظهور آن هم نیستند زیرا که در ظن و  
گمان، ابوابی برای نان یافته‌اند و در ظهور مظهر علم، جز  
انفاق جان چیزی نیافته‌اند. لهذا البته از این گریزانند و به آن  
متمسک. و با اینکه حکم الهی را يك می‌دانند از هر گوشه‌ای  
حکمی صادر می‌شود و از هر محلی امری ظاهر. دو نفس بر  
يك حکم ملاحظه نمی‌شود زیرا جز هوی الهی نجویند و به غیر  
از خطا سبیلی نخواهند. ریاست را نهایت وصول به مطلوب  
دانسته‌اند و کبر و غرور را غایت بلوغ به محبوب شمرده‌اند.  
تزویرات نفسانی را مقدم بر تقدیرات ربّانی دانند. از تسلیم  
و رضا گذشته‌اند و به تدبیر و ریا اشتغال نموده‌اند و به تمام  
قوت و قدرت حفظ این مراتب را می‌نمایند که مبادا نقصی در  
شوکت راه یابد و یا خللی در عزّت بهم رسد. و اگر چشمی  
از کحل معارف الهی روشن شود ملاحظه می‌کند سبعی چند

را که بر مردارهای نفوس عباد افتاده‌اند. حال کدام ضیق و ۲۹  
 تنگی است که ازید از مراتب مذکوره باشد که اگر نفسی  
 طلب حقی و یا معرفتی بخواهد نماید نمی‌داند نزد کدام رود و  
 از که جویا شود، از غایت اینکه رأی‌ها مختلف و سبیل‌ها  
 متعدد شده. و این تنگی و ضیق از شرایط هر ظهور است که  
 تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت نشود زیرا که صبح ظهور  
 هدایت بعد از لیل ضلالت طالع می‌شود. این است که در  
 روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که کفر عالم را  
 فرو می‌گیرد و ظلمت احاطه می‌نماید و امثال اینها چنانچه  
 مذکور شد. و این عبد بواسطه شهرت این احادیث و  
 ۳۰ اختصار دیگر متعرض ذکر عبارات حدیث نشده‌ام. حال اگر  
 مقصود از این ضیق را همچو ادراک نمایند که عالم ضیق به هم  
 رساند و یا امورات دیگر که به خیال خود توهم نمایند هرگز  
 مشهود نگردد و البته گویند که این شرط ظهور نیافته  
 چنانچه گفته‌اند و می‌گویند. باری، مقصود از ضیق، ضیق از  
 معارف الهیه و ادراک کلمات ربّانیّه است که در ایام غروب  
 شمس و مرایای او عباد در تنگی و سختی افتند و ندانند به  
 که توجه نمایند چنانچه مذکور شد. كَذَلِكَ نَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ  
 الْأَحَادِيثِ وَ نُلْقَى عَلَيْكَ مِنْ أَسْرَارِ الْحِكْمَةِ لِتَطَّلِعَ بِمَا هُوَ  
 الْمَقْصُودُ وَ تَكُونَ مِنَ الَّذِينَ هُمْ شَرِبُوا مِنْ كَأْسِ الْعِلْمِ وَ



العرفان. و قوله: «تُظْلَمُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا يُعْطَى ضَوْءَهُ وَ  
 الْكَوَاكِبُ تَتَسَاقَطُ مِنَ السَّمَاءِ.» مقصود از شمس و قمر که  
 در کلمات انبیاء مذکور است منحصر به این شمس و قمر  
 ظاهری نیست که ملاحظه می‌شود. بلکه از شمس و قمر  
 معانی بسیار اراده فرموده‌اند که در هر مقام به مناسبت آن  
 مقام معنی اراده می‌فرمایند. مثلاً یک معنی از شمس،  
 شمس‌های حقیقت‌اند که از مشرق قدم طالع می‌شوند و بر  
 جمیع ممکنات ابلاغ فیض می‌فرمایند. و این شمس حقیقت،  
 مظاهر کلیه الهی هستند در عوالم صفات و اسمای او، و  
 همچنان که شمس ظاهری تربیت اشیای ظاهره از اثمار و  
 اشجار و الوان و فواکه و معادن و دوزن ذلك از آنچه در عالم  
 ملك مشهود است، به امر معبود حقیقی به اعانت اوست،  
 همچنین اشجار توحید و اثمار تفرید و اوراق تجرید و گل‌های  
 علم و ایقان و ریاحین حکمت و بیان از عنایت و تربیت  
 شمس‌های معنوی ظاهر می‌شود. این است که در حین اشراق  
 این شمس، عالم جدید می‌شود و انهار حیوان جاری  
 می‌گردد و ابحر احسان به موج می‌آید و سحاب فضل مرتفع  
 می‌شود و نسومات جود بر هیاکل موجودات می‌وزد و از  
 حرارت این شمس‌های الهی و نارهای معنوی است که حرارت  
 محبت الهی در ارکان عالم احداث می‌شود و از عنایت این

ارواح مجردة است که روح حیوان باقیه بر اجساد مردگان  
 فانیه مبذول می‌گردد. و فی الحقیقه این شمس ظاهری يك آیه  
 از تجلی آن شمس معنوی است و آن شمسی است که از برای  
 او مقابلی و شبهی و مثلی و ندی ملاحظه نمی‌شود و کلّ به  
 وجود او قائمند و از فیض او ظاهر و به او راجع. *مِنْهَا ظَهَرَتِ  
 الْأَشْيَاءُ وَ إِلَى خَزَائِنِ أَمْرهَا رَجَعَتْ وَ مِنْهَا بُدِئَتِ الْمُمْكِنَاتُ وَ  
 ۳۲ إِلَى كُنَائِزِ حُكْمِهَا عَادَتْ.* و اینکه در مقام بیان و ذکر،  
 تخصیص داده می‌شوند به بعضی از اسماء و صفات چنانچه  
 شنیده‌اید و می‌شنوید، نیست مگر برای ادراك عقول ناقصه،  
 ضعیفه و إلا لم یزل و لایزال مقدّس بوده‌اند از هر اسمی و منزّه  
 خواهند بود از هر وصفی. جواهر اسماء را به ساحت قدسشان  
 راهی نه و لطائف صفات را در ملکوت عزّشان سبیلی نه.  
*فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَنِ أَنْ يُعْرَفَ أَصْفِيَاؤُهُ بِغَيْرِ ذَوَاتِهِمْ أَوْ يُوصَفَ  
 أَوْلِيَاؤُهُ بِغَيْرِ أَنْفُسِهِمْ. فَتَعَالَى عَمَّا يَذْكُرُ الْعِبَادُ فِي وَصْفِهِمْ وَ  
 ۳۳ تَعَالَى عَمَّا هُمْ يَعْرِفُونَ.* و اطلاق شمس بر آن انوار مجردة در  
 کلمات اهل عصمت بسیار شده، از آن جمله در دعای ندبه  
 می‌فرماید: «*أَيْنَ الشُّمُوسُ الطَّالِعَةُ؟ أَيْنَ الْأَقْمَارُ الْمُنِيرَةُ؟ أَيْنَ  
 الْأَنْجُمُ الزَّاهِرَةُ؟*» پس معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و  
 نجوم در مقام اولیّه انبیاء و اولیاء و اصحاب ایشانند که از  
 ۳۴ انوار معارفشان عوالم غیب و شهود روشن و منور است. و در

مقام دیگر مقصود از شمس و قمر و نجوم، علمای ظهور  
 قبلند که در زمان ظهور بعد موجودند و زمام دین مردم در  
 دست ایشان است. و اگر در ظهور شمس آخری به ضیای او  
 منور گشتند لهذا مقبول و منیر و روشن خواهند بود و إلاً  
 حکم ظلمت در حق آنها جاری است اگرچه به ظاهر هادی  
 باشند زیرا که جمیع این مراتب از کفر و ایمان و هدایت و  
 ضلالت و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت منوط به تصدیق  
 آن شمس معنوی الهی است. بر هر نفسی از علماء حکم ایمان  
 از مبدأ عرفان در یوم تغابن و احسان جاری شد حکم علم و  
 رضا و نور و ایمان درباره، او صادق است و إلاً حکم جهل و  
 نفی و کفر و ظلم در حق او جریان یابد. و این بر هر  
 ۳۵ ذی بصری مشهود است که همچنان که نور ستاره محو  
 می شود نزد اشراق شمس ظاهره، همین قسم شمس علم و  
 حکمت و عرفان ظاهره نزد طلوع شمس حقیقت و آفتاب  
 معنوی محو و تاریک می شود. و اطلاق شمس بر آن علماء به  
 ۳۶ مناسبت علو و شهرت و معروفیت است. مثل علمای مسلم  
 عصر که مشهور بلاد و مسلم اند بین عباد. و اگر حاکی از  
 شمس الهی باشند از شمس عالیه محسوبند و إلاً از شمس  
 سجن چنانچه می فرماید: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ.» و

معنی شمس و قمر هم که در آیه، مذکوره هست البته  
 شنیده‌اید، احتیاج به ذکر نیست. و هر نفسی هم که از عنصر  
 این شمس و قمر باشد یعنی در اقبال به باطل و اعراض از  
 حق، البته از حسابان ظاهر و به حسابان راجع خواهد شد. پس ۲۷  
 ای سائل، باید به عروۃ الوثقی ' متمسک شویم که شاید از شام  
 ضلالت به نور هدایت راجع گردیم و از ظلّ نفی فرار نموده در  
 ظلّ اثبات درآئیم و از نار حسابان آزاد شده به نور جمال  
 حضرت منان منور گردیم والسلام. کَذَلِکَ نُعْطِیْکُمْ مِنْ اَثْمَارِ  
 شَجَرَةِ الْعِلْمِ لِتَکُونُنَّ فِی رِضْوَانِ حِکْمَةِ اللّٰهِ لِمَنِ الْمُحْبَرِیْنَ. و ۲۸  
 در مقامی هم مقصود از اطلاقات شمس و قمر و نجوم، علوم و  
 احکام مرتفعه، در هر شریعت است مثل صلوات و صوم که در  
 شریعت فرقان بعد از اخفای جمال محمدی از جمیع احکام  
 محکم تر و اعظم تر است. چنانچه احادیث و اخبار مشعر بر  
 آن است و به علت شهرت، احتیاج ذکر نیست. بلکه در هر  
 عصری حکم صلوات محکم و مجری بوده. چنانچه از انوار ۲۹  
 مشرقه از شمس محمدیه مأثور است که بر جمیع انبیاء در  
 هر عهدی حکم صلوات نازل شده، نهایت آنکه در هر عصر به  
 اقتضای وقت به قسمی و آدابی جدید مخصوص گشته. و  
 چون در هر ظهور بعد، آداب و عادات و علوم مرتفعه،  
 محکمه، مشرقه، واضحه، ثابتة در ظهور قبل منسوخ

می‌شود لهذا تلویحاً به اسم شمس و قمر ذکر نموده‌اند. ۴. «لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.»<sup>۱</sup> و در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم و صلوات شده چنانچه می‌فرماید: «الصَّوْمُ ضِيَاءٌ وَالصَّلَاةُ نُورٌ.» ولکن روزی در محلی نشسته بودم شخصی از علمای معروف وارد شد و به مناسبتی این حدیث را ذکر نمود و فرمود: چون صوم حرارت در مزاج احداث می‌نماید لهذا به ضیاء که شمس باشد تعبیر یافته و صلوات لیل چون برودت می‌طلبد لهذا به نور که قمر باشد معبر گشته. ملاحظه نمودم که آن فقیر به قطره‌ای از بحر معانی موفق نشده و به جذوه‌ای از نار سدره، حکمت ربّانی فائز نگشته. بعد از مدّتی در نهایت ادب اظهار داشتم که جناب، آنچه فرمودید در معنی حدیث، در السن و افواه ناس مذکور است ولیکن گویا مقصود دیگر هم از حدیث مستفاد می‌شود. بیان آن را طلب نمود. ذکر شد که خاتم انبیاء و سید اصفیاء دین مرتفع در فرقان را تشبیه به سماء فرموده‌اند به عِلّتِ علوّ و رفعت و عظمت و احاطه، آن بر جمیع ادیان. و چون در سماء ظاهره دو رکن اعظم اقوم مقرر شده است که نیرین باشد و به شمس و قمر نامیده، همچنین در سماء دین هم دو نیر مقدر گشته که صوم و صلوات باشد. الإِسْلَامُ سَمَاءٌ

۱- سوره، ملك، آیه، ۲

و الصَّوْمُ شَمْسُهَا وَ الصَّلَاةُ قَمَرُهَا . باری، این است مقصود  
از تلویحات کلمات مظاهر الهی . پس اطلاق شمس و قمر  
در این مراتب بر این مقامات مذکوره به آیات نازل و اخبار  
وارد و محقق و ثابت شد . این است که مقصود از ذکر تاریکی  
شمس و قمر و سقوط انجم، ضلالت علماء و نسخ شدن  
احکام مرتفعه در شریعت است که مظهر آن ظهور به این  
تلویحات اخبار می دهد . و جز ابرار را از این کأس نصیبی  
نیست و جز اخیار را قسمتی نه . « إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ  
كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا . »<sup>۱</sup> و این مسلم است که در هر  
ظهور بعد ، شمس علوم و احکام و اوامر و نوای که در ظهور  
قبل مرتفع شده و اهل آن عصر در ظل آن شمس و قمر  
معارف و اوامر منور و مهتدی می شدند تاریک می شود ، یعنی  
حکمش و اثرش تمام می گردد . و حال ملاحظه فرمائید که اگر  
امت انجیل مقصود از شمس و قمر را ادراک می نمودند و یا از  
مظهر علم الهی مستفسر می شدند بدون اعتراض و لجاج ،  
البته معانی آن واضح می گشت و این گونه در ظلمت نفس و  
هوی مبتلا و گرفتار نمی شدند . بلی ، چون علم را از مبدأ و  
معدنش اخذ ننمودند لهذا در وادی مهلك کفر و ضلالت به  
هلاکت رسیده اند و هنوز مُشعر نشده اند که علامات کل ظاهر

۱- سوره انسان (دهر)، آیه ۵

شد و شمس موعود از افق ظهور اشراق نمود و شمس و قمر  
 ۴۳ علوم و احکام و معارف قبل تاریک شد و غروب نمود. حال به  
 چشم علم الیقین و جناحی عین الیقین به صراط حق الیقین قدم  
 گذار، «قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ.»<sup>۱</sup> تا از اصحابی  
 محسوب شوی که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ  
 اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ.»<sup>۲</sup> تا جمیع این اسرار را به  
 ۴۴ بصر خود مشاهده فرمائی. ای برادر من، قدم روح بردار تا  
 بادیه های بعیده، بعد و هجر را به آنی طی فرمائی و در رضوان  
 قرب و وصل درآئی و در نفسی به انفس الهیه فائز شوی. و  
 به قدم جسد هرگز این مراحل طی نشود و مقصود حاصل  
 نیاید. و السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْحَقَّ بِالْحَقِّ وَ كَانَ عَلَى  
 ۴۵ صِرَاطِ الْأَمْرِ فِي شَاطِئِ الْعِرْفَانِ بِاسْمِ اللَّهِ مَوْقُوفًا. این است  
 معنی آیه، مبارکه که می فرماید: «فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ»<sup>۳</sup> زیرا که از برای هر شمسی از این شمس مذکوره  
 محل اشراق و غروب است. و چون علمای تفسیر بر حقیقت  
 این شمس های مذکوره اطلاع نیاقتند لهذا در تفسیر این آیه  
 مبارکه معطل شدند. و بعضی ذکر نمودند که چون آفتاب در  
 هر روز از نقطه ای طلوع می نماید غیر از نقطه، یوم قبل لهذا به

۲- سوره، فصلت، آیه، ۳۰

۱- سوره، انعام، آیه، ۹۱

۳- سوره، معارج، آیه، ۴۰

لفظ جمع ذکر فرموده. و بعضی دیگر نوشته اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از محلی طالع می‌شود و به محلی غروب می‌نماید لهذا مشارق و مغارب ذکر شده. این است مراتب علم عباد. و با وجود این به جواهر علم و لطائف حکمت چه جهل‌ها و عیوب‌ها که نسبت می‌دهند. و همچنین از این بیانات واضح، محکم، متقنه، ۴۶ غیر متشابهه تفسّر سماء را که از علائم ساعت و قیامت است ادراک نما. این است که می‌فرماید: «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ.»<sup>۱</sup> مقصود سماء ادیان است که در هر ظهور مرتفع می‌شود و به ظهور بعد شکافته می‌گردد، یعنی باطل و منسوخ می‌شود. قسم به خدا که اگر درست ملاحظه شود تفسّر این سماء اعظم است از تفسّر سماء ظاهری. قدری تأمل فرمائید. دینی که سال‌ها مرتفع شده باشد و جمیع در ظلّ آن نشو و نما نموده باشند و به احکام مشرقه، آن مدت‌ها تربیت یافته و از آباء و اجداد جز ذکر آن را نشنیده، به قسمی که چشم‌ها جز نفوذ امرش را ادراک نکرده و گوش‌ها جز احکامش را استماع ننموده، بعد نفسی ظاهر شود و جمیع اینها را به قوت و قدرت الهی تفریق نماید و فصل کند بلکه همه را نفی فرماید، حال فکر نما که این اعظم است یا آنچه این همج رعاع گمان

۱- سوره انفطار، آیه ۱



۴۷ نموده اند از تفتّر سماء؟ و دیگر زحمت و مرارت آن طلعات را  
 ملاحظه نما که بی ناصر و معین ظاهری در مقابل جمیع اهل  
 ارض اقامه، حدود الله می فرمایند، با آن همه ایذاء که بر آن  
 وجودهای مبارکه، لطیفه، رقیقه وارد می شود و با کمال قدرت  
 ۴۸ صبر می فرمایند و با نهایت غلبه تحمل می نمایند. و همچنین  
 معنی تبدیل ارض را ادراک نما که غمام رحمت آن سماء بر  
 قلبی که نیسان مکرمت مبذول داشت، تبدیل شد اراضی آن  
 قلوب به ارض معرفت و حکمت. و چه ریاحین توحید که در  
 ریاض قلوبشان انبات شده و چه شقایق های حقایق علم و  
 حکمت که از صدور منیرشان روئیده. و اگر ارض قلوبشان  
 تبدیل نمی شد چگونه رجالی که حرفی تعلیم نگرفته اند و معلم  
 را ندیده اند و به هیچ دبستانی قدم نگذاشته اند به کلمات و  
 معارفی تکلم می نمایند که احدی ادراک نتواند نمود؟ گویا از  
 تراب علم سرمدی سرشته شده اند و از آب حکمت لدنی  
 عجین گشته اند. این است که می فرماید: «أَلْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ  
 اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ.» و این نحو از علم است که ممدوح  
 بوده و هست، نه علوم محدوده که از افکار محجوبه، کدره  
 احداث شده و آن را گاهی از هم سرقت می نمایند و بر دیگران  
 ۴۹ افتخار می کنند. ای کاش صدرهای عباد از نقوش این تحدیدات  
 و کلمات مظلّمه پاک و مقدّس می شد که لَعْلٌ به تجلّی انوار

شمس علم و معانی و جواهر اسرار حکمت لدنی فائز می‌گشت. حال ملاحظه نما، اگر این اراضی جرزیه وجود تبدیل نمی‌شد چگونه محلّ ظهور اسرار احدیه و بروز جواهر هویه می‌شد؟ این است که می‌فرماید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ»<sup>۱</sup> و از نسّمات جود آن سلطان وجود ارض ظاهره هم ۵۰ تبدیل یافته لو انتم فی اسرار الظهور تتفكرون. و دیگر معنی ۵۱ این آیه را ادراك نما که می‌فرماید: «و الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ.»<sup>۲</sup> مضمون آن این است که همه زمین اخذ شده، در دست اوست روز قیامت و آسمان پیچیده شده، در دست راست اوست. حال قدری انصاف می‌خواهد که اگر مقصود این است که مردم ادراك نموده اند چه حسن بر آن مرتب می‌شود؟ وانگهی این مسلم است که حقّ منیع، دستی که مرئی شود به بصر ظاهر و مرتکب این امورات شود منسوب به ذات نیست بلکه کفری است محض و افکی است صرف اقرار بر چنین امری. و اگر بگوئی مظاهر امر او هستند که در قیامت به این امر مأمور می‌شوند این هم به غایت بعید است و بی‌فائده. بلکه مقصود از ارض، ارض معرفت و علم است و از سماوات، سماوات ادیان. حال ملاحظه فرما که چگونه ارض علم و

۲- سوره زمر، آیه ۶۷

۱- سوره ابراهیم، آیه ۴۸

معرفت که از قبل مبسوط شده بود به قبضه، قدرت و اقتدار  
 قبض نمود و ارض منیعه، تازہ در قلوب عباد مبسوط فرمود و  
 ریاحین جدیدہ و گل های بدیعه و اشجار منیعه از صدور منیره  
 انبات نمود. و همچنین ملاحظہ کن کہ سماوات ادیان مرتفعه ۵۲  
 در قبل چگونه در یمین قدرت پیچیده شد و سماء بیان به  
 امراللہ مرتفع گشت و به شمس و قمر و نجوم اوامر بدیعه،  
 جدیدہ تزیین یافت. این است اسرار کلمات کہ بی حجاب  
 کشف و ظاهر گشته تا ادراک صبح معانی فرمائی و سراج های  
 ظنون و وهم و شک و ریب را به قوت توکل و انقطاع خاموش  
 نمائی و مصباح جدید علم و یقین در مشکات قلب و دل  
 برافروزی. و از جمیع این کلمات مرموزه و اشارات ملغزه کہ از ۵۳  
 مصادر امریہ ظاهر می شود مقصود امتحان عباد است چنانچه  
 مذکور شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیدہ، منیره از اراضی  
 جرزه، فانیہ. و همیشه این از سنت الہی در میان عباد بوده  
 چنانچه در کتب مسطور است. و همچنین آیہ، قبلہ را ملاحظہ ۵۴  
 فرمائید کہ بعد از ہجرت شمس نبوت محمدی از مشرق  
 بطحا بہ یثرب، رو بہ بیت المقدس توجہ می فرمودند در وقت  
 صلوات، تا آنکہ یہود بعضی سخن های ناشایستہ بر زبان  
 راندند کہ ذکرش شایستہ، این مقام نیست و سبب تطویل  
 کلام می شود. باری، آن حضرت بسیار مکدر شدند و بہ لحاظ

تفکر و تحیر در سماء نظر می فرمودند. بعد جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت نمود: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا.»<sup>۱</sup> تا آنکه در یومی آن حضرت با جمعی اصحاب به فریضه، ظهر مشغول شدند و دو رکعت از نماز بجا آورده بودند که جبرئیل نزول نمود و عرض کرد: «قَوْلٌ وَجْهِكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ.»<sup>۲</sup> در اثنای نماز حضرت از بیت المقدس انحراف جسته به کعبه مقابل شدند. فی الحین زلزله و اضطراب در میان اصحاب افتاد به قسمی که جمعی نماز را برهم زده اعراض نمودند. این فتنه نبود مگر برای امتحان عباد و إلا آن سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را تغییر ندهد و در آن عصر هم بیت المقدس را قرار فرماید و این خلعت قبول را از وی سلب ننماید. چنانچه در عهد اکثری ۵۰ انبیاء که بعد از موسی مبعوث به رسالت شدند مثل داود و عیسی و دون آنها از انبیای اعظم که مابین این دو نبی آمدند هیچ حکم قبله تغییر داده نشد و همه، این مرسلین از جانب رب العالمین مردم را به توجه همان جهت امر می فرمودند. و نسبت همه، اراضی هم به آن سلطان حقیقی یکی است مگر هر ارضی را که در ظهور مظاهر خود تخصیص به امری دهد. چنانچه می فرماید: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ

۲- سوره بقره، آیه ۱۴۹

۱- سوره بقره، آیه ۱۴۴

وَجْهَ اللَّهِ.»<sup>۱</sup> با وجود تحقق این امور چرا تبدیل شد که سبب جزع و فزع عباد شود و علت تزلزل و اضطراب اصحاب گردد؟ بلی، این گونه امور که سبب وحشت جمیع نفوس است واقع نمی‌شود مگر برای آنکه کلّ به محک امتحان الله درآیند تا صادق و کاذب از هم تمیز و تفصیل یابد. اینست که بعد از اختلاف ناس می‌فرماید: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ»<sup>۲</sup> که مضمون آن این است: ما نکردانیدیم و برهم نزدیم قبله را که آن بیت المقدّس باشد مگر آنکه بدانیم که متابعت تو می‌نماید و که راجع بر عقبیه می‌شود، یعنی اعراض می‌نماید و اطاعت نمی‌کند و صلوات را باطل نموده فرار می‌نماید. «حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ.»<sup>۳</sup> اگر قدری تأمل رود در همین مطلب و بیان، ابواب‌های معانی و تبیان مفتوح بینید و جمیع علم و اسرار آن را بی‌حجاب مشاهده فرمائید. و نیست این امور مگر برای تربیت و خلاصی نفوس از قفس نفس و هوی و الاّ آن سلطان حقیقی لم یزل به ذات خود غنی بوده از معرفت موجودات و لایزال به کینونت خود مستغنی خواهد بود از عبادت ممکنات. يك نسيم از غنای او جمیع عالم را به خلع غنا

۲- سوره بقره، آیه ۱۴۳

۱- سوره بقره، آیه ۱۱۵

۳- سوره مدثر، آیه ۵۰-۵۱

مفتخر نماید و يك قطره از بحر جود او همه، هستی را به حیات باقیه مشرف فرماید. ولیکن چون مقصود امتیاز حق از باطل و شمس از ظلّ است، این است که در کلّ حین امتحانهای مُنزله از جانب ربّ العزّه چون غیث هاطل جاری است. اگر قدری در انبیای قبل و ظهور ایشان تعقل رود امر<sup>۵۷</sup> بسیار بر اهل دیار سهل شود به قسمی که از افعال و اقوالی که مخالف نفس و هوی است محتجب نمی‌مانند و همه، حجبات را به نار سدره، عرفان محترق نمایند و بر عرش سکون و اطمینان مستریح شوند. مثلاً موسی بن عمران که یکی از انبیای معظّم و صاحب کتاب بود در اوّل امر، قبل از بعثت، روزی در سوق می‌گذشت. دو نفر با یکدیگر معارضه می‌نمودند. یکی از آن دو نفس از موسی استمداد جست. آن حضرت او را اعانت نموده مدّعی را بقتل رسانید چنانچه در کتاب مسطور است و ذکر تفصیل، مایه، تعویق و تعطیل مقصود می‌شود. و این خبر در مدینه اشتهار یافت و آن حضرت را خوف غالب شد چنانچه نصّ کتاب است. تا آنکه به خبر «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَأْتِمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ»<sup>۱</sup> مخبر شد و از مدینه بیرون تشریف بردند و در مدین در خدمت شعیب اقامه فرمودند. و در مراجعت، در وادی مبارکه که بریّه،

۱- سوره، قصص، آیه، ۲۰

سینا باشد وارد شد و تجلی سلطان احدیه را از شجره،  
 لاشرقیه و لاغربیه مشاهده نمود. و ندای جانفزای روحانی را از  
 نار موقده، ربّانی استماع فرمود و مأمور به هدایت انفس  
 فرعونی گشت تا مردم را از وادی نفس و هوی نجات داده، به  
 صحراهای دلفزای روح و هدی وارد نماید و از سلسبیل انقطاع  
 جمیع من فی الإبداع را از حیرت بُعد به دارالسلام قرب  
 رساند. و چون در منزل فرعون وارد شد و تبلیغ نمود به آنچه  
 مأمور بود فرعون زبان به بی ادبی گشود و گفت: آیا تو  
 نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی؟ مثل اینکه ربّ  
 العظمه خبر داد از لسان فرعون که به موسی عرض نمود: «و  
 فَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَ أَنَا  
 مِنَ الضَّالِّينَ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ  
 ۵۸ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ.» حال تفکر در فتنه های الهی و بدایع  
 امتحان های او کن که نفسی که معروف است به قتل نفس و  
 خود هم اقرار بر ظلم می نماید چنانچه در آیه مذکور است و  
 سی سنه او اقل هم بر حسب ظاهر در بیت فرعون تربیت  
 یافته و از طعام و غذای او بزرگ شده، یک مرتبه او را از مابین  
 عباد برگزیده و به امر هدایت کبری مأمور فرمود. و حال  
 آنکه آن سلطان مقتدر قادر بر آن بود که موسی را از قتل



ممنوع فرماید تا به این اسم در بین عباد معروف نباشد که  
 سبب وحشت قلوب شود و علت احتراز نفوس گردد. و ۵۹  
 همچنین در حالت مریم مشاهده نما که آن طلعت کبری از  
 عظمت امر و تحیر، آرزوی عدم فرمود چنانچه استفاد از آیه،  
 مبارکه می شود که بعد از تولد عیسی، مریم ناله نمود و به این  
 کلمه زبان گشود: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا  
 مَنَسِيًّا»<sup>۱</sup> که ترجمه آن این است: ای کاش مرده بودم قبل از  
 ظهور این امر و بودم از فراموش شدگان. قسم به خدا که  
 کبدها از استماع این سخن می گدازد و روان ها می ریزد. و  
 این اضطراب و حزن نبود مگر از شماتت اعداء و اعتراض  
 اهل کفر و شقا. آخر تفکر نمائید که مریم چه جواب با مردم  
 می گفت؟ طفلی که پدر او معین نباشد چگونه می توان به مردم  
 معین نمود که این از روح القدس است؟ این بود که آن  
 مخدّره، بقا آن طفل را برداشته به منزل مراجعت فرمود. تا  
 چشم قوم بر او افتاد گفتند: «يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ  
 امْرَأًا سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا.»<sup>۲</sup> مضمون آن این است که ای  
 خواهر هارون، نبود پدر تو مرد بدی و نبود مادر تو بدکار.  
 حال ناظر به این فتنه، کبری و امتحان اعظم شوید. و از همه  
 گذشته، همان جوهر روح که در میان قوم به نسبت بی پدری

۲- سوره، مریم، آیه، ۲۸

۱- سوره، مریم، آیه، ۲۳



معروف بوده او را پیغمبری بخشید و حجت خود نمود بر کل  
 ۶۱ اهل سماوات و ارض. حال مشاهده فرمائید که چقدر امور  
 مظاهر ظهور مغایر نفس و هوای عباد از سلطان ایجاد ظاهر  
 می‌شود. و چون بر این جواهر اسرار مطلع شوی به مقصود آن  
 نگار اطلاع یابی و اقوال و افعال آن ملک با اقتدار را مثل هم  
 ملاحظه نمائی به قسمی که آنچه در افعال او مشاهده شود در  
 کلمات او هم ملاحظه گردد و هرچه در کلمات او ملاحظه  
 گردد در افعال او به نظر آید. این است که این افعال و اقوال  
 در ظاهر نقیمت اند برای فجّار و در باطن رحمت اند برای  
 ابرار. اگر به دیده، قلب ملاحظه رود کلمات مُنزله از سماء  
 مشیت با امور مُظهره از ملکوت قدرت یک شیء مشاهده شود  
 ۶۲ و بر یک قسم ادراک گردد چنانچه مذکور شد. حال ای برادر  
 ملاحظه نما اگر در این عهد چنین اموری ظاهر شود و چنین  
 حکایت بروز نماید چه خواهند نمود؟ قسم به مربی وجود و  
 مُنزله کلمات که در حین، بی تکلم حکم بر کفر و امر بر قتل  
 نمایند. کجا گوش می‌دهند که گفته شود که عیسی از نفخه،  
 روح القدس ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم مأمور گشته.  
 اگر صد هزار خروش برآری به گوش احدی نرود که بی‌پدري  
 مبعوث به رسالت گشته و یا قاتلی از شجرهء نار، اِنّی اَنَا اللّٰه  
 ۶۳ آورده. چشم انصاف اگر باز شود از جمیع این بیانات مشهود

می‌گردد که مظهر همه، این امور و نتیجه، همه الیوم ظاهر است. با اینکه امثال این امور در این ظهور واقع نشده با وجود این متمسک به ظنونات انفس مردوده شده، چه نسبتها که داده‌اند و چه بلایا که وارد آورده‌اند که در ابداع شبه آن به ظهور نیامده. الله اکبر، بیان که به این مقام ۶۴ رسید راتحه، روحانی از صبح صمدانی مرور نمود و صبای صبحگاهی از مدینه، سبای لایزالی وزید و اشارتش جان را بشارت تازه بخشید و روح را قتوحی بی‌اندازه. بساط جدیدی مبسوط نمود و ارمغان بی‌شمار بی‌کران از آن یار بی‌نشان آورد که خلعت ذکر از قدّ لطیفش بسی قاصر است و رداء بیان از قامت منیرش بس کوتاه. بی لفظ رمز معانی کشف می‌نماید و بی لسان اسرار تبیان می‌گوید. و بلب‌های شاخسار هجر و فراق را ناله و افغان می‌آموزد و قاعده و رسوم عشق و عاشقی و رمز دلدادگی تعلیم می‌نماید. و گل‌های بدیع رضوان قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشوه‌گری تلقین می‌نماید. و اسرار حقایق بر شقایق بستان عشق می‌بخشد و دقایق رموز و رقایق آن را در صدر عشاق ودیعه می‌گذارد. به قسمی عنایت در این ساعت فرموده که روح القدس به غایت حسرت می‌برد. قطره را امواج بحری داده و ذره را طراز خورشیدی عنایت نموده. الطاف به مقامی رسیده که جَعَلَ

قصد ناهه، مشک نموده و خفّاش در مقابل آفتاب مقرر گزیده.  
 مردگان را به نفخه، حیات از قبور جسد مبعوث نموده و  
 جاهلان را بر صدر علم منزل داده و ظالمان را بر فراز عدل  
 ۶۵ محلّ معین نموده. و عالم هستی به جمیع این عنایات حامله  
 گشته، تا کی اثر این عنایت غیبی در خاکدان ترابی ظاهر  
 شود و تشنگان از پا افتاده را به کوثر زلال محبوب رساند و  
 گمگشتگان صحرای بُعد و نیستی را به سرادق قرب و هستی  
 معشوق فائز گرداند و در ارض قلوب که این حبه های قدس  
 انبات نماید و از ریاض نفوس که شقایق های حقایق غیبی  
 بشکفد. باری، نه چنان سدره، عشق در سینای حبّ مشتعل  
 شده که به آب های بیان افسرده گردد و یا اتمام پذیرد. عطش  
 این حوت را بحور نمنشانند و این سمندر ناری جز در نار روی  
 یار مقرر نگزینند. پس ای برادر، سراج روح را در مشکات  
 قلب به دهن حکمت برافروز و به زجاج عقل حفظش نما تا  
 نفس های انفس مشرکه آن را خاموش نکند و از نور باز  
 ندارد. كَذَلِكَ نُورِنَا اُفُقَ سَمَاءِ الْبَيَانِ مِنْ اَنْوَارِ شُمُوسِ الْحِكْمَةِ  
 وَالْعِرْفَانِ لِيَطْمَئِنَّ بِهَا قَلْبُكَ وَتَكُونَ مِنَ الَّذِينَ طَارُوا بِاَجْنِحَةِ  
 ۶۶ الْاِيْقَانِ فِي هَوَاءِ مَحَبَّةِ رَبِّهِمُ الرَّحْمَنِ. و قوله: «حِينَئِذٍ تَظْهَرُ  
 عَلَامَةُ ابْنِ الْاِنْسَانِ فِي السَّمَاءِ.» می فرماید: بعد از کسوف  
 شمس معارف الهیه و سقوط نجوم احکام مثبتة و خسوف قمر

علم که مرتبی عباد است و انعدام اعلام هدایت و فلاح و  
 ظلمت صبح صدق و صلاح، ظاهر می‌شود علامت ابن  
 الانسان در آسمان. و مقصود از سماء، سماء ظاهره است که  
 قریب ظهور آن فَلَکِ سماوات معدلت و جریان فَلَکِ هدایت بر  
 بحر عظمت، در آسمان نجمی بر حسب ظاهر پیدا می‌شود که  
 مبشر است خلق سماوات را به ظهور آن نیر اعظم. و همچنین  
 در آسمان معنی نجمی ظاهر می‌شود که مبشر است اهل ارض  
 را به آن فجر اقوم اکرم. و این دو علامت در سماء ظاهره و  
 سماء باطنه قبل از ظهور هر نبی ظاهر گشته چنانچه  
 شنیده‌اند. از جمله خلیل الرحمن که قبل از ظهور آن حضرت،  
 ۶۷ فرود خوابی دید و گهنه را خواست، اخبار دادند بر طلوع  
 نجمی در سماء. و همچنین شخصی در ارض ظاهر شد که مردم  
 را بشارت می‌داد به ظهور آن حضرت. و بعد از او حکایت  
 ۶۸ کلیم الله بود که گهنه، آن زمان فرعون را خبر دادند که  
 کوکبی در سماء طالع شده که دالّ است بر انعقاد نطفه‌ای که  
 هلاک تو و قوم تو بر دست اوست. و همچنین عالمی پیدا شد  
 که شب‌ها بنی اسرائیل را بشارت و تسلی می‌فرمود و  
 اطمینان می‌داد چنانچه در کتب مسطور است. و اگر تفصیل  
 این امور ذکر شود این رساله کتابی می‌شود. و دیگر آنکه  
 دوست ندارم حکایات واقعه، قبل را ذکر نمایم. و خدا شاهد

حال است که این بیان هم که می‌شود نیست مگر از کمال  
 حبّ به آن جناب که شاید جمعی فقرای ارض بر شاطیء غنا  
 وارد شوند و یا گروهی از جاهلان بر بحر علم وارد گردند و  
 یا تشنگان معرفت بر سلسبیل حکمت واصل آیند. و الاّ این  
 عبد اشتغال به این مقالات را ذنبی عظیم می‌دانم و عصیانی  
 ۶۹ کبیر می‌شمرم. و همچنین نزدیک ظهور عیسی شد، چند نفر  
 از مجوس که اطلاع یافتند بر ظهور نجم عیسی در سماء، به  
 اثر آن نجم آمدند تا داخل شدند به شهری که مقرّ سلطنت  
 هیرودس بود. و در آن ایام سلطنت آن ممالک در قبضه، تصرف  
 ۷۰ او بود. و کانوا قائلین: «أینَ هُوَ المولودُ مَلِكُ الْیَهُودِ؟ لَأَنَّا قَدْ  
 رأینَا نَجْمَهُ فِی الْمَشْرِقِ وَ وَا فینَا لِنَسْجُدَ لَهُ.»<sup>۱</sup> و بعد از تفحص  
 معلوم نمودند که در بیت اللحم یهودا آن طفل متولد شد. این  
 علامت در سماء ظاهره. و علامت در سماء باطنه که سماء  
 علم و معانی باشد ظهور یحیی بن زکریّا بود که مردم را  
 بشارت می‌داد به ظهور آن حضرت. چنانچه می‌فرماید: «انَّ  
 اللّٰهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیٰی مُصَدِّقًا بِکَلِمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ سَیِّدًا وَ حَصُورًا.»<sup>۲</sup>  
 مقصود از کلمه، حضرت عیسی است که یحیی مبشر به  
 ظهور او بود. و در الواح سماوی هم مسطور است: «كَانَ  
 یُوْحَنَّا یَکْرِزُ فِی بَرِیَّةِ یَهُودَا قَائِلًا تُوْبُوا فَقَدْ اِقْتَرَبَ مَلْکُوتُ

۲- سوره آل عمران، آیه ۳۹

۱- انجیل متی، فصل ۲، آیه ۲

السَّمَوَاتِ.»<sup>۱</sup> و مقصود از یوحنا، یحیی است. و همچنین قبل  
 از ظهور جمال محمدی آثار سماء ظاهره ظاهر شد. و آثار  
 باطنه که مردم را در ارض بشارت می دادند به ظهور آن  
 شمس هویه چهار نفر بودند واحداً بعد واحد. چنانچه روزبه  
 که موسوم به سلمان شد به شرف خدمتشان مشرف بود و  
 زمان وفات هر يك می رسید روزبه را نزد دیگری می فرستاد تا  
 نوبت به چهارم رسید و او در حین موت فرمود: ای روزبه،  
 بعد از تکفین و تدفین من برو به حجاز که شمس محمدی  
 اشراق می نماید و بشارت باد تو را به لقای آن حضرت. تا  
 رسید به این امر بدیع منیع. و اکثر از منجمان خبر ظهور نجم  
 را در سماء ظاهره داده اند. و همچنین در ارض هم نورین  
 نیرین، احمد و کاظم، قدس الله تربتهما. پس، از این معانی  
 مبرهن شد که قبل از ظهور هر يك از مرایای احدیه علامات  
 آن ظهور در آسمان ظاهر و آسمان باطن که محلّ شمس علم  
 و قمر حکمت و انجم معانی و بیان است ظاهر می شود و آن  
 ظهور انسان کامل است قبل از هر ظهور برای تربیت و  
 استعداد عباد از برای لقای آن شمس هویه و قمر احدیه. و  
 قوله: «وَيَنوحُ كُلُّ قَبَائِلِ الْأَرْضِ وَ يَرُونَ ابْنَ الْإِنْسَانِ آتِيًا عَلَى  
 سَحَابِ السَّمَاءِ مَعَ قُوَّةٍ وَ مَجْدٍ كَبِيرٍ.» تلویح این بیان این

۱- انجیل متی، فصل ۳، آیه ۱-۲

است: یعنی در آن وقت نوحه می‌کنند عباد از جهت فقدان شمس جمال الهی و قمر علم و انجم حکمت لدنی و در آن اثنا مشاهده می‌شود که آن طلعت موعود و جمال معبود از آسمان نازل می‌شود در حالتی که بر ابر سوار است، یعنی آن جمال الهی از سماوات مشیت ربّانی در هیکل بشری ظهور می‌فرماید. و مقصود از سماء نیست مگر جهت علو و سمو که آن محلّ ظهور آن مشارق قدسیّه و مطالع قدمیه است. و این کینونات قدیمه اگرچه به حسب ظاهر از بطن امّهات ظاهر می‌شوند ولیکن فی الحقیقه از سماوات امر نازلند و اگرچه بر ارض ساکن اند ولیکن بر رفرف معانی متکأند و در حینی که میان عباد مشی می‌نمایند در هواهای قرب طائرند. بی حرکت رجل در ارض روح مشی نمایند و بی پر به معارج احدیه پرواز فرمایند. در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع را طی فرمایند و در هر آنی ملکوت غیب و شهاده را سیر نمایند. بر عرش «لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ» واقف اند و بر کرسی «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»<sup>۱</sup> ساکن. از علو قدرت سلطان قدم و سمو مشیت ملیک اعظم مبعوث می‌شوند. این است که می‌فرماید: از ۷۵ آسمان نازل می‌شود. و لفظ سماء در بیانات شמוש معانی بر مراتب کثیره اطلاق می‌شود. مثلاً سماء امر و سماء مشیت و

۱- سوره رحمن، آیه ۲۹

سماء اراده و سماء عرفان و سماء ایقان و سماء تبیان و سماء ظهور و سماء بطون و امثال آن. و در هر مقام از لفظ سماء معنی اراده می‌فرماید که غیر از واقفین اسرار احدیه و شاربین کؤوس ازلیه احدی ادراک ننماید. مثلاً می‌فرماید: « وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ »<sup>۱</sup> و حال آنکه رزق از ارض انبات می‌نماید و همچنین: « الْأَسْمَاءُ تُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ »، با اینکه از لسان عباد اسماء ظاهر می‌شود. اگر قدری مرآت قلب را از غبار غرض پاک و لطیف فرمائی جمیع تلویحات کلمات کلمه، جامعه، ربوبیه را در هر ظهوری ادراک می‌نمائی و بر اسرار علم واقف می‌شوی. ولکن تا حجابات علمیّه را که مصطلح بین عباد است به نار انقطاع نسوزانی به صبح نورانی علم حقیقی فائز نگردی. و علم به دو قسم منقسم است: علم<sup>۷۶</sup> الهی و علم شیطانی. آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات انفس ظلمانی باهر. معلّم آن حضرت باری و معلّم این وساوس نفسانی. بیان آن « اتَّقُوا اللَّهَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ » و بیان این « الْعِلْمُ حِجَابُ الْأَكْبَرِ ». اثمار آن شجر، صبر و شوق و عرفان و محبت، و اثمار این شجر، کبر و غرور و نخوت. و از بیانات صاحبان بیان که در معنی علم فرموده اند هیچ رائحه، این علوم ظلمانی که ظلمت آن همه، بلاد را فرا گرفته

۱- سوره ذاریات، آیه ۲۲



استشمام نمی‌شود. این شجر جز بغی و فحشاء ثمری نیاورد و  
جز غلّ و بغضاء حاصلی نبخشد. ثمرش سمّ قاتل است و  
ظّلش نار مهلك. فنعم ما قال:

« تَمَسَّكَ بِأَذْيَالِ الْهَوَىٰ وَ اخْلَعَ الْحَيَاءَ

وَ خَلَّ سَبِيلَ النَّاسِكِينَ وَ إِنْ جَلُّوا. »

۷۷ پس باید صدر را از جمیع آنچه شنیده شده پاک نمود و قلب را  
از همه، تعلقات مقدّس فرمود تا محلّ ادراک الهامات غیبی  
شود و خزینه، اسرار علوم ربّانی گردد. این است که  
می‌فرماید: « السَّالِكُ فِي النَّهْجِ الْبَيْضَاءِ وَ الرُّكْنِ الْحَمْرَاءِ لَنْ  
يَصِلَ إِلَىٰ مَقَامٍ وَطْنِهِ إِلَّا بِالْكَفِّ الصَّفْرِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ. »  
این است شرط سالک. درست تفکّر و تعقل فرموده تا  
بی‌حجاب بر مقصود کتاب واقف شوی. باری، از مطلب دور

۷۸ ماندیم اگرچه همه ذکر مطلب است ولیکن قسم به خدا آنچه  
می‌خواهم اختصار نمایم و به اقلّ کفایت کنم می‌بینم زمام قلم از  
دست رفته و با وجود این چقدر از لثالی بی‌شمار که ناسفته  
در صدف قلب مانده و چه مقدار حوریّات معانی که در  
غرف‌های حکمت مستور گشته که احدی مسّ آنها ننموده،  
« لَمْ يَطْمِئِنُّنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ. »<sup>۱</sup> با همه، این بیانات  
گویا حرفی از مقصود ذکر نشد و رمزی از مطلوب مذکور  
نیامد، تا کی محرمی یافت شود و احرام حرم دوست بندد و

۱- سوره، رحمن، آیه، ۵۶

به کعبه، مقصود واصل گردد و بی گوش و لسان اسرار بیان  
 بشنود و بیابد. پس، از این بیانات محکمه، واضحه، لائحه ۷۹  
 مقصود از سماء در آیه، مُنْزَلَه معلوم شد و مفهوم گشت. و  
 اینکه می‌فرماید: با ابر و غمام نازل می‌شود مقصود از ابر آن  
 اموری است که مخالف نفس و هوای ناس است. چنانچه ذکر  
 شد در آیه، مذکوره: «أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى  
 أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ.»<sup>۱</sup> مثلاً از  
 قبیل تغییر احکام و تبدیل شرائع و ارتفاع قواعد و رسوم  
 عادیّه و تقدّم مؤمنین از عوام بر معرضین از علماء. و همچنین  
 ظهور آن جمال ازلی بر حدودات بشریّه از اکل و شرب و فقر  
 و غنا و عزّت و ذلّت و نوم و یقظه و امثال آن، از آن چیزهائی  
 که مردم را به شبهه می‌اندازد و منع می‌نماید. همه، این  
 حجابات به غمام تعبیر شده. و این است آن غمامی که ۸۰  
 سماوات علم و عرفان کلّ من فی الارض به آن می‌شکافد و  
 شقّ می‌گردد چنانچه می‌فرماید: «يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ  
 بِالْغَمَامِ.»<sup>۲</sup> و همچنانکه غمام، ابصار ناس را منع می‌نماید از  
 مشاهده، شمس ظاهری، همین قسم هم این شئونات مذکوره  
 مردم را منع می‌نماید از ادراک آن شمس حقیقی. چنانچه  
 مذکور است در کتاب از لسان کفار: «وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ

۲- سوره، فرقان، آیه، ۲۵

۱- سوره، بقره، آیه، ۸۷

يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا.»<sup>۱</sup> مثل اینکه ملاحظه می‌شد از انبیاء فقر ظاهری و ابتلای ظاهری و همچنین ملزومات عنصری جسدی از قبیل جوع و امراض و حوادث امکانیه. چون این مراتب از آن هیاکل قدسیه ظاهر می‌شد مردم در صحراهای شک و ریب و بیابان‌های وهم و تحیر متحیر می‌ماندند که چگونه می‌شود نفسی از جانب خدا بیاید و اظهار غلبه نماید بر کلّ من علی الارض و علت خلق موجودات را به خود نسبت دهد چنانچه فرموده: «لَوْ لَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ» و مع ذلك به این قسم‌ها مبتلا به امور جزئیّه شود؟ چنانچه شنیده‌اند از ابتلای هر نبی و اصحاب او از فقر و امراض و ذلت، چنانچه سرهای اصحاب ایشان را در شهرها به هدیه می‌فرستادند و ایشان را منع می‌نمودند از آنچه به آن مأمور بودند و هر کدام در دست اعدای دین مبتلا بودند به قسمی که بر ایشان وارد می‌آوردند آنچه اراده می‌نمودند. و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع می‌شود همان غمامی است تیره که حائل می‌شود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق هویّه اشراق فرموده. زیرا که سال‌ها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند و به آداب و طریقی که در

۱- سوره فرقان، آیه ۷

آن شریعت مقرر شده تربیت یافته‌اند، يك مرتبه بشنوند و یا  
 ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع  
 حدودات بشریّه با ایشان یکسان است و مع ذلك جمیع آن  
 حدودات شرعیّه که در قرن‌های متواتره به آن تربیت یافته‌اند  
 و مخالف و منکر آن را کافر و فاسق و فاجر دانسته‌اند همه را  
 از میان بردارد، البته این امور حجاب و غمام است از برای  
 آنهایی که قلوبشان از سلسبیل انقطاع نچشیده و از کوثر  
 معرفت نیاشامیده. و به مجرد استماع این امور چنان محتجب  
 از ادراک آن شمس می‌مانند که دیگر بی سؤال و جواب حکم  
 بر کفرش می‌کنند و فتوی بر قتلش می‌دهند چنانچه دیده‌اند و  
 شنیده‌اند از قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد. پس باید  
 ۸۲  
 جهدی نمود تا به اعانت غیبی از این حجبات ظلمانی و غمام  
 امتحانات ربّانی از مشاهده، آن جمال نورانی ممنوع نشویم و  
 او را به نفس او بشناسیم و اگر هم حجّت بخوایم به يك  
 حجّت و برهان اکتفا نمائیم تا به منبع فیض نامتناهی که جمیع  
 فیوضات نزد او معدوم صرف است فائز گردیم نه آنکه هر روز  
 ۸۳  
 به خیالی اعتراض نمائیم و به هوائی تمسک جوئیم. سبحان الله،  
 با وجود اینکه از قبل این امورات را به تلویحات عجیبه و  
 اشارات غریبه خبر داده‌اند تا جمیع ناس اطلاع یابند و در آن

روز خود را از بحر البهور فیوضات محروم نسازند مع ذلك امر چنین واقع می‌شود که مشهود است. و این مضمونات در قرآن هم نازل شده چنانچه می‌فرماید: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ.»<sup>۱</sup> و علمای ظاهر بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل نموده اند گرفته اند و مضمون آن این است: آیا انتظار می‌کشند مگر اینکه بیاید آنها را خدا در سایه ای از ابر؟ و حال آنکه این مضمون در اکثر کتب سماوی مذکور است و در همه اماکن در ذکر ۸۴ علامات ظهور بعد ذکر فرموده اند چنانچه از قبل ذکر شد. و همچنین می‌فرماید: «يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ»<sup>۲</sup> که مضمون آن این است: روزی که می‌آید آسمان به دودی آشکار و فرو می‌گیرد مردم را و این است عذاب الیم. و همین امورات را که مغایر انفس خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت ربّ العزّه محکّ و میزان قرار داده و به آنها امتحان می‌فرماید عباد خود را و تمیز می‌دهد سعید را از شقیّ و معرض را از مقبل چنانچه مذکور شد. و اختلافات و نسخ و هدم رسومات عادیّه و انعدام اعلام محدوده را به دخان در آیه مذکوره تعبیر فرموده و کدام دخان است اعظم از این دخان که فروگرفته همه ناس را و

۲- سوره دخان، آیه ۱۰-۱۱

۱- سوره بقره، آیه ۲۱۰

عذابی است برای آنها که هرچه می‌خواهند رفع آن نمایند قادر نیستند؟ و به نار نفس در هر حین به عذابی جدید معذبند زیرا که هرچه می‌شنوند که این امر بدیع الهی و حکم منیع صمدانی در اطراف ارض ظاهر شده و هر روز در علو است ناری جدید در قلوبشان مشتعل می‌شود و آنچه ملاحظه می‌نمایند از قدرت و انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز به عنایت الهی محکم تر و راسخ تر می‌شوند اضطراب تازه در نفوسشان ظاهر می‌گردد. در این ایام که بحمدالله سطوت الهی چنان غلبه فرموده که جرئت تکلم ندارند و اگر یکی از اصحاب حق را که صد هزار جان به دل و جان رایگان در ره دوست ایثار می‌نماید ملاقات نمایند از خوف اظهار ایمان می‌کنند و چون خلوت می‌کنند به سب و لعن مشغول می‌شوند. چنانچه می‌فرماید: «وَ إِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.»<sup>۱</sup> و عنقریب است که اعلام قدرت الهی را<sup>۸۵</sup> در همه بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی. باری، اکثر علماء چون این آیات را ادراک ننموده‌اند و از مقصود قیامت واقف نشده‌اند لهذا جمیع را به قیامت موهوم من حیث لا یَشْعُرُ تفسیر می‌نمایند.

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۱۹

خدای واحد شاهد است که اگر قدری بصیرت باشد از تلویح  
 همین دو آیه جمیع مطالب که مقصود است ادراک می‌شود و به  
 صبح منیر ایقان به عنایت رحمان واصل می‌گردند. كَذَلِكَ  
 تَغْنُّ عَلَيْكَ حَمَامَةُ الْبَقَاءِ عَلَى أَفْنَانِ سِدْرَةِ الْبِهَاءِ لَعَلَّ تَكُونَنَّ فِي  
 ۸۶ مَنَاهِجِ الْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ بِإِذْنِ اللَّهِ سَالِكًا. و قوله: «یرسل  
 ملائکته» إلى آخر القول. مقصود از این ملائکه آن نفوسی  
 هستند که به قوه روحانیه، صفات بشریه را به نار محبت  
 الهی سوختند و به صفات عالین و کرّوبیین متّصف گشتند.  
 چنانچه حضرت صادق در وصف کرّوبیین می‌فرماید: قومی از  
 شیعیان ما هستند خلف عرش. و از ذکر خلف العرش اگرچه  
 معانی بسیار منظور بوده، هم بر حسب ظاهر و هم بر حسب  
 باطن، ولكن در يك مقام مدللّ است بر عدم وجود شیعه.  
 چنانچه در مقام دیگر می‌فرماید: مؤمن مثل کبریت احمر  
 است و بعد به مستمع می‌فرماید: آیا کبریت احمر دیده‌ای؟  
 ملتفت شوید به این تلویح که ابلغ از تصریح است دلالت  
 می‌کند بر عدم وجود مؤمن. این قول آن حضرت. و حال  
 مشاهده کن چقدر از این خلق بی‌انصاف که رائج، ایمان  
 نشنیده اند مع ذلك کسانی را که به قول ایشان ایمان محقق  
 ۸۷ می‌شود نسبت به کفر می‌دهند. باری، چون این وجودات  
 قدسیّه از عوارض بشریه پاک و مقدّس گشتند و متخلّق به

اخلاق روحانیین و متصف به اوصاف مقدسین شدند لهذا اسم ملائکه بر آن نفوس مقدسه اطلاق گشته. باری، این است معنی این کلمات که هر فقره، آن به آیات واضح و دلیل های متقنه و براهین لائحہ اظهار شد. و چون ام عیسیٰ به این معانی نرسیدند و این علامات بر حسب ظاهر چنانچه خود و علمای ایشان ادراک نموده اند ظاهر نشد لهذا به مظاهر قدسیه از آن یوم تا به حال اقبال ننمودند و از جمیع فیوضات قدسیه محروم شدند و از بدایع کلمات صمدانیه محجوب گشتند. این است شأن این عباد در یوم معاد. و این قدر ادراک ننمودند که اگر در هر عصری علائم ظهور مطابق آنچه در اخبار است در عالم ظاهر ظاهر شود دیگر که را یارای انکار و اعراض می ماند و چگونه میان سعید و شقی و مجرم و متقی تفصیل می شود؟ مثلاً انصاف دهید اگر این عبارات که در انجیل مسطور است بر حسب ظاهر ظاهر شود و ملائکه با عیسی بن مریم از سماء ظاهره با ابری نازل شوند دیگر که یارای تکذیب دارد و یا که لایق انکار و قابل استکبار باشد؟ بلکه فی الفور همه اهل ارض را اضطراب به قسمی احاطه می کند که قادر بر حرف و تکلم نیستند تا چه رسد به رد و قبول. و نظر به عدم ادراک این معانی بود که جمعی از علمای نصاری به آن حضرت معارضه نمودند که اگر تو آن نبی



موعودی چرا با تو نیستند آن ملائکه که در کتب ما مسطور است که باید با جمال موعود بیایند تا او را اعانت نمایند در امر او و منذر باشند برای عباد؟ چنانچه ربّ العزّه از لسان ایشان خبر داده: «لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا»<sup>۱</sup> که مضمون آن این است: چرا فرو فرستاده نشد با محمد ملکی پس باشد با او بیم دهنده و ترساننده مردمان را. این است <sup>۸۹</sup> که در همه اعهاد و اعصار این گونه اعتراضات و اختلافات در میان مردم بوده. و همیشه ایام مشغول به زخارف قول می‌شدند که فلان علامت ظاهر نشد و فلان برهان باهر نیامد. و این مرض‌ها عارض نمی‌شد مگر آنکه تمسک به علمای عصر می‌جستند در تصدیق و تکذیب این جواهر مجرّده و هیاکل الهیه. و ایشان هم، نظر به استغراق در شئونات نفسیه و اشتغال به امورات دنیّه، فانیه، این شمس باقیه را مخالف علم و ادراک و معارض جهد و اجتهاد خود می‌دیدند. و معانی کلمات الهیه و احادیث و اخبار حروفات احدیه را هم بر سبیل ظاهر به ادراک خود معنی و بیان می‌نمودند لهذا خود و جمیع ناس را از نیسان فضل و رحمت ایزدی مأیوس و مهجور نمودند با اینکه خود مدّعن و مقرّند به حدیث مشهور که می‌فرماید: «حَدِيثُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ.» و در جای

۱ - سوره فرقان، آیه ۷

دیگر می فرماید: «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا  
مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ اِمْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلَايْمَانِ.» و  
مسلم است نزد خود ایشان که هیچ يك از این ثلاثه در حق  
ایشان صادق نیست. دو قسم اول که واضح است و اما  
ثالث، هرگز از امتحانات الهی سالم نماندند و در ظهور محك  
الهی جز غش چیزی از ایشان به ظهور نرسید. سبحان الله،  
۹۰ با وجود اقرار به این حدیث، علمائی که در مسائل شرعیّه  
هنوز در ظنّ و شكّ اند چگونه در غوامض مسائل اصول الهیّه  
و جواهر اسرار کلمات قدسیّه اظهار علم می نمایند و می گویند  
فلان حدیث که از علائم ظهور قائم است هنوز ظاهر نشده با  
اینکه رائج، معانی احادیث را ابدأ ادراك ننموده اند و غافل  
از اینکه جمیع علامات ظاهر شد و صراط امر کشیده گشت و  
المؤمنون كالبرق عليه يمرّون وهم لظهور العلامة ينتظرون، قل  
يا مالا الجهال فانتظروا كما كان الذين من قبلكم لمن  
المنتظرين. و اگر از ایشان سؤال شود از شرائط ظهور انبیای  
۹۱ بعد که در کتب قبل است، از جمله، آنها علامات ظهور و  
اشراق شمس محمدی است چنانچه مذکور شد و بر حسب  
ظاهر هیچ يك ظاهر نشد، مع ذلك به چه دلیل و برهان نصاری  
و امثال آنها را ردّ می نمایند و حکم بر کفر آنها نموده اید، چون  
عاجز از جواب می شوند تمسک به این نمایند که این کتب

تحریف شده و من عند الله نبوده و نیست و حال آنکه خود عبارات آیه شهادت می‌دهد بر اینکه من عند الله است. و مضمون همین آیه در قرآن هم موجود است، لو أنتم تعرفون. براستی می‌گویم مقصود از تحریف را در این مدت ادراک ننموده‌اند. بلی، در آیات منزه و کلمات مرایای احمدیه ذکر تحریف عالین و تبدیل مستکبرین هست، ولکن در مواضع مخصوصه ذکر شده. و از آن جمله حکایت ابن صوریاست در وقتی که اهل خیبر در حکم قصاص زنای محصن و محصنه از نقطه، فرقان سؤال نمودند و آن حضرت فرمود حکم خدا رجم است، و ایشان انکار نمودند که در تورات چنین حکمی نیست. حضرت فرمود از علمای خود که را مسلم و کلام او را مصدقید؟ ابن صوری را قبول نمودند و حضرت او را احضار نمود و فرمود: «أَقْسِمُ بِاللَّهِ الَّذِي فَلقَ لَكُمْ الْبَحْرَ وَأَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْمَنِّ وَظَلَّلَ لَكُمْ الْغَمَامَ وَنَجَّكُمْ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ وَفَضَّلَكُمْ عَلَى النَّاسِ بَأَن تَذَكَّرْنَا مَا حَكَمَ بِهِ مُوسَى فِي قِصَاصِ الزَّانِي الْمُحْصَنِ وَ الزَّانِيَةِ الْمُحْصَنَةِ» که مضمون آن این است که آن حضرت ابن صوری را به این قسم‌های مؤکد قسم دادند که در تورات حکم قصاص در زناى محصن چه نازل شده؟ عرض نمود: یا محمد، رجم است. آن حضرت فرمود پس چرا این حکم میان یهود منسوخ شده و مجری نیست؟ عرض

نمود: چون بخت النصر بیت المقدس را بسوخت و جمیع یهود را بقتل رساند، دیگر یهودی در ارض باقی نماند الا معدودی قلیل. و علمای آن عصر نظر به قلت یهود و کثرت عمالقه به مشاوره جمع شدند که اگر موافق حکم تورات عمل شود آنچه از دست بخت النصر نجات یافتند به حکم کتاب مقتول می‌شوند و به این مصالح حکم قتل را از میان بالمره برداشتند. باری، در این بین جبرئیل بر قلب منیرش نازل شد و این آیه را عرض نمود: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ.»<sup>۱</sup> این ۹۳ یک موضع بود که ذکر شد. و در این مقام مقصود از تحریف نه چنان است که این همج رعاع فهم نموده اند چنانچه بعضی می‌گویند که علمای یهود و نصاری' آیاتی را که در وصف طلعت محمدیه بود از کتاب محو نمودند و مخالف آن را ثبت کردند. این قول نهایت بی‌معنی و بی‌اصل است. آیا می‌شود کسی که معتقد به کتابی گشته و من عند الله دانسته آن را محو نماید؟ و از این گذشته، تورات در همه روی ارض بود، منحصر به مکه و مدینه نبود که بتوانند تغییر دهند و یا تبدیل نمایند. بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع علمای فرقان به آن مشغولند، و آن تفسیر و معنی نمودن کتاب است بر هوی' و میل خود. و چون یهود در زمان آن

۱- سوره مائده، آیه ۱۳

حضرت آیات تورات را که مدل بر ظهور آن حضرت بود به  
 هوای خود تفسیر نمودند و به بیان آن حضرت راضی نشدند  
 لهذا حکم تحریف درباره آنها صدور یافت. چنانچه الیوم  
 مشهود است که چگونه تحریف نمودند امت فرقان آیات کتاب  
 را در علامات ظهور، به میل و هوای خود تفسیر می نمایند  
 چنانچه مشهود است. و در مقام دیگر می فرماید: «وَقَدْ كَانَ  
 فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَ  
 هُمْ يَعْلَمُونَ.»<sup>۱</sup> و این آیه هم مدل است بر تحریف معانی کلام  
 الهی نه بر محو کلمات ظاهریه چنانچه از آیه مستفاد  
 می شود. و عقول مستقیمه هم ادراک می نماید. و در موضع  
 دیگر می فرماید: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ  
 يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»<sup>۲</sup> الی آخر الایه.  
 و این آیه در شأن علمای یهود و بزرگان ایشان نازل شد که  
 آن علماء به واسطه استرضای خاطر اغنیاء و استجلاب  
 زخارف دنیا و اظهار غلّ و کفر، الواحی چند بر ردّ حضرت  
 نوشتند و به دلائلی چند مستدل شدند که ذکر آنها جائز نه،  
 و نسبت دادند ادله های خود را که از اسفار تورات مستفاد  
 گشته. چنانچه الیوم مشاهده می شود که چه مقدار ردّ بر این  
 امر بدیع علمای جاهل عصر نوشته اند و گمان نموده اند که این

۲- سوره بقره، آیه ۷۹

۱- سوره بقره، آیه ۷۵

مفتریات مطابق آیات کتاب و موافق کلمات اولی الالباب است. باری، مقصود از این اذکار این بود که اگر بگویند این ۹۷ علائم مذکوره که از انجیل ذکر شد تحریف یافته و رد نمایند و متمسک به آیات و اخبار شوند مطلع باشید که کذب محض و افترای صرف است. بلی، ذکر تحریف به این معنی که ذکر شد در اماکن مشخصه هست چنانچه بعضی از آن را ذکر نمودیم تا معلوم و مبرهن شود بر هر ذی بصری که احاطه، علوم ظاهره هم نزد بعضی از امیین الهی هست، دیگر معارضین به این خیال نیفتند و معارضه ننمایند که فلان آیه دلیل بر تحریف است و این اصحاب از عدم اطلاع ذکر این مراتب و مطالب را نموده‌اند. و دیگر آنکه اکثر آیات که مشعر بر تحریف است دربارہ، یهود نازل شده، لو انتم فی جزائر علم الفرقان تحبرون. اگرچه از بعضی حمق‌ای ارض شنیده شد که انجیل سماوی در ۹۸ دست نصاری نیست و به آسمان رفته، دیگر غافل از اینکه از همین قول نسبت کمال ظلم و جبر برای حضرت باری جلّ و عزّ ثابت می‌شود. زیرا بعد از آنکه شمس جمال عیسی از میان قوم غائب شد و به فلك چهارم ارتقاء فرمود و کتاب حق جلّ ذکره که اعظم برهان اوست میان خلق او، آن هم غائب شود دیگر آن خلق از زمان عیسی تا زمان اشراق شمس محمدی به چه متمسک‌اند و به کدام امر مأمور؟ و دیگر

چگونه مورد انتقام منتقم حقیقی می‌شوند و محلّ نزول عذاب و سیاط سلطان معنوی می‌گردند؟ از همه گذشته انقطاع فیض فیاض و انسداد باب رحمت سلطان ایجاد لازم می‌آید. فَتَعُوذُ بِاللَّهِ عَمَّا يَظُنُّ الْعِبَادُ فِي حَقِّهِ، فَتَعَالَى عَمَّا هُمْ يَعْرِفُونَ. ۱۹ ای عزیز، در این صبح ازلی که انوار «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» عالم را احاطه نموده و سرادق عصمت و حفظ «وَأَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ»<sup>۲</sup> مرتفع گشته و ید قدرت «وَبَيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»<sup>۳</sup> مبسوط و قائم شده کمر همت را محکم باید بست که شاید به عنایت و مکرمت الهی در مدینه، قدسیه، «إِنَّا لِلَّهِ» وارد شویم تا به مواقع عزّ «إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» مقرر یابیم. انشاءالله باید چشم دل را از اشارات آب و گل پاک نمود تا ادراک مراتب مالانهایه، عرفان نمائید و حق را اظهر از آن بینید که در اثبات وجودش به دلیلی محتاج شوید و یا به حجتی تَمَسَّكَ جَوْنَيْدٍ. ای سائل محبّ، اگر در هوای روح روحانی طائری حق را ظاهر فوق کلّ شیء بینی به قسمی که جز او را نیابی. «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ.» و این مقام مقدّس از آن است که به دلیلی مدلل شود و یا آنکه به برهانی باهر آید. و اگر در فضای قدس حقیقت سائری کلّ اشیاء به معروفیت او معروف اند و او بنفسه معروف بوده و

۲- سوره، توبه، آیه، ۳۲

۱- سوره، نور، آیه، ۳۵

۳- سوره، مؤمنون، آیه، ۸۸

خواهد بود. و اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن به آنچه خود فرموده: «أَوْلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ.»<sup>۱</sup> این است حجّتی که خود قرار فرموده و اعظم از این حجّت نبوده و نیست: «دَلِيلُهُ آيَاتُهُ وَ وُجُودُهُ إِثْبَاتُهُ.» در این وقت از اهل<sup>۱۰۱</sup> بیان و عرفاء و حکماء و علماء و شهدای آن استدعا می‌نمایم که وصایای الهی را که در کتاب فرموده فراموش ننمایند و همیشه ناظر به اصل امر باشند که مبادا حین ظهور آن جوهر الجواهر و حقیقه الحقائق و نور الانوار متمسک به بعضی عبارات کتاب شوند و بر او وارد بیاورند آنچه را که در کور فرقان وارد آمد. چه که آن سلطان هوّیه قادر است بر اینکه جمیع بیان و خلق آن را به حرفی از بدایع کلمات خود قبض روح فرماید و یا به حرفی جمیع را حیات بدیعه، قدمیه بخشد و از قبور نفس و هوی محشور و مبعوث نماید. ملتفت و مراقب بوده که جمیع منتهی به ایمان به او و ادراک ایّام و لقای او می‌شود. «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ.»<sup>۱</sup> اسمعوا یا أَهْلَ الْبَيَانِ مَا وَصَّيْنَاكُمْ بِالْحَقِّ لَعَلَّ تَسْكُنُونَ فِي ظِلِّ كَانٍ فِي أَيَّامِ اللَّهِ مَمْدُوداً.

۱- سوره عنکبوت، آیه ۵۱

۲- سوره بقره، آیه ۱۷۷



۱۰۲      أَلْبَابُ الْمَذْكُورُ فِي بَيَانِ أَنْ شَمْسَ الْحَقِيقَةِ وَ مَظْهَرَ نَفْسِ اللَّهِ  
لَيَكُونَنَّ سُلْطَانًا عَلَى مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِنْ لَنْ يُطِيعَهُ  
أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ غَنِيًّا عَنْ كُلِّ مَنْ فِي الْمُلْكِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ  
عِنْدَهُ دِينَارٌ. كَذَلِكَ نُظْهِرُ لَكَ مِنْ أَسْرَارِ الْأَمْرِ وَ نُلْقِي عَلَيْكَ مِنْ  
جَوَاهِرِ الْحِكْمَةِ لِتَطِيرَنَّ بِجَنَاحِي الْإِنْقِطَاعِ فِي الْهَوَاءِ الَّذِي كَانَ  
عَنْ الْأَبْصَارِ مَسْتُورًا.

۱۰۳      لطائف و جواهر این باب آنکه بر صاحبان نفوس زکیه و  
مراپای قدسیه مبرهن و واضح شود که شمس حقیقت و  
مراپای احدیت در هر عصر و زمان که از خيام غیب هویه به  
عالم شهاده ظهور می فرمایند برای تربیت ممکنات و ابلاغ  
فیض بر همه، موجودات، با سلطنتی قاهر و سطوتی غالب  
ظاهر می شوند. چه که این جواهر مخزونه و کنوز غیبیه،

مکنونه محلّ ظهور یفعلُ الله ما یشاءُ و یحکمُ ما یرید اند. و  
 ۱۰۴ بر اولی العلم و افئده، منیره واضح است که غیب هوّیه و ذات  
 احدیه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و  
 خروج بوده و متعالی است از وصف هر واصفی و ادراک هر  
 مدرکی. لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لایزال به  
 کینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود. «لا تُدرِکهُ  
 الأبصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الأبصارَ وَ هُوَ اللّطیفُ الخبیرُ.»<sup>۱</sup> چه میان او  
 و ممکنات، نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بُعد و  
 جهت و اشاره به هیچ وجه ممکن نه زیرا که جمیع من فی  
 السّموات و الارض به کلمه، امر او موجود شدند و به اراده،  
 او که نفس مشیّت است از عدم و نیستی بحت بات به  
 ۱۰۵ عرصه، شهود و هستی قدم گذاشتند. سبحان الله، بلکه  
 میانه، ممکنات و کلمه، او هم نسبت و ربطی نبوده و نخواهد  
 بود. «وَ یَحذَرُکُمُ اللهُ نَفْسَهُ»<sup>۲</sup> بر این مطلب برهانی است  
 واضح «وَ کَانَ اللهُ وَ لَمْ یَکُنْ مَعَهُ مِنْ شَیْءٍ» دلیلی است لائح.  
 چنانچه جمیع انبیاء و اوصیاء و علماء و عرفاء و حکماء بر  
 عدم بلوغ معرفت آن جوهر الجواهر و بر عجز از عرفان و  
 ۱۰۶ وصول آن حقیقه الحقائق مقرر و مذعن اند. و چون ابواب عرفان  
 ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا به اقتضای رحمت

۲- سوره آل عمران، آیه ۲۸

۱- سوره انعام، آیه ۱۰۳

واسعه، «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ» و «وَسِعَتْ رَحْمَتِي كُلَّ شَيْءٍ» جواهر قدس نورانی را از عوالم روحانی به هیاکل عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و ساذج قدمیه. و این مرایای قدسیّه و مطالع هویه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت می‌نمایند، مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او. و ایشانند مخازن علوم ربّانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی چنانچه می‌فرماید: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ إِلَّا بِأَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ.» و این است مقام «أَنَا هُوَ وَ هُوَ أَنَا» که در حدیث مذکور است. و احادیث و اخبار مدله بر این مطلب بسیار است و این بنده نظر به اختصار متعرض ذکر آنها نشدم. بلکه آنچه در آسمان‌ها و زمین است محالّ بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شیء به خلعت هستی مفتخر نیاید و به وجود مشرف نشود. چه آفتاب‌های معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته. خاصّه انسان که از بین موجودات به این خلع تخصیص یافته و به این

۱۰۷

شرافت ممتاز گشته. چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی به نحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسماء و صفات راجع به اوست. این است که فرموده: «الْإِنْسَانُ سِرِّي وَ أَنَا سِرَّهُ.» و آیات متواتره که مدلّ و مشعر بر این مطلب رقیق لطیف است در جمیع کتب سماویّه و صحف الهیّه مسطور و مذکور است. چنانچه می‌فرماید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ.»<sup>۱</sup> و در مقام دیگر می‌فرماید: «وَ فِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ.»<sup>۲</sup> و در مقام دیگر می‌فرماید: «وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ.»<sup>۳</sup> چنانچه سلطان بقا، روح من فی سرادق العماء فداه می‌فرماید: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.» قسم به خدا ای ۱۰۸ مخدوم من، اگر قدری در این عبارات تفکر فرمائی ابواب حکمت الهیّه و مصاریع علم نامتناهی را بر وجه خود گشوده یابی. باری، از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیاء حاکی از ۱۰۹ اسماء و صفات الهیّه هستند. هر کدام به قدر استعداد خود مدلّ و مشعرند بر معرفت الهیّه به قسمی که احاطه کرده است ظهورات صفاتیّه و اسمائیّه همه، غیب و شهود را. این است که می‌فرماید: «أَيُّكُونُ لِيُغَيِّرَكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ عَمِيَّتُ عَيْنٍ لَا تَرَاكَ.» و باز سلطان

۱- سوره فصلت، آیه ۵۲

۲- سوره ذاریات، آیه ۲۱

۳- سوره حشر، آیه ۱۹

بقا می فرماید: «ما رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَ قَدْ رَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ أَوْ قَبْلَهُ  
 أَوْ بَعْدَهُ.» و در روایت کُمیل: «نُورٌ أَشْرَقَ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِ  
 فَيَلُوحُ عَلَى هَيْأَكِلِ التَّوْحِيدِ آثَارُهُ.» و انسان که اشرف و  
 اکمل مخلوقات است اشدُّ دَلَالَةً وَ أَعْظَمُ حِكَايَةً است از سائر  
 معلومات و اکمل انسان و افضل و الطف او مظاهر شمس  
 حقیقتند. بلکه ماسوای ایشان موجودند به اراده، ایشان و  
 متحرکند به افاضه، ایشان. «لَوْ لَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ.»  
 بلکه کلّ در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود  
 بحتاند. بلکه منزّه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدّس  
 است وصف ایشان از وصف ماسوی. و این هیاکل قدسیّه  
 مرایای اولیّه، ازلیّه هستند که حکایت نموده اند از غیب  
 الغیوب و از کلّ اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت  
 و عظمت و رحمت و حکمت و عزّت و جود و کرم. و جمیع  
 این صفات از ظهور این جواهر احدیّه ظاهر و هویدا است. و  
 این صفات مختصّ به بعضی، دون بعضی نبوده و نیست. بلکه  
 جمیع انبیای مقربین و اصفیای مقدّسین به این صفات موصوف  
 و به این اسماء موسوم اند. نهایت بعضی در بعضی مراتب  
 اشدُّ ظُهوراً وَ أَعْظَمُ نوراً ظاهر می شوند. چنانچه می فرماید:  
 «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ.»<sup>۱</sup> پس معلوم و محقق

۱- سوره، بقره، آیه ۲۵۳

شد که محلّ ظهور و بروز جمیع این صفات عالیّه و اسمای غیر متناهیّه انبیاء و اولیای او هستند، خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نوریّه بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود. نه این است که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجردّه ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محالّ صفات الهیّه و معادن اسماء ربوبیّه شود. لهذا بر همه، این وجودات منیره و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات اللّه از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگرچه بر حسب ظاهر به سلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند. و این فقره بر هر ذی بصری ثابت و محقق است، دیگر احتیاج برهان نیست. بلی، این عباد چون <sup>۱۱۱</sup> از عیون صافیّه، منیره، علوم الهیّه تفاسیر کلمات قدسیّه را اخذ نموده اند لهذا تشنه و افسرده در وادی ظنون و غفلت سائرند و از بحر عذب فرات معرض شده در حول ملح أجاج طائف اند. چنانچه در وصف ایشان ورقاء هویّه بیان فرموده: «وَأِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ»<sup>۱</sup> که ترجمه، آن این است: اگر ببینند راه صلاح و رستگاری را، آن را اخذ نمی نمایند و به آن اقبال نمی کنند و اما اگر راه باطل و طغیان و ضلالت را مشاهده کنند آن را برای

۱ - سوره اعراف، آیه ۱۴۶

خود راه وصول به حق قرار دهند. و این اقبال به باطل و  
 اعراض از حق ظاهر نشد، یعنی به این ضلالت و گمراهی  
 مبتلا نشدند، مگر به جزای آنکه تکذیب کردند آیات ما را و  
 بودند از نزول آیات ما و ظهورات آن غفلت کنندگان. چنانچه ۱۱۲  
 مشاهده شد در این ظهور بدیع منیع که کرورها آیات الهیه از  
 سماء قدرت و رحمت نازل شد با وجود این جمیع خلق  
 اعراض نموده و تمسک بسته اند به اقوال عبادی که يك حرف از  
 آن را ادراك نمی نمایند. از این جهت است که در امثال این  
 مسائل واضحه شبهه نموده و خود را از رضوان علم احدیه و  
 ریاض حکمت صمدیه محروم نموده اند. باری، راجع به مطلب ۱۱۳  
 می شویم که سؤال از آن شده بود که سلطنت قائم با آنکه در  
 احادیث مأثوره از انجم مضمیئه وارد شده با وجود این اثری از  
 سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف آن تحقق یافت. چنانچه  
 اصحاب و اولیای او در دست ناس مبتلا و محصور بوده و  
 هستند و در نهایت ذلت و عجز در ملك ظاهرند. بلی،  
 سلطنتی که در کتب در حق قائم مذکور است حق و لا ریب  
 فیه ولیکن آن نه آن سلطنت و حکومتی است که هر نفسی  
 ادراك نماید. و دیگر آنکه جمیع انبیای قبل که بشارت داده اند  
 مردم را به ظهور بعد، همه، آن مظاهر قبل ذکر سلطنت ظهور  
 بعد را نموده چنانچه در کتب قبل مسطور است و آن تخصیص

به قائم ندارد و در حق جمیع آن مظاهر قبل و بعد حکم سلطنت و جمیع صفات و اسماء ثابت و محقق است زیرا که مظاهر صفات غیبیه و مطالع اسرار الهیه اند چنانچه مذکور شد. و دیگر آنکه مقصود از سلطنت، احاطه و قدرت آن حضرت است بر همه، ممکنات و خواه در عالم ظاهر به استیلاى ظاهری ظاهر شود یا نشود. و این بسته به اراده و مشیت خود آن حضرت است. ولیکن بر آن جناب معلوم بوده که سلطنت و غنا و حیات و موت و حشر و نشر که در کتب قبل مذکور است مقصود این نیست که الیوم این مردم احصاء و ادراک می نمایند. بلکه مراد از سلطنت سلطنتی است که در آیام ظهور هر يك از شمس حقیقت بنفسه لفسه ظاهر می شود و آن احاطه، باطنیه است که به آن احاطه می نماید کلّ من فی السموات و الارض را، و بعد به استعداد کون و زمان و خلق در عالم ظاهر به ظهور می آید چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر و هویدا است. و در اول، امر آن حضرت آن بود که شنیدید. چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و سازج طینت وارد آوردند. چه مقدار خاشاک ها و خارها که بر محلّ عبور آن حضرت می ریختند. و این معلوم است که آن اشخاص به ظنون خبیثه، شیطانیه، خود اذیت به



آن هیکل ازلی را سبب رستگاری خود می‌دانستند زیرا که  
 جمیع علمای عصر به مثل عبدالله اَبی و ابو عامر راهب و کعب  
 بن اشرف و نضر بن حارث، جمیع آن حضرت را تکذیب  
 نمودند و نسبت به جنون و افترا دادند و نسبت هائی که نَعُوذُ  
 بِاللَّهِ مِنْ أَنْ يَجْرِيَ بِهِ الْمِدَادُ أَوْ يَتَحَرَّكَ عَلَيْهِ الْقَلَمُ أَوْ يَحْمِلَهُ  
 الْأَلْوَاحُ. بلی، این نسبت‌ها بود که سبب ایذای مردم نسبت  
 به آن حضرت شد. و این معلوم و واضح است که علمای وقت  
 اگر کسی را ردّ و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر  
 آن نفس می‌آید چنانچه بر سر این بنده آمد و دیده شد. این ۱۱۵  
 است که آن حضرت فرمود: «مَا أَوْذَى نَبِيٍّ بِمِثْلِ مَا  
 أَوْذِيْتُ». و در فرقان نسبت‌ها که دادند و اذیت‌ها که به آن  
 حضرت نمودند همه مذکور است. فَارْجِعُوا إِلَيْهِ لَعَلَّكُمْ بِمَوَاقِعِ  
 الْأَمْرِ تَطَّلِعُونَ. حتی قسمی بر آن حضرت سخت شد که احدی  
 با آن حضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمی‌نمود و هر نفسی  
 که خدمت آن حضرت می‌رسید کمال اذیت را به او وارد  
 می‌نمودند. در این موقع يك آیه ذکر می‌نمایم که اگر چشم ۱۱۶  
 بصیرت باز کنی تا زنده هستی بر مظلومی آن حضرت نوحه و  
 ندبه نمائی. و آن آیه در وقتی نازل شد که آن حضرت از شدت  
 بلایا و اعراض ناس، به غایت افسرده و دلتنگ بود، جبرئیل  
 از سدره المنتهای قرب نازل شد و این آیه تلاوت نمود: «وَإِنْ

كَانَ كَبْرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ  
 أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ<sup>۱</sup> که ترجمه، آن این است که اگر بزرگ  
 است بر تو اعراض معرضین و سخت است بر تو ادبار منافقین  
 و ایذای ایشان، پس اگر مستطیی و می توانی، طلب کن نقبی  
 در زیر ارض یا نردبانی به سوی آسمان، که تلویح بیان این  
 است که چاره نیست و دست از تو بر نمی دارند مگر آنکه در  
 زیر زمین پنهان شوی و یا به آسمان فرار نمائی. و حال امروز  
 ۱۱۷ مشاهده نما که چقدر از سلاطین به اسم آن حضرت تعظیم  
 می نمایند و چقدر از بلاد و اهل آن که در ظلّ او ساکن اند و  
 به نسبت به آن حضرت افتخار دارند، چنانچه بر منابر و  
 گلدسته ها این اسم مبارک را به کمال تعظیم و تکریم ذکر  
 می نمایند. و سلاطینی هم که در ظلّ آن حضرت داخل نشده اند  
 و قمیص کفر را تجدید ننموده اند ایشان هم به بزرگی و  
 عظمت آن شمس عنایت مقرر و معترف اند. این است سلطنت  
 ظاهره که مشاهده می کنی. و این لابد است از برای جمیع  
 انبیاء که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان به موطن  
 حقیقی ظاهر و ثابت می شود چنانچه الیوم ملاحظه می گردد.  
 ولیکن آن سلطنت که مقصود است لم یزل و لایزال طائف  
 حول ایشان است و همیشه با ایشان است و آنی انفکاک

۱- سوره انعام، آیه ۲۵

نیابد و آن سلطنت باطنیه است که احاطه نموده کلّ من فی السموات و الارض را. و از جمله سلطنت آن است که از آن شمس احدیه ظاهر شد. آیا نشنیدی که به يك آیه چگونه میانه، نور و ظلمت و سعید و شقیّ و مؤمن و کافر فصل فرمود؟ و جمیع اشارات و دلالات قیامت که شنیدی از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره کلّ به تنزیل همان يك آیه هویدا شد و به عرصه، شهود آمد. و همچنین آن آیه، منزله، رحمت بود برای ابرار، یعنی انفسی که در حین استماع گفتند: «رَبَّنَا سَمِعْنَا وَ اطَّعْنَا» و نقتت شد برای فُجَّار، یعنی آنهایی که بعد از استماع گفتند «سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا.» و سیف‌الله بود برای فصل مؤمن از کافر و پدر از پسر. چنانچه دیده‌اید آنهایی که اقرار نمودند با آنهایی که انکار نمودند در صد جان و مال هم بر آمدند. چه پدرها که از پسرها اعراض نمودند و چه عاشق‌ها که از معشوق‌ها احتراز جستند. و چنان حادّ و برنده بود این سیف بدیع که همه نسبت‌ها را از هم قطع نمود. و از يك جهت ملاحظه فرمائید چگونه وصل نمود. مثل آنکه ملاحظه شد که جمعی از ناس که سال‌ها شیطان نفس تخم کینه و عدوان مابین ایشان کاشته بود به سبب ایمان به این امر بدیع منیع چنان متحد و موافق شدند که گویا از يك صلب ظاهر شده‌اند. كَذَلِكَ يُؤَلِّفُ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِ الَّذِينَ هُمْ

انْقَطَعُوا إِلَيْهِ وَآمَنُوا بِآيَاتِهِ وَكَانُوا مِنْ كَوَثْرِ الْفَضْلِ بِأَيْدِي الْعَزْ  
 مِنْ الشَّارِبِينَ. و دیگر آنکه چقدر از مردم مختلف العقائد و  
 مختلف المذهب و مختلف المزاج که از این نسیم رضوان الهی  
 و بهارستان قدس معنوی قمیص جدید توحید پوشیدند و از  
 ۱۱۹ کأس تفرید نوشیدند. این است معنی حدیث مشهور که  
 فرموده گرگ و میش از يك محلّ می‌خورند و می‌آشامند. و  
 حال نظر به عدم معرفت این جهال فرمائید، به مثل ام سابقه  
 هنوز منتظرند که کی این حیوانات بر يك خوان مجتمع  
 می‌شوند. این است رتبه ناس. گویا هرگز از جام انصاف  
 ننوشیده‌اند و هرگز در سبیل عدل قدم نگذاشته‌اند. از همه  
 گذشته این امر وقوعش چه حسنی در عالم احداث می‌نماید؟  
 فَنِعْمَ مَا نُزِّلَ فِي شَأْنِهِمْ: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ  
 ۱۲۰ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا.» و دیگر آنکه ملاحظه فرمائید به تنزیل  
 همین يك آیه، منزله از سماء مشیت چگونه حساب خلایق  
 کشیده شد که هر کس اقرار نمود و اقبال جست حسنات او  
 بر سیئات زیادتی نمود و جمیع خطایای او معفو شد و مغفور  
 آمد. كَذَلِكَ يُصَدَّقُ فِي شَأْنِهِ بِأَنَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ، وَ كَذَلِكَ  
 يُبَدِّلُ اللَّهُ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ لَوْ أَنْتُمْ فِي آفَاقِ الْعِلْمِ وَ أَنْفُسِ  
 الْحِكْمَةِ تَتَفَرَّسُونَ. و همچنین هر کس از جام حب نصیب

برداشت از بحر فیوضات سرمدیه و غمام رحمت ابدیه،  
 حیات باقیه، ابدیه، ایمانیه یافت و هر نفسی که قبول ننمود به  
 موت دائمی مبتلا شد. و مقصود از موت و حیات که در کتب  
 مذکور است موت و حیات ایمانی است. و از عدم ادراک این  
 معنی است که عامه، ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و به  
 شمس هدایت مهتدی نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتند.  
 چنانچه وقتی که سراج محمدی در مشکات احمدیه مشتعل ۱۲۱  
 شد بر مردم حکم بعث و حشر و حیات و موت فرمود. این  
 بود که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب استهزاء مفتوح  
 گشت. چنانچه از زبان مشرکین، روح الامین خبر داده: «و  
 لَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا  
 إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ.»<sup>۱</sup> مضمون آن این است که اگر بگوئی  
 به این مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن، هر آینه  
 می گویند آنهایی که کافر شده اند به خدا و آیات او، نیست  
 این مگر سحری ظاهر و آشکار و هویدا. و در جای دیگر  
 می فرماید: «وَ إِنْ تَعْجَبُ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَلْنَا لَفِي  
 خَلْقٍ جَدِيدٍ»<sup>۲</sup> که ترجمه، آن این است که می فرماید: اگر  
 عجب می داری پس عجب است قول کافران و معرضان که  
 می گویند: آیا ما تراب بودیم؟ و از روی استهزاء می گفتند که

۱- سوره هود، آیه ۷      ۲- سوره رعد، آیه ۵

آیا مائیم مبعوث شدگان؟ این است که در مقام دیگر قهراً لهم می‌فرماید: «أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لُبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ.»<sup>۱</sup> مضمون آن این است که آیا ما عاجز و مانده شدیم از خلق اول؟ بلکه این مشرکین در شك و شبهه هستند از خلق جدید. و علمای تفسیر و اهل ظاهر چون معانی کلمات الهیه را ادراك ننمودند و از مقصود اصلی محتجب ماندند لهذا به قاعده نحو استدلال نمودند «اذا» که بر سر ماضی در آید معنی مستقبل افاده می‌شود. و بعد در کلماتی که کلمه «اذا» نازل نگشته متحیر ماندند مثل اینکه می‌فرماید: «و نَفَخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ.»<sup>۲</sup> که معنی ظاهر آن این است: دمیده شد در صور و آن است یوم وعید که به نظرها بسیار بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب و با اوست راننده و گواه. و در مثل این مواقع یا کلمه «اذا» را مقدر گرفتند و یا مستدل شدند بر اینکه چون قیامت محقق الوقوع است لهذا به فعل ماضی ادا شد که گویا گذشته است. ملاحظه فرمائید چقدر بی ادراك و تمیزند. نفخه، محمدیه را که به این صریحی می‌فرماید ادراك نمی‌کنند و از افاضه، این نقره، الهی خود را محروم می‌نمایند و منتظر صور اسرافیل که یکی از عباد اوست می‌شوند با اینکه تحقق

۱- سوره، ق، آیه، ۱۵      ۲- سوره، ق، آیه، ۲۱-۲۰

وجود اسرافیل و امثال او به بیان خود آن حضرت شده. قُلْ  
 اَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ فَبِئْسَ مَا اسْتَبَدَلْتُمْ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ  
 كُنْتُمْ قَوْمٌ سَوَاءٍ اَخْسَرِينَ. بلکه مقصود از صور، صور محمدی ۱۲۳  
 است که بر همه، ممکنات دمیده شد و قیامت، قیام آن حضرت  
 بود بر امر الهی. و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند همه  
 را به خلعت جدیده، ایمانیه مخلع فرمود و به حیات تازه، بدیعه  
 زنده نمود. این است وقتی که آن جمال احدیه اراده فرمود که  
 رمزی از اسرار بعث و حشر و جنت و نار و قیامت اظهار  
 فرماید جبرئیل وحی این آیه آورد: «فَسَيُنْفِضُونَ إِلَيْكَ  
 رُؤُسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيباً.»<sup>۱</sup> یعنی  
 زود است این گمراهان وادی ضلالت سرهای خود را از روی  
 استهزا حرکت می‌دهند و می‌گویند چه زمان خواهد این امور  
 ظاهر شد؟ تو در جواب بگو که شاید اینکه نزدیک باشد.  
 تلویح همین يك آیه مردم را کافی است اگر به نظر دقیق  
 ملاحظه نمایند. سبحان الله، چقدر آن قوم از سبیل حق دور ۱۲۴  
 بودند. با اینکه قیامت به قیام آن حضرت قائم بود و علامات  
 و انوار او همه، ارض را احاطه نموده بود مع ذلك سخریه  
 می‌نمودند و معتکف بودند به تماثیلی که علمای عصر به  
 افکار عاطل باطل جسته اند و از شمس عنایت ربانیه و

امطار رحمت سبحانیه غافل گشته‌اند. بلی، جعل از روائح  
 قدس ازل محروم است و خفاش از تجلی آفتاب جهانتاب در  
 گریز. و این مطلب در همه اعصار در حین ظهور مظاهر حق  
 ۱۲۵ بوده. چنانچه عیسی می‌فرماید: «لا بد لکم بان تولدوا مرّة  
 آخری.»<sup>۱</sup> و در مقام دیگر می‌فرماید: «من لم یولد من الماء و  
 الروح لا یقدر ان یدخل ملکوت الله. المولود من الجسد  
 جسد هو و المولود من الروح هو روح»<sup>۲</sup> که ترجمه آن این  
 است: نفسی که زنده نشده است از ماء معرفت الهی و روح  
 قدسی عیسوی، قابل ورود و دخول در ملکوت ربّانی نیست  
 زیرا هرچه از جسد ظاهر شد و تولّد یافت پس اوست جسد،  
 و متولّد شده از روح که نفس عیسوی باشد پس اوست روح.  
 خلاصه، معنی آنکه هر عبادی که از روح و نفخه، مظاهر  
 قدسیه در هر ظهور متولّد و زنده شدند بر آنها حکم حیات و  
 بعث و ورود در جنت محبت الهیه می‌شود و من دون آن حکم  
 غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار کفر و غضب الهی  
 است می‌شود. و در جمیع کتب و الواح و صحائف، مردمی که  
 از جام‌های لطیف معارف نچشیده‌اند و به فیض روح القدس  
 وقت قلوب ایشان فائز نشده، بر آنها حکم موت و نار و عدم  
 بصر و قلب و سمع شده. چنانچه از قبل ذکر شده: «لهم

۱ و ۲- انجیل یوحنا، فصل ۳، آیه ۵-۷



۱۲۶ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا.»<sup>۱</sup> و در مقام دیگر در انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی<sup>۱</sup> والدش وفات نمود و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازه خواست که برود و او را دفن و کفن نموده راجع شود. آن جوهر انقطاع فرمود: «دَعِ الْمَوْتَى لِيَدْفِنُوهُ الْمَوْتَى»<sup>۲</sup> یعنی واگذار مرده ها را تا دفن کنند مرده ها. و همچنین دو نفر از اهل کوفه خدمت حضرت امیر آمدند. یکی را بیٹی بود که اراده بیع آن داشت و دیگری مشتری بود. و قرار بر آن داده بودند که به اطلاع آن حضرت این مبیعه وقوع یابد و قباله مسطور گردد. آن مظهر امر الهی به کاتب فرمودند که بنویس: «قَدْ اشْتَرَى مَيِّتٌ عَنْ مَيِّتٍ بَيْتًا مَحْدُودًا بِحُدُودِ أَرْبَعَةٍ، حَدٌّ إِلَى الْقَبْرِ وَ حَدٌّ إِلَى اللَّحْدِ وَ حَدٌّ إِلَى الصَّرَاطِ، وَ حَدٌّ إِمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِمَّا إِلَى النَّارِ». حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بودند و از قبر غفلت به محبت آن حضرت مبعوث گشته بودند البته اطلاق موت بر ایشان نمی شد. و هرگز در هیچ عهد و عصر جز حیات و بعث و حشر حقیقی مقصود انبیاء و اولیاء نبوده و نیست. و اگر قدری تعقل شود در همین بیان آن حضرت، کشف جمیع امور می شود که مقصود از لحد و قبر و صراط و جنت و نار چه بود. ولیکن چه چاره که جمیع ناس

۲- انجیل لوقا، فصل ۹، آیه ۶۰

۱- سوره اعراف، آیه ۱۷۸

در لحد نفس محجوب و در قبر هوی مدفونند. خلاصه اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید می دانید که حیات حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد. زیرا که در حیات جسد همه ناس و حیوانات شریکند ولیکن این حیات مخصوص است به صاحبان افئده، منیره که از بحر ایمان شاربند و از ثمره، ایقان مرزوق. و این حیات را موت از عقب نباشد و این بقا را فنا از پی نیاید. چنانچه فرموده اند: «الْمُؤْمِنُ حَيٌّ فِي الدَّارَيْنِ.» اگر مقصود حیات ظاهره، جسدی باشد که مشاهده می شود موت آن را اخذ می نماید. و همچنین ۱۲۹ بیانات دیگر که در همه کتب مذکور و ثبت شده مدلل است بر این مطلب عالی و کلمه، متعالی. و همچنین آیه، مبارکه که در حق حمزه، سید الشهداء و ابوجهل نازل شد برهانی است واضح و حجّتی است لائح که می فرماید: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا.»<sup>۱</sup> و این آیه در وقتی از سماء مشیت نازل شد که حمزه به ردای مقدّس ایمان متردّی شده بود و ابوجهل در کفر و اعراض ثابت و راسخ بود. از مصدر الوهیت کبری و مکمن ربوبیت عظمی حکم حیات بعد از موت درباره، حمزه شد و بر خلاف در حق ابوجهل. این بود

۱- سوره، انعام، آیه، ۱۲۲

که نائره، کفر در قلوب مشرکین مشتعل شد و هوای اعراض  
 به حرکت آمد. چنانچه فریاد برآوردند که حمزه چه زمان  
 مرد و کی زنده شد و چه وقت این حیات بر او عرضه گشت؟  
 و چون این بیانات شریفه را ادراک نمی نمودند و به اهل ذکر هم  
 تمسک نجستند تا ریحی از کوثر معانی بر آنها مبذول فرمایند  
 ۱۳. لهذا این نوع فسادها در عالم جریان یافت. چنانچه الیوم  
 می بینی که با وجود شمس معانی، جمیع ناس از اعلی و ادانی  
 تمسک به جعل های ظلمانی و مظاهر شیطانی بسته اند و متصل  
 مسائل مشکله، خود را از ایشان مستفسر می شوند و ایشان  
 نظر به عدم عرفان چیزی جواب می گویند که ضرری بر اسباب  
 ظاهره، ایشان نرساند. و این معلوم و واضح است که جعل  
 خود قسمتی از نسیم مشک بقا نبرده و به رضوان ریاحین  
 معنوی قدم نگذاشته، با وجود این چگونه می تواند راحه،  
 عطر به مشام دیگران رساند؟ لم یزل شأن این عباد این بوده  
 و خواهد بود. و لَنْ يَفُوزَ بِأَثَارِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَقْبَلُوا إِلَيْهِ وَ  
 أَعْرَضُوا عَنْ مَظَاهِرِ الشَّيْطَانِ وَ كَذَلِكَ أَثَبَتَ اللَّهُ حُكْمَ الْيَوْمِ مِنْ  
 قَلَمِ الْعِزَّةِ عَلَى لَوْحِ كَانِ خَلْفَ سُرَادِقِ الْعِزِّ مَكْنُونًا. اگر ملتفت  
 به این بیانات شوید و تفکر در ظاهر و باطن آن بفرمائید  
 جمیع مسائل مشکله را که الیوم سدّی شده میان عباد و  
 معرفت یوم التّناد عارف شوی. دیگر احتیاج به سؤال نخواهی

داشت. انشاء الله امیدواریم که از شاطیء بحر الهی لب تشنه و محروم برنگردید و از حرم مقصود لایزالى بی بهره راجع نشوید. دیگر تا همت و مجاهده، شما چه کند. باری، ۱۳۱ مقصود از این بیانات واضحه اثبات سلطنت آن سلطان السلاطین بود. حال انصاف دهید که این سلطنت که به يك حرف و بیان این همه تصرف و غلبه و هیمنه داشته باشد اکبر و اعظم است یا سلطنت این سلاطین که بعد از اعانت رعایا و فقرا، ایشان را چند صباحی مردم به حسب ظاهر تمکین می نمایند ولیکن به قلب همه معرض و مدبرند؟ و این سلطنت به حرفی عالم را مسخر نموده و حیات بخشیده و وجود افاضه فرموده. ما لِلْثَّرَابِ وَ رَبِّ الْأَرْبَابِ. چه می توان ذکر نسبت نمود که همه نسبت ها منقطع است از ساحت قدس سلطنت او. و اگر خوب ملاحظه شود خدّام درگه او سلطنت می نمایند بر همه مخلوقات و موجودات. چنانچه ظاهر شده و می شود. باری، این است يك معنی از سلطنت باطنی که نظر ۱۳۲ به استعداد و قابلیت ناس ذکر شد. و از برای آن نقطه، وجود و طلعت محمود سلطنت هاست که این مظلوم قادر بر اظهار آن رتبه نیست و خلق لایق ادراک آن نه. فَسُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُ الْعِبَادُ فِي سُلْطَنَتِهِ وَ تَعَالَى عَمَّا هُمْ يَذْكُرُونَ. سؤالی ۱۳۳ می نمائیم از آن جناب که اگر مقصود از سلطنت، حکم ظاهر و

غلبه و اقتدار ظاهر ملکی باشد که همه ناس مقهور شوند و به ظاهر مطیع و منقاد گردند تا دوستان مستریح و معزز و دشمنان مخذول و منکوب شوند، پس در حق ربّ العزّه که مسلماً سلطنت به اسم اوست و جمیع به عظمت و شوکت او معترفند این نوع از سلطنت صادق نمی آید. چنانچه مشاهده می نمائی که اکثر ارض در تصرف دشمنان اوست و جمیع بر خلاف رضای او حرکت می نمایند و همه کافر و معرض و مدبرند از آنچه به آن امر فرموده و مقبل و فاعل اند آنچه را نهی نموده و دوستان او همیشه در دست دشمنان مبتلا و مقهورند. چنانچه همه اینها اظهر من الشمس واضح است. ۱۳۴ پس بدان ای سائل طالب که هرگز سلطنت ظاهره نزد حق و اولیای او معتبر نبوده و نخواهد بود. و دیگر آنکه اگر مقصود از غلبه و قدرت، قدرت و غلبه، ظاهری باشد کار بسیار بر آن جناب سخت می شود. مثل آنکه می فرماید: «وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ.»<sup>۱</sup> و در مقام دیگر می فرماید: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.»<sup>۲</sup> و دیگر: «هُوَ الْغَالِبُ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ.» مثل اینکه ۱۳۵ اکثری از فرقان صریح بر این مطلب است. و اگر مقصود این باشد که این همج رعاع می گویند مفری برای ایشان نمی ماند

۲- سوره توبه، آیه ۳۲

۱- سوره صافات، آیه ۱۷۳

مگر انکار جمیع این کلمات قدسیه و اشارات ازلیه را نمایند .  
 زیرا که جندی از حسین بن علی در ارض نبوده که اقرب  
 الی الله باشد و آن حضرت بر روی ارض مثلی و شبهی  
 نداشت . لو لاه لم یکن مثله فی الملک . با وجود این شنیدید  
 که چه واقع شد . **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** . حال اگر بر  
 ۱۳۶ حسب ظاهر تفسیر کنید این آیه هیچ در حق اولیای خدا و  
 جنود او بر حسب ظاهر صادق نمی آید چه که آن حضرت که  
 جندیتش مثل شمس لائح و واضح است در نهایت مغلوبیت  
 و مظلومیت در ارض طف کأس شهادت را نوشیدند . و  
 همچنین در آیه مبارکه که می فرماید : « **يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا  
 نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ  
 الْكَافِرُونَ** ، »<sup>۱</sup> اگر بر ظاهر ملکی تفسیر شود هرگز موافق  
 نیاید زیرا که همیشه انوار الهی را بر حسب ظاهر اطفاء  
 نمودند و سراج های صمدانی را خاموش کردند . مع ذلك غلبه  
 از کجا ظاهر می شود و منع در آیه شریفه که می فرماید : « **و  
 يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ** »<sup>۲</sup> چه معنی دارد ؟ چنانچه ملاحظه شد  
 جمیع انوار از دست مشرکین در محل امنی نیاسودند و شربت  
 راحتی نیاشامیدند . و مظلومیت این انوار به قسمی بود که هر  
 نفسی بر آن جواهر وجود وارد می آورد آنچه را اراده می نمود

۱ و ۲ - سوره توبه ، آیه ۳۲

چنانچه همه را احصاء و ادراك نمودند . مع ذلك چگونه اين مردم از عهده، معانى و بيان اين كلمات الهى و آيات عزّ ۱۳۷ صمدانى بر مى آيند؟ بارى، مقصود نه چنان است كه ادراك نمودند . بلكه مقصود از غلبه و قدرت و احاطه مقامى ديگر و امرى ديگر است . مثلاً ملاحظه فرمائيد غلبه، ترشحات دم آن حضرت را كه بر تراب ترشح نموده و به شرافت و غلبه، آن دم، تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس فرموده . چنانچه هر نفسى براى استشفاء به ذره‌اى از آن مرزوق شد شفا يافت و هر وجود كه براى حفظ مال قدرى از آن تراب مقدّس را به يقين كامل و معرفت ثابته، راسخه در بيت نگاه داشت جميع مالش محفوظ ماند . و اين مراتب تأثيرات آن است در ظاهر و اگر تأثيرات باطنيه را ذكر نمايم البته خواهند گفت تراب را ربّ الارباب دانسته و از دين خدا بالمره خارج گشته . و همچنين ملاحظه نما، با اينكه به نهايت ۱۳۸ ذلت آن حضرت شهيد شد و احدى نبود كه آن حضرت را در ظاهر نصرت نمايد و يا غسل دهد و كفن نمايد مع ذلك حال چگونه از اطراف و اكناف بلاد چقدر از مردم كه شدّ رحال مى نمايند براى حضور در آن ارض كه سر بر آن آستان بمالند . ۱۳۹ اين است غلبه و قدرت الهى و شوكت و عظمت ربّانى . و همچه تصوّر نمائى كه اين امور بعد از شهادت آن حضرت

واقع شده و چه ثمری برای آن حضرت مترتب است زیرا که آن حضرت همیشه حیّ است به حیات الهی و در رفرف امتناع قرب و سدره، ارتفاع وصل ساکن. و این جواهر وجود در مقام انفاق کلّ قائم اند، یعنی جان و مال و نفس و روح همه را در راه دوست انفاق نموده و می‌نمایند و هیچ رتبه‌ای نزدشان احبّ از این مقام نیست. عاشقان جز رضای معشوق مطالبی ندارند و جز لقای محبوب منظوری نجویند. دیگر اگر ۱۴۰ بخوایم رشحی از اسرار شهادت و ثمرهای آن را ذکر نمایم البتّه این الواح کفایت نکند و به انتها نرساند. انشاءالله امیدواریم که نسیم رحمتی بوزد و شجره، وجود از ربیع الهی خلعت جدید پوشد تا به اسرار حکمت ربّانی پی بریم و به عنایت او از عرفان کلّ شیء بی‌نیاز گردیم. تا حال نفسی مشهود نگشت که به این مقام فائز آید مگر معدودی قلیل که هیچ معروف نیستند تا بعد قضای الهی چه اقتضا نماید و از خلف سرادق امضا چه ظاهر شود. کَذَلِكَ نَذُكُرُ لَكُمْ مِنْ بَدَائِعِ امْرِ اللّٰهِ وَ نُلْقٰی عَلَیْكُمْ مِنْ نَعَمَاتِ الْفِرْدَوْسِ لَعَلَّكُمْ بِمَوَاقِعِ الْعِلْمِ تَصَلُّوْنَ وَ مِنْ ثَمَرَاتِ الْعِلْمِ تُرْزُقُوْنَ. پس به یقین باید دانست که این شמוש عظمت اگرچه بر نقطه، تراب جالس باشند بر عرش اعظم ساکن اند و اگر فلسی نزدشان موجود نباشد بر رفرف غنا طائر اند و در حینی که در دست



دشمنان مبتلایند بر یمین قدرت و غلبه ساکن و در کمال  
 ذلت ظاهره بر عرش عزت صمدانی جالس و متکأ و در  
 نهایت عجز ظاهری بر کرسی سلطنت و اقتدار قائم. این است ۱۴۱  
 که عیسی بن مریم روزی بر کرسی جالس شدند و به نغمات  
 روح القدس بیاناتی فرمودند که مضمون آن این است: ای  
 مردم، غذای من از گیاه ارض است که به آن سدّ جوع می‌نمایم  
 و فراش من سطح زمین است و سراج من در شب‌ها روشنی  
 ماه است و مرکوب من پاهای منست و کیست از من غنی‌تر  
 بر روی زمین؟ قسم به خدا که صد هزار غنا طائف حول این  
 فقر است و صد هزار ملکوت عزت طالب این ذلت. اگر به  
 رشحی از بحر این معانی فائز شوی از عالم ملک و هستی  
 درگذری و چون طیر نار در حول سراج بهاج جان بازی. و ۱۴۲  
 مثل این از حضرت صادق ذکر شده که روزی شخصی از  
 اصحاب در خدمت آن حضرت شکایت از فقر نمود. آن جمال  
 لایزالی فرمودند که تو غنی هستی و از شراب غنا آشامیده‌ای.  
 آن فقیر از بیان طلعت منیر متحیر شد که چگونه غنی هستم  
 که به فلسی محتاجم؟ آن حضرت فرمود: آیا محبت ما را  
 نداری؟ عرض نمود: بلی، یا ابن رسول الله. فرمود: آیا به هزار  
 دینار این را مبیعه می‌نمائی؟ عرض نمود که به جمیع دنیا و  
 آنچه در آن است نمی‌دهم. حضرت فرمودند: آیا نفسی که چنین

چیزی نزد او باشد که او را به عالم ندهد چگونه فقیر است؟  
 و این فقر و غنا و ذلت و عزت و سلطنت و قدرت و مادون ۱۴۳  
 آن که نزد این همج رعاع معتبر است در آن ساحت مذکور  
 نیست. چنانچه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى  
 اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ.»<sup>۱</sup> پس مقصود از غنا، غنای از ماسوی  
 است و از فقر، فقر بالله. و دیگر آنکه روزی عیسی بن مریم ۱۴۴  
 را یهود احاطه نمودند و خواستند که آن حضرت اقرار فرماید  
 بر اینکه ادعای مسیحی و پیغمبری نمودند تا حکم بر کفر آن  
 حضرت نمایند و حدّ قتل بر او جاری سازند. تا آنکه آن  
 خورشید سماء معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا که اعظم  
 علمای آن عصر بود حاضر نمودند. و جمیع علما در آن محضر  
 حضور هم رساندند و جمع کثیری برای تماشا و استهزاء و  
 اذیت آن حضرت مجتمع شدند. و هرچه از آن حضرت  
 استفسار نمودند که شاید اقرار بشنوند حضرت سکوت  
 فرمودند و هیچ متعرض جواب نشدند. تا آنکه ملعونی  
 برخاست و آمد در مقابل آن حضرت و قسم داد آن حضرت را  
 که آیا تو نگفتی که منم مسیح الله و منم ملك الملوك و منم  
 صاحب کتاب و منم مخرب یوم سبت؟ آن حضرت رأس مبارك  
 را بلند نموده فرمودند: «أما ترى بان ابن الإنسان قد جلس

۱- سوره، فاطر، آیه، ۱۵

عَنْ يَمِينِ الْقُدْرَةِ وَالْقُوَّةِ؟»<sup>۱</sup> یعنی آیا نمی بینی که پسر انسان جالس بر یمین قدرت و قوت الهی است؟ و حال آنکه بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد آن حضرت موجود نبود مگر قدرت باطنیه که احاطه نموده بود کلّ من فی السموات و الارض را. دیگر چه ذکر نمایم که بعد از این قول بر آن حضرت چه وارد آمد و چگونه به او سلوک نمودند. بالاخره چنان در صدد ایذاء و قتل آن حضرت افتادند که به فلک چهارم فرار نمود. و همچنین در انجیل لوقا مذکور است که روزی دیگر آن حضرت بر یکی از یهود گذشت که به مرض فلج مبتلا شده بود و بر سریر افتاده. چون آن حضرت را دید به قرائن شناخت آن حضرت را و استغاثه نمود و آن حضرت فرمودند: «قُمْ عَنْ سَرِيرِكَ فَإِنَّكَ مَغْفُورَةٌ خَطَايَاكَ.»<sup>۲</sup> چند یهود که در آن مکان حضور داشتند اعتراض نمودند که «هَلْ يُمَكِّنُ لِأَحَدٍ أَنْ يَغْفِرَ الْخَطَايَا إِلَّا اللَّهُ.»<sup>۳</sup> قَالَتْ فَتِ الْمَسِيحُ إِلَيْهِمْ وَ قَالَ: «أَيُّمَا أَسْهَلُ أَنْ أَقُولَ لَهُ قُمْ فَاحْمِلِ سَرِيرَكَ أَمْ أَقُولُ لَهُ مَغْفُورَةٌ خَطَايَاكَ لِتَعْلَمُوا بِأَنَّ لَابْنَ الْإِنْسَانِ سُلْطَانًا عَلَى الْأَرْضِ لِمَغْفِرَةِ الْخَطَايَا» که ترجمه، آن به فارسی این است: چون آن حضرت به آن عاجز مسکین فرمودند که برخیز، بدرستی که معاصی تو آمرزیده شد، جمعی از یهود اعتراض نمودند که آیا

۱- انجیل متی، فصل ۲۶، آیه ۶۴ و ۲ و ۳- انجیل لوقا، فصل ۵، آیه ۱۸-۲۶

جز پروردگار غالب قادر کسی قادر بر غفران عباد هست؟ آن حضرت ملتفت به ایشان شده فرمودند که آیا کدام اسهل است نزد شما از اینکه بگویم به این عاجز فالج برخیز و برو و یا آنکه بگویم آمرزیده است گناهان تو، تا آنکه بدانید که از برای پسر انسان سلطانی است در ارض برای آمرزش ذنوب مذنبان. این است سلطنت حقیقی و اقتدار اولیای الهی. همه، این تفاسیل که مکرر ذکر می‌شود از همه مقام و همه جا، مقصود این است که بر تلویحات کلمات اصفیای الهی مطلع شوید که شاید از بعضی عبارات قدم نلغزد و قلب مضطرب نشود و به قدم یقین در صراط حقّ الیقین قدم گذاریم <sup>۱۴۶</sup> که لعلّ نسیم رضا از ریاض قبول الهی بوزد و این فانیان را به ملکوت جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت و امثال آن که در اخبار و آیات ذکر یافته. و دیگر آنکه بر آن جناب محقق و معلوم بوده آنچه را که یهود و نصاری به آن تمسکّ جسته اند و بر جمال محمدی اعتراض می‌نمودند بعینه در این زمان اصحاب فرقان به همان تشبّث نموده و بر نقطه، بیان، روح من فی ملکوت الامر فداء اعتراض می‌نمایند. این بی‌خردان را مشاهده فرما که حرف یهودان را الیوم می‌گویند و شاعر نیستند. فنعم ما نزل من قبل فی شأنهم: «ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ.»<sup>۱</sup> «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ.»<sup>۲</sup>

۲- سوره، حجر، آیه ۷۲

۱- سوره، انعام، آیه ۹۱

۱۴۷ چون غیب ازلی و ساذج هوّیه، شمس محمدی را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله اعتراضات علمای یهود آن بود که بعد از موسی' نبی مبعوث نشود. بلی، طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج ملت و مذهب او را نماید تا شریعه، شریعت مذکوره در تورات همه، ارض را احاطه نماید. این است که از لسان آن ماندگان وادی بُعد و ضلالت، سلطان احدیت می فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ. غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ.»<sup>۱</sup> ترجمه، آن این است که گفتند یهودان دست خدا بسته شده. بسته باد دست های خود ایشان و ملعون شدند به آنچه افترا بستند. بلکه دست های قدرت الهی همیشه باز و مهیمن است،<sup>۱۴۸</sup> «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ.»<sup>۲</sup> اگرچه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده اند و لکن بر مقصود ناظر شوید که می فرماید: نه چنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی طلعت موسوی را خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دست هایش مغلول و بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی'. ملتفت این قول بی معنی شوید که چقدر از شریعه، علم و دانش دور است. و الیوم جمیع این مردم به امثال این مزخرفات مشغول اند. و هزار سال پیش

۲- سوره، فتح، آیه، ۱۰

۱- سوره، مائده، آیه، ۶۴

می‌گذرد که این آیه را تلاوت می‌نمایند و بر یهود من حیث لایشعُر اعتراض می‌نمایند و ملتفت نشدند و ادراک ننمودند به اینکه خود سرّاً و جهراً می‌گویند آنچه را که یهود به آن معتقدند. چنانچه شنیده‌اید که می‌گویند جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته، دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمی‌شود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خیام غیب ربّانی هیکلی مشهود نیاید. این است ادراک این همج رعاع. فیض کلیّه و رحمت منبسطه که به هیچ عقلی و ادراکی انقطاع آن جائز نیست جائز دانسته و از اطراف و جوانب، کمر ظلم بسته و همّت گماشته‌اند که نار سدره را به ماء ملح ظنون مخمود نمایند و غافل از اینکه زجاج قدرت، سراج احدیّه را در حصن حفظ خود محفوظ می‌دارد. و همین ذلت کافی است این گروه را که از اصل مقصود محروم ماندند و از لطیفه و جوهر امر محجوب گشتند. لأجل آنکه منتهی فیض الهی که برای عباد مقدر شده لقاء الله و عرفان اوست که کلّ به آن وعده داده شده‌اند. و این نهایت فیض فیاض قدم است برای عباد او و کمال فضل مطلق است برای خلق او که هیچ یک از این عباد به آن مرزوق نشدند و به این شرافت کبریٰ مشرف نگشتند. و با اینکه چقدر از آیات مُنزله که صریح به این مطلب عظیم و امر کبیر

است مع ذلك انكار نموده‌اند و به هوای خود تفسیر کرده‌اند. چنانچه می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ و لِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي و أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.»<sup>۱</sup> و همچنین می‌فرماید: «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ و أَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.»<sup>۲</sup> و در مقام دیگر: «قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً.»<sup>۳</sup> و در مقامی دیگر: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا.»<sup>۴</sup> و در مقامی دیگر: «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ.»<sup>۵</sup> جمع این آیات مدله بر لقاء را که حکمی محکم تر از آن در کتب سماوی ملحوظ نگشته انکار نموده‌اند و از این رتبه، بلند اعلی و مرتبه، ارجمند ابهی خود را محروم ساخته‌اند. و بعضی ذکر نموده‌اند که مقصود از لقاء، تجلی الله است در قیامت. و حال آنکه اگر گویند تجلی عام مقصود است این در همه، اشیاء موجود است. چنانچه از قبل ثابت شد که همه، اشیاء محلّ و مظهر تجلی آن سلطان حقیقی هستند و آثار اشراق شمس مجلی در مرایای موجودات موجود و لائح است. بلکه اگر انسان را بصر معنوی الهی مفتوح شود ملاحظه می‌نماید که هیچ شیء بی ظهور تجلی

۲- سوره بقره، آیه ۴۶  
 ۴- سوره کهف، آیه ۱۱۰

۱- سوره عنکبوت، آیه ۲۳  
 ۲- سوره بقره، آیه ۲۴۹  
 ۵- سوره رعد، آیه ۲

پادشاه حقیقی موجود نه. چنانچه همه، ممکنات و مخلوقات را ملاحظه می‌نمائید که حاکی اند از ظهور و بروز آن نور معنوی. و ابواب رضوان الهی را مشاهده می‌فرمائید که در همه، اشیاء مفتوح گشته برای ورود طالبین در مدائن معرفت و حکمت و دخول واصلین در حدائق علم و قدرت. و در هر حدیقه ای عروس معانی ملاحظه آید که در غرف‌های کلمات در نهایت تزیین و تلطیف جالس اند. و اکثر آیات فرقانی بر این مطلب روحانی مدلّ و مشعر است. «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»<sup>۱</sup> شاهدهی است ناطق، «وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا»<sup>۲</sup> گواهی است صادق. حال اگر مقصود از لقاء الله، لقاء این تجلیات باشد پس جمیع ناس به لقاء طلعت لایزال آن سلطان بی‌مثال مشرف اند دیگر تخصیص به قیامت چرا؟ و اگر گویند ۱۵۰ مقصود تجلی خاصّ است آن هم اگر در عین ذات است در حضرت علم ازلاً، چنانچه جمعی از صوفیه این مقام را تعبیر به فیض اقدس نموده اند، بر فرض تصدیق این رتبه، صدق لقاء برای نفسی در این مقام صادق نیاید لاجل آنکه این رتبه در غیب ذات محقق است و احدی به آن فائز نشود. «السَّبِيلُ مَسْدُودٌ وَ الطَّلَبُ مَرْدُودٌ.»<sup>۳</sup> افئده، مقربین به این مقام طیران ننماید تا چه رسد به عقول محدودین و محتجبین. و اگر ۱۵۱

۲- سوره نبأ، آیه ۲۹

۱- سوره اسراء، آیه ۴۴



گویند تجلی ثانی است که معبر به فیض مقدس شده این مسلماً در عالم خلق است، یعنی در عالم ظهور اولیه و بروز بدعیه. و این مقام مختص به انبیاء و اولیای اوست چه که اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود نگشته. چنانچه جمیع بر این مطلب مقرر و مدعن اند. و ایشانند محال و مظاهر جمیع صفات ازلیه، و اسماء الهیه. و ایشانند مرایائی که تمام حکایت می نمایند و جمیع آنچه به ایشان راجع است فی الحقیقه به حضرت ظاهر مستور راجع. و معرفت مبدأ و وصول به او حاصل نمی شود مگر به معرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت. پس، از لقاء این انوار مقدسه لقاء الله حاصل می شود و از علمشان علم الله و از وجهشان وجه الله و از اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت این جواهر مجردة ثابت می شود از برای آن شمس حقیقت بانه «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ.»<sup>۱</sup> و همچنین سائر اسماء عالیه و صفات متعالیه. لهذا هر نفسی که به این انوار مضمین، ممتنع و شמוש مشرقه، لائحه در هر ظهور موفق و فائز شد او به لقاء الله فائز است و در مدینه، حیات ابدیه، باقیه وارد. و این لقاء میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است به مظهر کلیه، خود. و این است معنی

۱۵۲

۱- سوره حدید، آیه ۳

قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده شده اند به آن یوم. حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از این یوم عزیزتر و بزرگ تر و معظم تر تصور می شود که انسان چنین روز را از دست بگذارد و از فیوضات این یوم که به مثابه، ابر نیسان از قبل رحمان در جریان است خود را محروم نماید؟ و بعد از آنکه به تمام دلیل مدلل شد که یومی اعظم از این یوم و امری اعز از این امر نه، چگونه می شود که انسان به حرف متوهمین و ظانین از چنین فضل اکبر مایوس گردد؟ و بعد از همه، این دلائل محکمه، متقنه که هیچ عاقلی را گریزی نه و هیچ عارفی را مفری نه؟ آیا روایت مشهور را نشنیده اند که می فرماید: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ قَامَتِ الْقِيَامَةُ»؟ و همچنین ائمه، هدی و انوار لاتطفی «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ»<sup>۱</sup> را که مسلماً از امورات محدثه در قیامت می دانند به حضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده اند.

پس ای برادر، معنی قیامت را ادراك نما و گوش را از حرفهای ۱۵۲ این مردم مردود پاك فرما. اگر قدری به عوالم انقطاع قدم گذاری شهادت می دهید که یومی اعظم از این یوم و قیامتی اکبر از این قیامت متصور نیست و يك عمل در این یوم مقابل است با اعمال صد هزار سنه، بلکه استغفرالله از

۱- سوره بقره، آیه ۲۱۰

این تحدید زیرا که مقدّس است عمل این یوم از جزای محدود. و این همج رعاع چون معنی قیامت و لقای الهی را ادراک ننمودند لهذا از فیض او بالمرّه محجوب ماندند. با اینکه مقصود از علم و زحمات آن وصول و معرفت این مقام است، مع ذلك همه مشغول به علوم ظاهره شده اند. چنانچه آنی منفک نیستند و از جوهر علم و معلوم چشم پوشیده اند. گویا نمی از یم علم الهی ننوکیدند و به قطره ای از سحاب فیض رحمانی فائز نگشتند. حال ملاحظه فرمائید اگر کسی در یوم ۱۵۴ ظهور حق ادراک فیض لقاء و معرفت مظاهر حق را ننماید آیا صدق عالم بر او می شود اگرچه هزار سنه تحصیل کرده باشد و جمیع علوم محدوده، ظاهریّه را اخذ نموده باشد؟ و این بالبدیهه معلوم است که تصدیق علم در حق او نمی شود. ولکن اگر نفسی حرفی از علم ندیده باشد و به این شرافت کبری فائز شود البتّه او از علمای ربّانی محسوب است زیرا به غایت ۱۵۵ قصوای علم و نهایت و منتهای آن فائز گشته. و این رتبه هم از علائم ظهور است چنانچه می فرماید: «يَجْعَلُ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ.» و همچنین در فرقان می فرماید: «و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.»<sup>۱</sup> و این مشاهده شد که الیوم چه

۱- سوره، قصص، آیه ۵

مقدار از علماء نظر به اعراض در اسفل اراضی جهل ساکن شده اند و اسامیشان از دفتر عالین و علماء محو شده. و چه مقدار از جهال، نظر به اقبال، به اعلیٰ افق علم ارتفاع جستند و اسمشان در الواح علم و به قلم قدرت ثبت گشته. کذلک «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.»<sup>۱</sup> این است که گفته اند: «طَلَبُ الدَّلِيلِ عِنْدَ حُصُولِ الْمَدْلُولِ قَبِيحٌ وَ الْاِسْتِغَالُ بِالْعِلْمِ بَعْدَ الْوُصُولِ إِلَى الْمَعْلُومِ مَذْمُومٌ.» قل یا اهل الارض هذا فتی ناری یرکض فی بریة الروح و یرکضکم بسراج الله و یرکضکم بالامر الذی کان عن أفق القدس فی شطر العراق تحت حُجبات النور بالستر مشهوداً. ای دوست من، اگر قدری <sup>۱۵۶</sup> در سماوات معانی فرقان طیران فرمائی و در ارض معرفت الهی که در آن مبسوط گشته تفرج نمائی بسیار از ابواب علوم بر وجه آن جناب مفتوح شود و خواهید یقین نمود بر اینکه جمیع این امور که الیوم این عباد را منع می نماید از ورود در شاطیء بحر ازلی بعینها در ظهور نقطهء فرقان هم مردم آن عصر را منع نموده از اقرار به آن شمس و اذعان به آن. و همچنین بر اسرار رجعت و بعثت مطلع شوی و به اعلیٰ عُرف یقین و اطمینان مقرر یابی. از جمله اینکه روزی جمعی از <sup>۱۵۷</sup> مجاهدان آن جمال بی مثال و محرومان از کعبه، لایزال از روی

۱- سوره رعد، آیه ۲۹

استهزاء عرض نمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بَقَرِيَانِ تَأْكُلُهُ النَّارُ.»<sup>۱</sup> مضمون آن این است که پروردگار عهد کرده است به ما که ایمان نیاوریم به رسولی مگر آنکه معجزه هابیل و قابیل را ظاهر فرماید، یعنی قربانی کند و آتشی از آسمان بیاید و آن را بسوزاند، چنانچه در حکایت هابیل شنیده اند و در کتب مذکور است. آن حضرت در جواب فرمودند: «قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.»<sup>۲</sup> ترجمه آن این است که آن حضرت فرمودند: آمد به سوی شما پیش از من رسول های پروردگار با بیّنات ظاهرات و به آنچه شما می طلبید، پس چرا کشتید آن رسل پروردگار را اگر هستید راست گویان؟ حال انصاف دهید، بر حسب ظاهر آن عباد که در عصر و عهد آن حضرت بوده اند کجا در عهد آدم یا انبیای دیگر بودند که چند هزار سال فاصله بود از عهد آدم تا آن زمان؟ مع ذلك چرا آن جوهر صدق نسبت قتل هابیل و یا انبیای دیگر را به عباد زمان خود فرمود؟ چاره نداری یا اینکه نعوذ بالله نسبت کذب و یا کلام لغو به آن حضرت بدهی یا بگوئی آن اشقیاء همان اشقیاء بودند که در هر عصری با نبیین و مرسلین معارضه می نمودند تا آنکه بالاخره

۱ و ۲ - سوره آل عمران، آیه ۱۸۳

همه را شهید نمودند. درست در این بیان تفکر فرما تا نسیم  
 خوش عرفان از مصر رحمان بوزد و جان را از بیان خوش  
 جانان به حدیقه، عرفان رساند. این بود که مردم غافل چون  
 معانی این بیانات بالغه، کامله را ادراک نمی نمودند و جواب را  
 به گمان خود مطابق سؤال نمی یافتند لهذا نسبت عدم علم و  
 جنون به آن جواهر علم و عقل می دادند. و همچنین در آیه،  
 ۱۵۸ دیگر می فرماید تعرضاً به اهل زمان: «وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ  
 يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ  
 فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ.»<sup>۱</sup> می فرماید: بودند این گروه که با  
 کفار مجاهده و قتال می نمودند در راه خدا و طلب فتح  
 می نمودند برای نصرت امر الله، پس چون آمد ایشان را آن  
 کسی که شناخته بودند کافر شدند به او. پس لعنت خدا بر  
 کافران. حال ملاحظه فرمائید که از آیه چنین استفاد می شود  
 که مردم زمان آن حضرت همان مردمی بودند که در عهد  
 انبیای قبل برای ترویج آن شریعت و ابلاغ امر الله مجادله و  
 محاربه می نمودند و حال آنکه مردم عهد عیسی و موسی غیر  
 مردم زمان آن حضرت بودند. و دیگر آنکه آن کسی را که از  
 قبل شناخته بودند موسی بود صاحب تورات و عیسی بود  
 صاحب انجیل. مع ذلك چرا آن حضرت می فرماید چون آمد

۱- سوره بقره، آیه ۸۹

بسوی ایشان آن کسی که او را شناخته بودند که عیسی  
 باشد یا موسی، به او کافر شدند؟ و حال آنکه آن حضرت نظر  
 به ظاهر، موسوم به اسم دیگر بودند که محمد باشد و از  
 مدینه، دیگر ظاهر شدند و به لسان دیگر و شرع دیگر  
 آمدند. مع ذلك چگونه حکم آیه ثابت می‌شود و ادراک  
 می‌گردد؟ حال حکم رجوع را ادراک فرما که به چه صریحی در ۱۶۰  
 خود فرقان نازل شده و احدی تا الیوم ادراک آن ننموده. حال  
 چه می‌فرمائید؟ اگر می‌فرمائید که آن حضرت رجعت انبیای  
 قبل بودند چنانچه از آیه مستفاد میشود، و همچنین اصحاب  
 او هم رجعت اصحاب قبل خواهند بود، چنانچه از آیات  
 مذکوره هم رجعت عباد قبل واضح و لائح است. و اگر انکار  
 کنند بر خلاف حکم کتاب که حجّت اکبر است قائل شده‌اند.  
 پس همین قسم حکم رجوع و بعث و حشر را در ایام ظهور  
 مظاهر هوّیه ادراک نما تا رجوع ارواح مقدّسه را در اجساد  
 صافیه، منیره به عین رأس ملاحظه فرمائی و غبارهای جهل و  
 نفس ظلمانی را به آب رحمت علم رحمانی پاک و منزّه نمائی  
 که شاید به قوت یزدانی و هدایت سبحانی و سراج نورانی،  
 سبیل صبح هدایت را از شام ضلالت تمیز دهی و فرق گذاری.  
 و دیگر معلوم آن جناب بوده که حاملان امانت احدیه که در ۱۶۱  
 عوالم ملکیه به حکم جدید و امر بدیع ظاهر می‌شوند چون

این اطیّار عرش باقی از سماء مشیّت الهی نازل می‌گردند و جمیع بر امر مبرم ربّانی قیام می‌فرمایند لهذا حکم يك نفس و يك ذات را دارند، چه جمیع از کأس محبّت الهی شاربند و از اثمار شجره، توحید مرزوق. و این مظاهر حقّ را دو مقام مقرر است. یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید. و در این مقام اگر کلّ را به يك اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی بآسی نیست، چنانچه می‌فرماید: « لا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ. »<sup>۱</sup> زیرا که جمیع مردم را به توحید الهی دعوت می‌فرمایند و به کوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت می‌دهند و کلّ به خلع نبوت فائزند و به رداء مکرمت مفتخر. این است که نقطه، فرقان می‌فرماید: « أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَا. » و همچنین می‌فرماید: منم آدم اول و نوح و موسی و عیسی. و همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده‌اند. و امثال این بیانات که مشعر بر توحید آن مواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیّه و مخازن لثالی علمیّه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته. و این طلعات مواقع حکم و مطالع امرند، و امر مقدّس از حجبات کثرت و عوارضات تعدّد است. این است که می‌فرماید: « وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ. »<sup>۲</sup> و چون امر واحد شد البتّه مظاهر امر هم واحدند. و همچنین ائمه، دین و سراج های یقین فرمودند:

۱- سوره بقره، آیه ۲۸۵      ۲- سوره قمر، آیه ۵۰



«أَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَآخِرْنَا مُحَمَّدًا وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا.» باری، معلوم و محقق آن جناب بوده که جمیع انبیاء هیاکل امر الله هستند که در قمائن مختلفه ظاهر شدند. و اگر به نظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در يك رضوان ساکن بینی و در يك هوا طائر و بر يك بساط جالس و بر يك کلام ناطق و بر يك امر آمر. این است اتحاد آن جواهر وجود و شمس غیر محدود و معدود. پس اگر یکی از این مظاهر قدسیه بفرماید: من رجوع کلّ انبیاء هستم، صادق است. و همچنین ثابت است در هر ظهور بعد، صدق رجوع ظهور قبل. و چون رجوع انبیاء موافق و مطابق آیات و اخبار ثابت شد رجوع اولیاء هم ثابت و محقق است. و این رجوع اظهر از آن است که به دلیل و برهان محتاج شود. مثلاً ملاحظه فرمائید از جمله انبیاء نوح بود که چون مبعوث به نبوت شد و به قیام الهی بر امر قیام فرمود هر نفسی که به او مؤمن و به امر او مدعن شد او فی الحقیقه به حیات جدیده مشرف شد. و در حق او صادق می آمد حیات بدیع و روح جدید، زیرا که او قبل از ایمان به خدا و اذعان به مظهر نفس او کمال علائق را به اموال و اسباب متعلقه به دنیا از قبیل زن و فرزند و اطعمه و اشربه و امثال ذلك داشته به قسمی که اوقات لیل و نهار را مصروف بر اخذ زخارف و اسباب تعیش داشته و همت در تحصیل اشیای

فانیه گماشته. و از این مراتب گذشته، قبل از ورود در لجه، ایمان به حدودات آباء و اجداد و اتباع آداب و شرائع ایشان چنان راسخ و محکم بود که اگر حکم به قتل او می شد شاید رضا می داد و راضی بر تغییر حرفی از امور تقلیدیّه که در میان قوم بود نمی شد. چنانچه همه، قوم نداء «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ»<sup>۱</sup> برآوردند. و ۱۶۳ همین گروه، با همه، این حجبات محدوده و حدودات مذکوره به مجرد اینکه صهبای ایمان را از کأس ایقان از ایادی مظاهر سبحان می نوشیدند بالمره تقلیب می شدند به قسمی که از زن و فرزند و اموال و اثقال و جان و ایمان بلکه از کلّ ماسوی می گذشتند و به قسمی غلبات شوق الهی و جذبات ذوق صمدانی ایشان را اخذ می نمود که دنیا را و آنچه در آن هست به پر کاهی ندانسته. آیا حکم خلق جدید و رجوع در اینها نمی شود؟ و همچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز به عنایت بدیع جدید الهی جان خود را به صد هزار حیل و تدبیر از موارد هلاکت حفظ می نمودند به قسمی که از خاری احتراز می جستند و از روباهی فی المثل فرار می نمودند. و بعد از شرف به فوز اکبر و عنایت عظمی صد هزار جان رایگان انفاق می فرمودند، بلکه نفوس مقدّسشان از قفس تن بیزار و

۱- سوره زخرف، آیه ۲۳

يك نفر از این جنود در مقابل گروهی مقاتله می نمود . مع ذلك چگونه می شود که اگر این نفوس همان نفوس قبل باشند این گونه امورات که مخالف عادات بشریه و منافی هوای جسمانیه ۱۶۴ است از ایشان ظاهر شود؟ باری، این مطلب واضح است که بدون تغییر و تبدیل الهی محال است این قسم آثار و افعال که به هیچ وجه شباهت به آثار و افعال قبل ندارد از ایشان ظاهر شود و در عرصه، کون بوجود آید . چنانچه اضطرابشان به اطمینان تبدیل می شد و ظنّ به یقین تغییر می یافت و خوف به جرئت مبادله می گشت . این است شأن اکسیر الهی که در يك حین عباد را تقلیب می فرماید . مثلاً در ماده، نحاسی ملاحظه فرمائید که اگر در معدن خود از غلبه، یبوست محفوظ بماند در مدت هفتاد سنه به مقام ذهبی می رسد . اگرچه، بعضی خود نحاس را ذهب می دانند که به واسطه، غلبه، یبوست مریض شده و به مقام خود نرسیده . باری، در هر حال اکسیر کامل ۱۶۵ ماده، نحاسی را در آنی به مقام ذهبی می رساند و منازل هفتاد ساله را به آنی طی نماید . آیا آن ذهب را بعد می توان گفت که نحاس است و یا به عالم ذهبی نرسیده و حال آنکه محك در میان است و صفات ذهبی را از نحاسی معین و واضح می نماید . ۱۶۶ همچنین این نفوس هم از اکسیر الهی در آنی عالم ترابی را طی نموده به عوالم قدسی قدم گذارند و به قدمی از مکان محدود

به لامکان الهی واصل شوند. جهدی باید تا به این اکسیر فائز  
 شوی، که در يك آن مغرب جهل را به مشرق علم رساند و  
 ظلمت لیل ظلمانی را به صبح نورانی فائز گرداند و بعید  
 صحرای ظن را به چشمه، قرب و یقین دلالت کند و هیاکل  
 فانیه را به رضوان باقی مشرف فرماید. حال اگر در حق این  
 ذهب حکم نحاسی صادق می آید در حق این عباد هم حکم عباد  
 قبل از فوز به ایمان صادق و محقق است. ای برادر، از این <sup>۱۶۸</sup>  
 بیانات شافیه، کافیه، وافیه اسرار خلق جدید و رجوع و بعث،  
 بی حجاب و نقاب ظاهر و هویدا است. انشاءالله به تأییدات  
 غیبیه جامه، کهنه را از جسم و جان دور کنی و به خلع  
 جدید، باقیه مفتخر گردی. این است که در هر ظهور بعد، <sup>۱۶۹</sup>  
 انفسی که سبقت یافتند به ایمان از کلّ من علی الارض و شربت  
 زلال معرفت را از جمال احدیت نوشیدند و به اعلی معارج  
 ایمان و ایقان و انقطاع ارتفاع جستند حکم رجوع انفس قبل  
 که در ظهور قبل به این مراتب فائز شده اند بر این اصحاب  
 ظهور بعد می شود اسماً و رسماً و فعلاً و قولاً و امراً. زیرا آنچه  
 از عباد قبل ظاهر شد از این عباد بعد بعینه ظاهر و هویدا  
 گشت. مثلاً اگر شاخسار گلی در مشرق ارض باشد و در  
 مغرب هم از شاخه، دیگر، آن گل ظاهر شود اطلاق گل بر او  
 می شود. دیگر در این مقام نظر به حدودات شاخه و هیئت

آن نیست بلکه نظر به رائحه و عطری است که در هر دو ظاهر است. پس نظر را از حدودات ظاهره طاهر و منزّه کن تا همه را به يك اسم و يك رسم و يك ذات و يك حقیقت مشاهده نمائی و اسرار رجوع کلمات را هم در حروفات نازله ملاحظه فرمائی. قدری تفکر در اصحاب عهد نقطه، فرقان نما که چگونه از جمیع جهات بشریّه و مشتهیات نفسیّه به نفحات قدسیّه، آن حضرت، پاك و مقدّس و منقطع گشتند و قبل از همه، اهل ارض به شرف لقاء که عین لقاء الله بود فائز شدند و از کلّ اهل ارض منقطع گشتند چنانچه شنیده اید که در مقابل آن مظهر ذی الجلال چگونه جان نثار می فرمودند. و حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را بعینه ملاحظه فرما در اصحاب نقطه، بیان راجع شده چنانچه ملاحظه فرموده اید که چگونه این اصحاب از بدایع جود ربّ الارباب علم انقطاع بر رفر امتناع برافراشتند. باری، این انوار از يك مصباح ظاهر شده اند و این اثمار از يك شجره روئیده اند. فی الحقیقه فرقی ملحوظ نه و تغییری مشهود نه. كُلُّ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ، يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ. انشاء الله از ارض نفی احتراز جوئیم و به بحر اثبات درآئیم تا عوالم جمع و فرق و توحید و تفریق و تحدید و تجرید الهی را به بصری که مقدّس از عناصر و اضداد است مشاهده کنیم و به اعلیٰ افق قرب و قدس حضرت

معانی پرواز نمائیم. پس، از این بیانات معلوم شد که اگر در  
 آخر لا آخر طلعتی بیاید و قیام نماید بر امری که قیام نمود بر  
 آن طلعت اول لا اول، هر آینه صدق طلعت اول بر طلعت آخر  
 می‌شود زیرا که طلعت آخر لا آخر قیام نمود به همان امر که  
 طلعت اول لا اول بر آن قیام نمود. این است که نقطهء بیان،  
 روح ما سواه فداه، شمس احدیه را به شمس مثال زده اند که  
 اگر از اول لا اول الی آخر لا آخر طلوع نماید همان شمس  
 است که طالع می‌شود. حال اگر گفته شود این شمس همان  
 شمس اولیه است صحیح است و اگر گفته شود که رجوع آن  
 شمس است ایضاً صحیح است. و همچنین از این بیان صادق  
 می‌آید ذکر ختمیت بر طلعت بدء و بالعکس زیرا که آنچه  
 طلعت ختم بر آن قیام می‌نماید بعینه همان است که جمال بدء  
 بر آن قیام فرموده. و این مطلب با اینکه چقدر واضح است  
 نزد شاربان صهبای علم و ایقان، مع ذلك چه مقدار از نفوس  
 که به سبب عدم بلوغ به این مطلب به ذکر خاتم النبیین  
 محتجب شده از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع شده اند با  
 اینکه خود آن حضرت فرمود: «أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَا.» و همچنین  
 فرمودند: منم آدم و نوح و موسی و عیسی چنانچه ذکر شد.  
 مع ذلك تفکر نمی‌نمایند بعد از آنکه بر آن جمال ازلی صادق  
 می‌آید به اینکه فرمودند: منم آدم اول، همین قسم صادق

می‌آید که بفرمایند: منم آدم آخر. و همچنانکه بدء انبیاء را  
 که آدم باشد به خود نسبت دادند همین قسم ختم انبیاء هم  
 به آن جمال الهی نسبت داده می‌شود. و این بسی واضح است  
 که بعد از آنکه بدء النبیین بر آن حضرت صادق است همان  
 ۱۷۳ قسم ختم النبیین صادق آید. و به این مطلب جمیع اهل ارض  
 در این ظهور ممتحن شده‌اند چنانچه اکثری به همین قول تمسک  
 جسته از صاحب قول معرض شده‌اند. و نمی‌دانم این قوم از  
 اولیت و آخریت حقّ جلّ ذکره چه ادراک نموده‌اند؟ اگر مقصود  
 از اولیت و آخریت، اولیت و آخریت ملکی باشد هنوز که  
 اسباب ملکی به آخر نرسیده، پس چگونه آخریت بر آن ذات  
 احدیت صادق می‌آید؟ بلکه در این رتبه اولیت نفسِ آخریت و  
 ۱۷۴ آخریت نفس اولیت باشد. باری، همان قسمی که در اول لا  
 اول صدق آخریت بر آن مربی غیب و شهود می‌آید همان  
 قسم هم بر مظاهر او صادق می‌آید. و در حینی که اسم اولیت  
 صادق است همان حین اسم آخریت صادق. و در حینی که بر  
 سریر بدئیت جالس‌اند همان حین بر عرش ختمیت ساکن. و  
 اگر بصر حدید یافت شود مشاهده می‌نماید که مظهر اولیت و  
 آخریت و ظاهریّت و باطنیّت و بدئیت و ختمیت، این ذوات  
 مقدّسه و ارواح مجردة و انفس الهیه هستند. و اگر در هوای  
 قدس « كَانِ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ » طائر شوی جمیع

این اسما را در آن ساحت معدوم صرف و مفقود بحت بینی و دیگر هیچ به این حجات و اشارات و کلمات محتجب نشوی. چه لطیف و بلند است این مقام که جبرئیل، بی دلیل سبیل نجوید و طیر قدسی بی اعانت غیبی طیران نتواند. حال ۱۷۵ قول حضرت امیر را ادراك نما که فرموده: «كَشَفُ سُبُحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ.» و از جمله، سبحات مجلله علمای عصر و فقهای زمان ظهورند که جمیع، نظر به عدم ادراك و اشتغال و حبّ به ریاست ظاهره، تسلیم امر الله نمی نمایند بلکه گوش نمی دهند تا نغمه، الهی را بشنوند. بل «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ.»<sup>۱</sup> و عباد هم چون ایشان را من دون الله ولی خود اخذ نموده اند منتظر ردّ و قبول آن خشب های مسنده هستند زیرا از خود بصر و سمع و قلبی ندارند که تمیز و تفصیل دهند میانه، حقّ و باطل. با اینکه همه، انبیاء و ۱۷۶ اصفیاء و اولیاء من عند الله امر فرمودند که به چشم و گوش خود بشنوند و ملاحظه نمایند مع ذلك معتنی به نصیح انبیاء نگشته تابع علمای خود بوده و خواهند بود. و اگر مسکینی و یا فقیری که عاری از لباس اهل علم باشد بگوید: «يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ»،<sup>۲</sup> جواب گویند که این همه علماء و فضلاء با این ریاست ظاهره و البسه، مقطّعه، لطیفه نفهمیده اند و

۲- سوره یس، آیه ۲۰

۱- سوره بقره، آیه ۱۹



حق را از باطل ادراک ننموده اند و تو و امثال تو ادراک  
 نموده‌اید و نهایت تعجب می‌نمایند از چنین قولی. با اینکه ام  
 سلف اکثر و اعظم و اکبرند و اگر کثرت و لباس علم سبب و  
 علت علم و صدق باشد البته ام سابقه اولی و اسبق اند. و با ۱۷۷  
 اینکه این فقره هم معلوم و واضح است که در جمیع احیان  
 ظهور مظاهر قدسیه، علمای عهد مردم را از سبیل حق منع  
 می‌نمودند چنانچه در جمیع کتب و صحف سماوی مذکور و  
 مسطور است. و احدی از انبیاء مبعوث نشد مگر آنکه محل  
 بغض و انکار و ردّ و سبّ علماء گشت. قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ بِمَا فَعَلُوا  
 مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ كَانُوا يَفْعَلُونَ. حال کدام سبحات جلال  
 اعظم از این هیاکل ضلال است؟ واللّٰه کشف آن اعظم امور  
 است و خرقش اکبر اعمال. وَفَقْنَا اللّٰهَ وَاِيَّاكُمْ يَا مَعْشَرَ الرّٰوْحِ  
 لَعَلَّكُمْ بِذٰلِكَ فِی زَمَنِ الْمُسْتَعَاثِ تُوقَفُونَ وَ مِنْ لِقَاءِ اللّٰهِ فِی اَيَّامِهِ  
 لَا تَحْتَجِبُونَ. و همچنین ذکر خاتم النبیین و امثال آن از سبحات ۱۷۸  
 مجلّه است که کشف آن از اعظم امور است نزد این همج  
 رعاع. و جمیع به این حجبات محدوده و سبحات مجلّه  
 عظیمه محتجب مانده اند. آیا نغمه طیر هویّه را نشنیده اند  
 که می‌فرماید: الف فاطمه نکاح نمودم که همه بنت محمد بن  
 عبد اللّٰه خاتم النبیین بودند؟ حال ملاحظه فرما که چقدر از  
 اسرار در سراق علم الهی مستور است و چه مقدار جواهر

علم او در خزائن عصمت مکنون تا یقین نمائی که صنع او را  
 بدایت و نهایتی نبوده و نخواهد بود و فضای قضای او اعظم از  
 آن است که به بیان تحدید شود و یا طیر افنده آن را طی نماید  
 و تقدیرات قدریّه، او اکبر از آن است که به ادراک نفسی  
 منتهی شود. خلق او از اول لا اول بوده و آخری او را اخذ  
 نکرده و مظاهر جمال او الی نهایت لانهایه خواهند بود و  
 ابتدائی او را ندیده. حال در همین بیان ملاحظه فرما که  
 چگونه حکم آن بر جمیع این طلعات صدق می نماید. و همچنین  
 ۱۷۹ نغمه، جمال ازلی، حسین بن علی را ادراک نما که به سلمان  
 می فرماید که مضمون آن این است: بودم با الف آدم که  
 فاصله، هر آدم به آدم بعد خمسین الف سنه بود و با هر یک  
 ولایت پدرم را عرض نمودم. و تفصیلی ذکر می فرماید تا آنکه  
 می فرماید: الف مرّه جهاد نمودم در سبیل الهی که اصغر و  
 کوچک تر از همه مثل غزوه، خیبر بود که پدرم با کفار محاربه  
 و مجادله نمود. حال اسرار ختم و رجوع و لا اولیت و لا آخریت  
 ۱۸۰ صنع، همه را از این دو روایت ادراک فرما. باری ای حبیب  
 من، مقدّس است نغمه، لاهوت که به استماع و عقول ناسوت  
 محدود شود. ثمله، وجود کجا تواند به عرصه، معبود قدم  
 گذارد؟ اگرچه نفوس ضعیفه از عدم ادراک، این بیانات معضله  
 را انکار نمایند و امثال این احادیث را نفی کنند. بلی، لا

يَعْرِفُ ذَلِكَ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. قُلْ هُوَ الْخَتَمُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ خَتَمٌ فِي  
 الْإِبْدَاعِ وَلَا بَدَأَ لَهُ فِي الْإِخْتِرَاعِ إِذَا يَا مَلَأَ الْأَرْضَ فِي ظُهُورَاتِ  
 ١٨١ الْبَدَأِ تَجَلِّيَاتِ الْخَتَمِ تَشْهَدُونَ. بسيار تعجب است که این قوم  
 در بعضی از مراتب که مطابق میل و هوای ایشان است  
 متمسک به آیه، منزله در فرقان و احادیث اولی الايقان  
 می‌شوند و از بعضی که مغایر هوای ایشان است بالمره اعراض  
 می‌نمایند. «أَفْتَوْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ.»<sup>۱</sup> ما  
 لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ مَا لَا تَشْعُرُونَ؟ مثل آنکه در کتاب مبین،  
 رَبَّ الْعَالَمِينَ بعد از ذکر ختمیت فی قوله تعالی: «وَلَكِنْ رَسُولَ  
 اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ»<sup>۲</sup>، جمیع ناس را به لقای خود وعده  
 فرموده. چنانچه آیات مدله بر لقای آن ملیک بقا در کتاب  
 مذکور است و بعضی از قبل ذکر شده. و خدای واحد شاهد  
 مقال است که هیچ امری اعظم از لقا و اصرح از آن در فرقان  
 ذکر نیافته. فَهَنِيئًا لِمَنْ فَازَ بِهِ فِي يَوْمٍ أُعْرِضَ عَنْهُ أَكْثَرُ النَّاسِ  
 ١٨٢ كَمَا أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ. و مع ذلك به حکم اول از امر ثانی معرض  
 گشته اند، با اینکه حکم لقا در یوم قیام منصوص است در  
 کتاب. و قیامت هم به دلایل واضحه ثابت و محقق شد که  
 مقصود، قیام مظهر اوست بر امر او و همچنین از لقا، لقای  
 جمال اوست در هیکل ظهور او إذ إنه «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ

٢- سوره احزاب، آیه ٤٠

١- سوره بقره، آیه ٨٥

هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ.»<sup>۱</sup> و با جمیع این مطالب ثابتہ و بیانات واضحہ، من حیث لا یَشْعُرُ به ذکر ختم تمسک جستہ اند و از موجد ختم و بدء در یوم لقای او بالمرہ محتجب مانده اند. «و لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى.»<sup>۲</sup> و از ہمہ این مراتب چشم پوشیده، اگر این قوم به قطره ای از چشمہ لطیف «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» می آشامیدند هیچ این گونه اعتراضات غیر مرضیہ بر محلّ امر نمی نمودند. امر و قول و فعل در قبضہ، قدرت اوست. کُلُّ شَيْءٍ فِي قَبْضَةِ قُدْرَتِهِ أَسِيرٌ وَ إِنَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ سَهْلٌ يَسِيرٌ. فاعل است آنچه را اراده نماید و عامل است آنچه میل فرماید. مَنْ قَالَ لِمَ وَ بِمَ فَقَدْ كَفَرَ. و اگر این عباد قدری به شعور بیایند از آنچه مرتکب شده اند هلاک می شوند و به دست های خود خود را به نار که مقرر و مرجع ایشان است راجع می نمایند. آیا نشنیده اند که می فرماید: «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ»؟<sup>۳</sup> و با این بیانات چگونه می توان جسارت نمود و به زخارف قول مشغول شد؟ سبحان اللّٰه، جهل و نادانی<sup>۱۸۳</sup> عباد به مقام و حدی رسیده که به علم و اراده خود مقبل شده، از علم و اراده، حقّ جلّ و عزّ معرض گشته اند. حال<sup>۱۸۴</sup> انصاف دهید اگر این عباد موقن به این کلمات درّیہ و

۱- سوره انعام، آیه ۱۰۳      ۲- سوره فاطر، آیه ۴۵

۳- سوره انبیاء، آیه ۲۳

اشارات قدسیه شوند و حق را یَفْعَلُ ما یَشَاء بدانند، دیگر  
 چگونه به این مزخرفات تشبّث می نمایند و تمسّک می جویند؟  
 بلکه آنچه بفرماید به جان اقرار نمایند و مدّعن شوند. قسم  
 به خدا که اگر تقدیرات مقدره و حکمت های قدریه سبقت  
 نیافته بود ارض جمیع این عباد را معدوم می نمود وَلَکِنْ یُوَخِّرُ  
 ذَٰلِکَ اِلٰی مِیقاتِ یومٍ مَّعْلُومٍ. باری هزار و دویست و هشتاد ۱۸۵  
 سنه از ظهور نقطه، فرقان گذشت و جمیع این همج رعاع در  
 هر صباح تلاوت فرقان نموده اند و هنوز به حرفی از مقصود  
 فائز نشدند و خود قرائت می کنند بعضی آیات را که صریح  
 بر مطالب قدسیه و مظاهر عزّ صمدیه است مع ذلک هیچ ادراک  
 ننموده اند. و این مدّت این قدر ادراک نشده که مقصود از  
 تلاوت کتب و قرائت صحف در هر عصری، ادراک معانی آن و  
 بلوغ به معارج اسرار آن بوده و الاّ تلاوت بی معرفت را البتّه  
 فائده، کلی نباشد. چنانچه شخصی در یومی نزد این فقیر بحر ۱۸۶  
 معانی حاضر بود و ذکری از علائم قیامت و حشر و نشر و  
 حساب به میان آمد و اصرار می نمود که حساب خلائق در  
 ظهور بدیع چگونه شد که احدی اطلاع نیافته؟ بعد قدری از  
 صور علمیه و شئونات حکمیه به قدر ادراک و فهم سامع  
 القاء شد. و بعد ذکر شد که این مدّت مگر تلاوت  
 فرقان ننموده و آیه، مبارکه را که می فرماید: «فَیَوْمَئِذٍ لَا

يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْ سُوِّ وَ لَا جَانٌّ<sup>۱</sup> را ندیده‌اید و به مقصود ملتفت نشده‌اید که معنی سؤال چنان نیست که ادراک نموده‌اید بلکه سؤال به لسان و بیان نیست چنانچه همین آیه مشعر و مدلل بر آن است؟ و بعد می‌فرماید: «يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ.»<sup>۲</sup> این است <sup>۱۸۷</sup> که از وجهه، حساب خلائق کشیده می‌شود و کفر و ایمان و عصیان، جمیع ظاهر می‌گردد. چنانچه الیوم مشهود است که به سیما اهل ضلالت از اصحاب هدایت معلوم و واضح اند. و اگر این عباد خالصاً لله و طلباً لرضائه در آیات کتاب ملاحظه نمایند جمیع آنچه را که می‌طلبند البته ادراک می‌نمایند. به قسمی که جمیع امور واقعه در این ظهور را از کلی و جزئی در آیات او ظاهر و مکشوف ادراک می‌نمایند حتی خروج مظاهر اسماء و صفات را از اوطان، و اعراض و اغماض ملت و دولت را، و سکون و استقرار مظهر کلیه در ارض معلوم مخصوص. وَلَكِنْ لَا يَعْرِفُ ذَلِكَ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. أَخْتِمُ الْقَوْلَ <sup>۱۸۸</sup> بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ مِنْ قَبْلُ لِيَكُونَ خِتَامَهُ الْمَسْنُوكَ الَّذِي يَهْدِي النَّاسَ إِلَى رِضْوَانِ قُدْسٍ مُنِيرٍ. قَالَ وَ قَوْلُهُ الْحَقُّ: «وَ اللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.»<sup>۳</sup> «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا

۱- سوره، رحمن، آیه، ۳۹

۲- سوره، رحمن، آیه، ۴۱

۳- سوره، یونس، آیه، ۲۵

يَعْمَلُونَ.»<sup>۱</sup> لِيَسْبِقَ هَذَا الْفَضْلُ عَلَى الْعَالَمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ  
 ۱۸۹ الْعَالَمِينَ. بیان را در هر مطلب مکرر نمودیم که شاید هر نفسی  
 از اعالی و ادانی از این بیانات به قدر و اندازه، خود قسمت و  
 نصیب بردارد و اگر نفسی از ادراک بیانی عاجز باشد، از بیان  
 دیگر مقصود خود را ادراک نماید. لِيَعْلَمَ كُلُّ أَنْاسٍ مَشْرَبَهُمْ.  
 ۱۹۰ قسم به خدا که این حمامه، ترابی را غیر این نغمات  
 نغمه‌هاست و جز این بیانات رموزها که هر نکته‌ای از آن  
 مقدّس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت. تا مشیّت  
 الهی چه وقت قرار گیرد که عروس‌های معانی بی حجاب از  
 قصر روحانی قدم ظهور به عرصه، قدم گذارند. وَ مَا مِنْ أَمْرٍ  
 إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ وَ مَا مِنْ قُدْرَةٍ إِلَّا بِحَوْلِهِ وَ قُوَّتِهِ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا هُوَ.  
 لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ وَ كُلٌّ بِأَمْرِهِ يَنْطِقُونَ وَ مِنْ أَسْرَارِ الرُّوحِ  
 ۱۹۱ يَتَكَلَّمُونَ. از قبل دو مقام از برای شمس مشرقه از مشارق  
 الهیه بیان نمودیم. یکی مقام توحید و رتبه، تفرید، چنانچه از  
 قبل ذکر شد: «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ.»<sup>۲</sup> و مقام دیگر مقام  
 تفصیل و عالم خلق و رتبه، حدودات بشریه است. در این مقام  
 هر کدام را هیکلی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و  
 حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام به اسمی موسوم و به  
 وصفی موصوف و به امری بدیع و شرعی جدید مأمورند.

۱- سوره انعام، آیه ۱۲۷

۲- سوره بقره، آیه ۱۳۶

چنانچه می فرماید : « تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ. »<sup>۱</sup> نظر به اختلاف این مراتب و ۱۹۲ مقامات است که بیانات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر می شود و الا فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل الهیه، جمیع در حکم يك کلمه مذکور است. چون اکثر ناس اطلاع بر مقامات مذکوره نیافته اند این است که در کلمات مختلفه، آن هیاکل متحده مضطرب و متزلزل می شوند.

باری، معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات ۱۹۳ کلمات از اختلافات مقامات است. این است که در مقام توحید و علو تجرید، اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه و هویه، بحثه بر آن جواهر وجود شده و می شود زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله ساکن اند و بر کرسی بطون الله واقف. یعنی ظهور الله به ظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر. چنانچه نعمات ربوبیه از این هیاکل احدیه ظاهر شد. و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و ۱۹۴ اشارات و دلالات ملکیه است عبودیت صرفه و فقر بحت و فنای بات از ایشان ظاهر است. چنانچه می فرماید : « إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَ مَا أَنَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ. » و از این بیانات محققه، مثبته ۱۹۵

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۳



ادراك فرما مسائل خود را که سؤال نموده بودی، تا در دین الهی راسخ شوی و از اختلافات بیانات انبیاء و اصفیاء متزلزل نشوی. و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ»، ۱۹۶ حق است و ریبی در آن نیست. چنانچه به کرات مبرهن شد که به ظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله و صفة الله در ارض ظاهر. این است که می فرماید: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى.»<sup>۱</sup> و همچنین «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ.»<sup>۲</sup> و اگر نغمه، إتی رسول الله برآرند، این نیز صحیح است و شکی در آن نه. چنانچه می فرماید: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ.»<sup>۳</sup> و در این مقام همه مرسل اند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونت ازلی. و اگر جمیع ندای آنا خاتم النبیین برآرند آن هم حق است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت آن روح الارواح حقیقی و ساذج السّواذج ازلی اند. و همچنین اگر بفرمایند: «نَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ»، این نیز ثابت و ظاهر است. چنانچه به ظاهر در منتهی رتبه، عبودیت ظاهر شده اند، احدی را یارای آن نه که به آن نحو از عبودیت در امکان ظاهر شود.

۲- سوره فتح، آیه ۱۰

۱- سوره انفال، آیه ۱۷

۳- سوره احزاب، آیه ۴۰

این است که از آن جواهر وجود در مقام استغراق در بحار  
 قدس صمدی و ارتقاء به معارج معانی سلطان حقیقی، اذکار  
 ربوبیه و الوهیه ظاهر شد. اگر درست ملاحظه شود در همین  
 رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده نموده اند در مقابل  
 هستی مطلق و بقای صرف، که گویا خود را معدوم صرف  
 دانسته اند و ذکر خود را در آن ساحت شرك شمرده اند.  
 زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی و وجود است و  
 این نزد واصلان بس خطا، چه جای آنکه ذکر غیر شود و  
 قلب و لسان و دل و جان به غیر ذکر جانان مشغول گردد و  
 یا چشم، غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش، غیر نغمه او  
 شنود و یا رجل در غیر سبیل او مشی نماید. در این زمان ۱۹۷  
 نسمة الله وزیده و روح الله احاطه نموده، قلم از حرکت ممنوع  
 و لسان از بیان مقطوع گشته. باری، نظر به این مقام، ذکر ۱۹۸  
 ربوبیه و امثال ذلك از ایشان ظاهر شده و در مقام رسالت  
 اظهار رسالت فرمودند و همچنین در هر مقام به اقتضای آن  
 ذکری فرمودند و همه را نسبت به خود داده اند از عالم امر  
 الی عالم خلق و از عوالم ربوبیه الی عوالم ملکیه. این است که  
 آنچه بفرمایند و هرچه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و  
 نبوت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت، همه حق است  
 و شبهه ای در آن نیست. پس باید تفکر در این بیانات که

استدلال شده نمود تا دیگر از اختلافات اقوال مظاهر غیبیه و  
 ۱۹۹ مطالع قدسیه احدی را اضطراب و تزلزل دست ندهد. باری،  
 در کلمات شמוש حقیقت باید تفکر نمود و اگر ادراک نشد  
 باید از واقفین مخازن علم سؤال شود تا بیان فرمایند و رفع  
 اشکال نمایند نه آنکه به عقل ناقص خود کلمات قدسیه را  
 تفسیر نمایند و چون مطابق نفس و هوای خود نیابند بنای ردّ  
 و اعتراض گذارند. چنانچه الیوم علماء و فقهای عصر که بر  
 مسند علم و فضل نشسته اند و جهل را علم نام گذاشته اند و  
 ظلم را عدل نامیده اند اگر مجعولات خاطر خود را از شمس  
 حقیقی سؤال نمایند و جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب  
 مثل خود ادراک نموده اند نشنوند البتّه نفی علم از آن معدن و  
 ۲۰۰ منبع علم نمایند. چنانچه در هر زمانی این واقع شد. مثل اینکه  
 مذکور شد در سؤال از اهله که از سید وجود نمودند و آن  
 حضرت به امر الهی جواب فرمود که «هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ.»<sup>۱</sup>  
 ۲۰۱ بعد از استماع، نفی علم از آن حضرت نمودند. و همچنین در  
 آیه روح که می فرماید: «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ  
 مِنْ أَمْرِ رَبِّي.»<sup>۲</sup> و چون این جواب مذکور شد کلّ فریاد  
 واویلا بر آوردند که جاهلی که نمی داند روح چه چیز است  
 خود را عالم علم لدنی می داند. و الیوم چون علمای عصر به

۱- سوره بقره، آیه ۱۸۹

۲- سوره اسراء، آیه ۸۵

اسم آن حضرت مفتخرند و آبای خود را هم مذعن دیده اند لهذا تقلیداً حکمش را قبول دارند. چنانچه اگر انصاف باشد و الیوم در جواب امثال این مسائل چنین جواب بشنوند البته رد نمایند و اعتراض کنند و همان سخن های قبل را اعاده نمایند چنانچه نمودند. با اینکه آن جواهر وجود مقدّسند از کلّ این علم های مجعوله و منزّه اند از جمیع این کلمات محدوده و متعالی اند از ادراک هر مدرکی. کلّ این علوم نزد آن علم کذب صرف است و جمیع این ادراکات افک محض. بلکه هرچه از آن معادن حکمت الهی و مخازن علم صمدانی ظاهر می شود علم همان است. «وَالْعِلْمُ نُقْطَةٌ كَثْرَاهَا الْجَاهِلُونَ» دلیل بر آن، «وَالْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» مثبت این بیان. باری، چون معنی علم را ادراک ۲۰۲ نموده اند و افکار مجعوله، خود را که ناشی از مظاهر جهل شده، اسم آن را علم گذاشته، بر مبدء علوم وارد آورده اند آنچه دیده اید و شنیده اید. مثلاً در کتاب یکی از عباد که ۲۰۳ مشهور به علم و فضل است و خود را از صنایع قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را ردّ و سبّ نموده چنانچه در همه جای از کتاب او تلویحاً و تصریحاً مشهود است. و این بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم. هر چند این بنده اقبال به ملاحظه،

کلمات غیر نداشته و ندارم ولیکن چون جمعی از احوال  
 ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که  
 قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و  
 بصیرت داده شود. باری، کتب عربیه او بدست نیفتاد تا  
 اینکه شخصی روزی ذکر نمود کتابی از ایشان که مسمی به  
 «ارشاد العوام» است در این بلد یافت می‌شود. اگرچه از این  
 اسم رائج، کبر و غرور استشمام شد که مردم را عوام و خود  
 را عالم فرض نموده و جمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم  
 کتاب معلوم و مبرهن شد که در سبیل نفس و هوی' سالکند و  
 در تیه جهل و عمی' ساکن، گویا حدیث مشهور را فراموش  
 نموده اند که می‌فرماید: «أَلْعِلْمُ تَمَامُ الْمَعْلُومِ وَ الْقُدْرَةُ وَ الْعِزَّةُ  
 تَمَامُ الْخَلْقِ.» با وجود این کتاب را طلب نموده، چند روز  
 معدود نزد بنده بود و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد. از  
 قضا مرتبه، ثانی جائی بدست آمد که حکایت معراج سید  
 لولاک بود. ملاحظه شد که قریب بیست علم او ازید، شرط  
 معرفت معراج نوشته اند و همچو استفاد شد که اگر نفسی  
 این علوم را درست ادراک ننموده باشد به معرفت این امر  
 عالی متعالی فائز نگردد. و از جمله، علوم، علم فلسفه و علم  
 کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده و ادراک این علوم فانیه،  
 ۲۰۴ مردوده را شرط ادراک علوم باقیه، قدسیه شمرده. سبحان الله،

با این ادراک چه اعتراضات و تهمت‌ها که به هیاکل علم  
نامتناهی الهی وارد آورده. فنعم ما قال :  
متهم داری کسانی را که حقّ

کرد امین مخزن هفتم طبق

و يك نفر از اهل بصیرت و دانش و صاحبان علوم و عقول  
ملتفت این مزخرفات نشده. با اینکه بر هر صاحب بصیرتی  
واضح و هویدا است که این گونه علم‌ها لم یزل مردود حقّ  
بوده و هست. و چگونه علومی که مردود است نزد علمای  
حقیقی، ادراک آن شرط ادراک معارج معراج می‌شود با اینکه  
صاحب معراج حرفی از این علوم محدوده، محجوبه حمل  
نفرموده و قلب منیر آن سید لولاک از جمیع این اشارات  
مقدّس و منزّه بوده؟ چه خوب می‌گوید :

جمله ادراکات بر خرهای لنگ

حقّ سوار باد پرّان چون خدنگ

والله هر کس بخواهد سرّ معراج را ادراک نماید و یا قطره‌ای  
از عرفان این بحر بنوشد اگر هم این علوم نزد او باشد یعنی  
مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد البتّه باید  
پاك و منزّه نماید تا سرّ این امر در مرآت قلب او تجلّی نماید. و ۲۰۵  
اليوم متغمّسان بحر علوم صمدانی و ساکنان فلك حكمت  
ربّانی مردم را از تحصیل این علوم نهی می‌فرمایند و صدور

منیرشان بحمدالله منزّه از این اشارات است و مقدّس از این  
 حجابات. حجاب اکبر را که می‌فرماید: «أَلْعِلْمُ حِجَابُ الْأَكْبَرِ»  
 به نار محبّت یار سوختیم و خیمه، دیگر برافراختیم و به این  
 افتخار می‌نمائیم که الحمدلله سبحات جلال را به نار جمال  
 محبوب سوختیم و جز مقصود در قلب و دل جا ندادیم نه به  
 علمی جز علم به او متمسکیم و نه به معلومی جز تجلّی انوار او  
 ۲۰۶ متشبّث. باری، بسیار متعجّب شدم، در این بیانات ندیدم  
 مگر اینکه می‌خواهد بر مردم برساند که جمیع این علوم نزد  
 ایشان است با وجود اینکه قسم به خدا نسیمی از ریاض علم  
 الهی نشنیده و بر حرفی از اسرار حکمت ربّانی اطلاع نیافته.  
 بلکه اگر معنی علم گفته شود البتّه مضطرب شود و جبل وجود  
 او مندک گردد. با وجود این اقوال سخیفه، بی‌معنی چه  
 ۲۰۷ دعوی‌های زیاده از حدّ نموده. سبحان الله، چقدر متعجّبم از  
 مردمی که به او گرویده‌اند و تابع چنین شخصی گشته‌اند. به  
 تراب قناعت نموده و اقبال جسته‌اند و از ربّ الارباب معرض  
 گشته‌اند و از نغمه، بلبل و جمال گل به نعیب زاغ و جمال  
 کلاغ قناعت نموده‌اند. و دیگر چه چیزها ملاحظه شد از  
 کلمات مجعوله، این کتاب. فی الحقیقه حیف است که قلم به  
 تحریر ذکر آن مطالب مشغول شود و یا اوقات مصروف به آن  
 گردد ولیکن اگر محکی یافت می‌شد حقّ از باطل و نور از

- ۲۰۸ ظلمت و شمس از ظلّ معلوم می‌آمد. از جمله علومی که این مرد مدعی به آن شده صنعت کیمیاست. بسیار طالبم که سلطانی و یا نفسی که مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ به عالم شهود و از قول به فعل از ایشان طلب نماید و این بی‌علم فانی هم که دعوی این گونه علوم ننموده و بلکه کون این علوم و فقدان آن را علت علم و جهل نمی‌دانم با این مرد در همین فقره قیام نمائیم تا صدق و کذب معلوم شود. ولیکن چه فائده، از ناس این زمان جز زخم سنان ندیده‌ام و غیر سمّ قاتل چیزی نچشیده‌ام. هنوز اثر حدید بر گردن باقی است و هنوز علائم جفا از تمام بدن ظاهر. و در مراتب علم و جهل و عرفان و ایقان او در کتابی که ترک نشد از آن امری ذکر شده، این است که می‌فرماید: «إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ.»<sup>۱</sup> و بعد بیانات دیگر می‌فرماید تا اینکه منتهی می‌شود به این ذکر: «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ.»<sup>۲</sup> ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم مذکور شده. و این شخص هم خود را در کتاب خود از بابت خفض جناح عبد اثم ذکر نموده: اَثِيمٌ فِي الْكِتَابِ وَ عَزِيزٌ بَيْنَ الْأَنْعَامِ وَ كَرِيمٌ فِي الْإِسْمِ. تفکر در آیه مبارکه نموده تا معنی «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»<sup>۳</sup> درست در لوح قلب ثبت

۲- سوره دخان، آیه ۴۹

۱- سوره دخان، آیه ۴۳-۴۴

۳- سوره انعام، آیه ۵۹



شود. با وجود این جمعی معتقد او شده و از موسی علم و  
 عدل اعراض نموده به سامریّ جهل تمسّك جسته اند و از شمس  
 معانی که در سماء لایزالی الهی مُشرق است معرض گشته اند  
 ۲۱۱ و کَانَ لَمْ یَكُنْ انگاشته اند. باری ای برادر من، لئالی علم  
 ربّانی جز از معدن الهی بدست نیاید و رائحه، ریحان معنوی  
 جز از گلزار حقیقی استشمام نشود و گل های علوم احدیه جز  
 از مدینه، قلوب صافیہ نروید. «و الْبَلَدُ الطَّيِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُهُ  
 ۲۱۲ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِی خُبْتُ لَا یَخْرُجُ إِلَّا نَكِیْدًا.»<sup>۱</sup> و چون مفهوم  
 گشت که تغنیات ورقاء هویّه را احدی ادراك ننماید الا اهلش  
 لهذا بر هر نفسی لازم و واجب است که مشکلات مسائل  
 الهیه و معضلات اشارات مطالع قدسیّه را بر صاحبان افئده،  
 منیره و حاملان اسرار احدیه عرضه دارد تا به تأییدات ربّانی  
 و افاضات الهی حلّ مسائل شود نه به تأییدات علوم اکتسابی.  
 «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.»<sup>۲</sup> ولیکن ای برادر  
 ۲۱۳ من، شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل  
 معرفت سلطان قدّم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محلّ  
 ظهور و بروز تجلّی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات  
 تیره، علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه  
 فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبّت محبوب

۲- سوره نحل، آیه ۴۳

۱- سوره اعراف، آیه ۵۸

ازلی است لطیف و نظیف نماید . و همچنین دل را از علاقه، آب  
 و گل یعنی از جمیع نقوش شبحیه و صور ظلّیه مقدّس گرداند  
 به قسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ  
 او را به جهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع  
 نماید . چنانچه الیوم اکثری به این دو وجه، از وجه باقی و  
 حضرت معانی بازمانده اند و بی شبان در صحراهای ضلالت و  
 نسیان می‌چرند . و باید در کلّ حین توکل به حقّ نماید و از  
 خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و به  
 ربّ الارباب دربندد . و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و  
 افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و به صبر و اصطبار  
 دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلم بی‌فائده احتراز  
 کند . چه زبان ناری است افسرده و کثرت بیان سمّی است  
 هلاک کننده . نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان  
 ارواح و افئده را بگدازد . اثر آن نار به ساعتی فانی شود و اثر  
 این نار به قرنی باقی ماند . و غیبت را ضلالت شمرد و به آن <sup>۲۱۴</sup>  
 عرصه هرگز قدم نگذارد ، زیرا غیبت سراج منیر قلب را  
 خاموش نماید و حیات دل را بمیراند . به قلیل قانع باشد و از  
 طلب کثیر فارغ . مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت  
 از متمسکین و متکبرین را نعمت شمرد . در اسحار به  
 اذکار مشغول شود و به تمام همّت و اقتدار در طلب آن نگار

کوشد. غفلت را به نار حبّ و ذکر بسوزاند و از ما سوی الله  
 چون برق درگذرد. و بر بی نصیبان نصیب بخشد و از  
 محرومان عطا و احسان دریغ ندارد. رعایت حیوان را منظور  
 نماید تا چه رسد به انسان و اهل بیان. و از جانان جان دریغ  
 ندارد و از شماتت خلق از حقّ احتراز نجوید. و آنچه برای  
 خود نمی‌پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند.  
 و از خاطیان در کمال استیلاء درگذرد و طلب مغفرت نماید.  
 و بر عاصیان قلم عفو درکشد و به حقارت ننگرد زیرا حسن  
 خاتمه مجهول است. ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر  
 ایمان موفق شود و خمر بقا چشد و به ملأ اعلیٰ شتابد و بسا  
 مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و به اسفل  
 درکات نیران مقرّ یابد. باری، مقصود از جمیع این بیانات  
 متقنه و اشارات محکمه آن است که سالک و طالب باید جز  
 خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد. و این شرایط  
 از صفات عالین و سنجیه، روحانیین است که در شرایط  
 مجاهدین و مشی سالکین در مناهج علم الیقین ذکر یافت. و  
 بعد از تحقق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صادق، لفظ  
 مجاهد در باره، او صادق می‌آید. و چون به عمل «و الذین  
 جَاهِدُوا فِينَا»<sup>۱</sup> مؤید شد البته به بشارت «لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»<sup>۲</sup>

۱ و ۲- سوره عنکبوت، آیه ۶۹

مستبشر خواهد شد . و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و <sup>۲۱۶</sup>  
 شوق و عشق و وله و جذب و حبّ در قلب روشن شد و نسیم  
 محبّت از شطر احدیّه وزید ظلمت ضلالت شكّ و ریب زائل  
 شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید . در  
 آن حین بشیر معنوی به بشارت روحانی از مدینه، الهی چون  
 صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را به صور  
 معرفت از نوم غفلت بیدار نماید . و عنایات و تأییدات روح  
 القدس صمدانی حیات تازه، جدید مبذول دارد به قسمی که  
 خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه  
 می بیند و رجوع به آیات واضح، آفاقیه و خفیّات مستوره،  
 انفسیّه می نماید و به عین الله بدیعه در هر ذره بابی مفتوح  
 مشاهده نماید برای وصول به مراتب عین الیقین و حقّ الیقین و  
 نور الیقین، و در جمیع اشیاء اسرار تجلی وحدانیّه و آثار ظهور  
 صمدانیّه ملاحظه کند . قسم به خدا که اگر سالک سبیل هدی <sup>۲۱۷</sup>  
 و طالب معارج تقی به این مقام بلند اعلی واصل گردد  
 رائج، حقّ را از فرسنگ های بعیده استنشاق نماید و صبح  
 نورانی هدایت را از مشرق کلّ شیء ادراک کند و هر ذره و هر  
 شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیز شود  
 که حقّ را از باطل، چون شمس از ظلّ، فرق گذارد . مثلاً اگر  
 نسیم حقّ از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد

البته استشمام کند. و همچنین جمیع آثار حق را از کلمات  
 بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه، از افعال و اعمال و آثار  
 ماسوی امتیاز دهد چنانچه اهل لؤلؤ، لؤلؤ را از حجر و  
 انسان، ربیع را از خریف و حرارت را از برودت. و دماغ جان  
 چون از زکام کون و امکان پاک شد البته رائحه، جانان را از  
 منازل بعیده بیابد و از اثر آن رائحه به مصر ایقان حضرت منان  
 وارد شود. و بدایع حکمت حضرت سبحانی را در آن شهر  
 روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار ورقه،  
 شجره، آن مدینه استماع نماید و از تراب آن مدینه تسبیح و  
 تقدیس ربّ الارباب به گوش ظاهر و باطن شنود و اسرار  
 رجوع و ایاب را به چشم سر ملاحظه فرماید. چه ذکر نمایم از  
 آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که به امر سلطان اسماء و  
 صفات در آن مدینه مقدر شده. بی آب رفع عطش نماید و بی  
 نار حرارت محبّه الله بیفزاید. در هر گیاهی حکمت بالغه،  
 معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در  
 جذب و شور. از لاله های بدیعی سرّ نار موسوی ظاهر و از  
 نفحات قدسیّه اش نفخه، روح القدس عیسوی باهر. بی ذهب  
 غنا بخشد و بی فنا بقا عطا فرماید. در هر ورقش نعیمی  
 مکنون و در هر غرفه اش صد هزار حکمت مخزون. و  
 ۲۱۸ مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ماسوی چنان به آن مدینه

انس گیرند که آنی از آن منفک نشوند . دلائل قطعیه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند . و این مدینه در رأس هزار سنه او آزید او اقلّ تجدید شود و تزیین یابد . پس ای حبیب من ، باید جهدی نمود ۲۱۹ تا به آن مدینه واصل شویم و به عنایت الهیه و تفقّدات ربّانیه کشف سُبُحات جلال نمائیم تا به استقامت تمام جان پُژمرده را در ره محبوب تازه نثار نمائیم و صد هزار عجز و نیاز آریم تا به آن فوز فائز شویم . و آن مدینه کتب الهیه است در هر عهدی . مثلاً در عهد موسی تورات بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد محمد رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد مَنْ یَبْعَثُهُ اللهُ کتاب او که رجوع کلّ کتب به آن است و مهیمن است بر جمیع کتب . و در این مدائن ، ارزاق مقدر است و نعم باقیه مقرر . غذای روحانی بخشد و نعمت قدمانی چشاند . بر اهل تجرید نعمت توحید عطا فرماید ، بی نصیبان را نصیب کرم نماید و آوارگان صحرای جهل را کأس علم عنایت کند . و هدایت و عنایت و علم و معرفت و ایمان و ایقان کلّ من فی السّموات و الارض در این مدائن مکنون و مخزون گشته . مثلاً فرقان از برای امت رسول حصن محکم بوده که ۲۲۰ در زمان او هر نفسی داخل او شد از رمی شیاطین و رمح مخالفین و ظنونات مجتثه و اشارات شرکیّه محفوظ ماند . و

همچنین مرزوق شد به فواکه طیبه، احدیه و اثمار علم شجره،  
 الهیه و از انهار ماء غیر آسن معرفت نوشید و خمر اسرار  
 توحید و تفرید چشید. چنانچه جمیع مایحتاج آن امت از  
 احکام دین و شریعت سید المرسلین در آن رضوان مبین موجود  
 و معین گشته. و آن است حجت باقیه برای اهلش بعد از  
 نقطه، فرقان زیرا مسلم است حکم آن و محقق الوقوع است  
 امر آن. و جمیع مأمور به اتباع آن بوده اند تا ظهور بدیع در  
 سنه، ستین. و آن است که طالبان را به رضوان وصال  
 می‌رساند و مجاهدان و مهاجران را به سرادق قرب فائز  
 فرماید. دلیلی است محکم و حجتی است اعظم. و غیر آن را  
 از روایات و کتب و احادیث این فخر نه زیرا حدیث و  
 صاحبان حدیث وجود و قولشان به حکم کتاب ثابت و محقق  
 شده. و دیگر آنکه در احادیث اختلاف بسیار است و شبهه  
 بی‌شمار. چنانچه نقطه، فرقان در آخر امر فرمودند که «إِنِّي  
 تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي.» با اینکه احادیث  
 بسیار از منبع رسالت و معدن هدایت نازل شده بود با وجود  
 این جز ذکر کتاب چیزی نفرمودند و آن را سبب اعظم و  
 دلیل اقوم برای طالبان مقرر فرمودند که هادی عباد باشد تا  
 یوم معاد. حال به چشم انصاف و قلب طاهر و نفس زکیه  
 ملاحظه فرمائید که در کتاب خدا که مسلم بین طرفین است از

عامه و خاصه، چه را حجت برای معرفت عباد قرار فرموده. باید بنده و شما و کلّ من علی الارض به نور آن تمسک جسته، حق را از باطل و ضلالت را از هدایت تمیز دهیم و فرق گذاریم. زیرا که حجت منحصر شد به دو، یکی کتاب و دیگر عترت. عترت که از میان رفته، پس منحصر شد به کتاب. و اول کتاب می فرماید: «الم ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتّقین.»<sup>۱</sup> در حروف مقطعه، فرقان اسرار هویت مستور گشته و لئالی احدیه در صدف این حروف مخزون شده که این مقام مجال ذکر آن نه ولیکن بر حسب ظاهر مقصود خود آن حضرت است که به او خطاب می فرماید: یا محمد، این کتاب منزل از سما، احدیه، نیست ریبی و شکی در آن، هدایتی است برای پرهیزکاران. ملاحظه فرمائید که همین فرقان را مقرر و مقدر فرموده برای هدایت کلّ من فی السموات و الارض و بنفسه آن ذات احدیه و غیب هویت شهادت داده بر آنکه شكّ و شبهه در آن نیست که هادی عباد است الی یوم معاد. آیا انصاف هست ثقل اعظم را که خدا شهادت بر حقیّت آن داده و حکم بر حقیّت آن فرموده، این عباد در آن شكّ نمایند و یا شبهه کنند و یا امری را که او سبب هدایت و وصول به معارج معرفت قرار فرموده، از آن

۱- سوره بقره، آیه ۱



اعراض نمایند و امر دیگر طلب نمایند و یا به حرف مزخرف  
 ناس تشکیک نمایند که فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر نشده  
 و حال آنکه اگر امری و یا احدائی غیر کتاب الهی علت و  
 دلیل برای هدایت خلق بود البته در آیه مذکور می‌شد. باری، ۲۲۵  
 باید از امر مبرم الهی و از تقدیر مقدر صمدانی که در آیه  
 ذکر یافت تجاوز ننمائیم و کتب بدیعه را مصدق شویم چه اگر  
 تصدیق این کتب را ننمائیم تصدیق این آیه، مبارکه نشده.  
 چنانچه این واضح است که هر کس تصدیق فرقان ننمود فی  
 الحقیقه مصدق کتب قبل از فرقان هم نبوده. و این معانی از  
 ظاهر آیه مستفاد می‌شود. و اگر معانی مستوره، آن ذکر شود  
 و اسرار مکنونه، آن بیان گردد البته زمان به آخر نرساند و  
 کون حمل ننماید. وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا أَقُولُ شَهِيدًا. و همچنین ۲۲۶  
 در جای دیگر می‌فرماید: «وَ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ  
 عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ  
 إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ»<sup>۱</sup> که ترجمه، ظاهر آن این است: اگر بودید  
 شما در شكّ و شبهه در آنچه ما نازل فرمودیم بر عبد خود  
 محمد، پس بیارید سوره به مثل این سور منزله و بخوانید  
 شهدای خود را یعنی علمای خود را تا اعانت نمایند شما را در  
 انزال سوره اگر هستید راست گویان. حال ملاحظه فرمائید چه

۱- سوره بقره، آیه ۲۳

مقدار عظیم است شأن آیات و بزرگ است قدر آن که حجّت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیت نافذه را به آن ختم فرموده. و هیچ شیئی را آن سلطان احدیه در اظهار حجّت خود به آن شریک نفرموده چه میانه، حجج و دلائل، آیات به منزله، شمس است و سوای آن به منزله، نجوم. و آن است حجّت باقیه و برهان ثابت و نور مضمی، از جانب سلطان حقیقی در میان عباد. هیچ فضلی به آن نرسد و هیچ امری بر آن سبقت نگیرد. کنز لثالی الهیه است و مخزن اسرار احدیه. و آن است خیط محکم و حبل مستحکم و عروه، وثقی و نور لایطفی. شریعه، معارف الهیه از آن در جریان است و نار حکمت بالغه، صمدانیه از آن در فوران. این ناری است که در یک حین دو اثر از آن ظاهر است، در مقبلین حرارت حبّ احداث نماید و در مبغضین برودت غفلت آورد. ای رفیق، باید ۲۲۷

از امر الهی نگذریم و به آنچه حجّت خود قرار فرموده راضی شویم و سر بنهیم. خلاصه، حجّت و برهان این آیه، منزله اعظم از آن است که این علیل تواند اقامه، دلیل نماید. و الله یقول الحقّ و هو یهدی السبیل و هو القاهر فوق عباده و هو العزیز الجمیل. و همچنین می فرماید: «تلك آیات الله تتلوها ۲۲۸ علیك بالحق فبأی حدیث بعد الله و آیاتیه یؤمنون.»<sup>۱</sup>

۱- سوره، جائیه، آیه، ۶

می‌فرماید: این است آیات منزله از سماء هویه، می‌خوانیم بر شما. پس به کدام سخن بعد از ظهور حق و نزول آیات او ایمان می‌آورند؟ اگر تلویح این آیه را ملتفت شوی می‌فهمی که هرگز مظهري اکبر از انبياء نبوده و حجتي هم اکبر و اعظم از آیات منزله در ارض ظاهر نشده. بلکه اعظم از این حجّت، حجّتی ممکن نه إلا ما شاء ربّك. و در جای دیگر می‌فرماید: ۲۲۹ «وَيَلُكُلُ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشْرُهُ بِعَذَابِ أَلِيمٍ.» یعنی وای بر افک‌کننده، گنهکار که می‌شنود آیات نازل از سماء مشیت الهیه را که خوانده می‌شود بر او، پس استکبار می‌نماید که گویا نشنیده آن را، پس بشارت ده او را به عذابی دردناک. اشارات همین آیه کلّ من فی السّموات و الارض را کفایت می‌کند لو كان الناسُ فی آیاتِ ربّهم يتفرسون. چنانچه الیوم می‌شنوید که اگر از آیات الهیه قرائت شود احدی اعتنا ندارد که گویا پست‌ترین امرها نزدشان آیات الهیه است و حال آنکه اعظم از آیات امری نبوده و نخواهد بود. بگو به ایشان: ای بی‌خبران، می‌گوئید آنچه را قبل، پدران شما گفتند. اگر ایشان ثمری از شجره اعراض خود دیدند شما هم خواهید دید. و عنقریب با آبای خود در نار مقرر خواهید یافت. فالنار

۲۳۰ مَثْوَاهُمْ فَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ. و در جای دیگر می فرماید: «و إِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئاً اتَّخَذَهَا هُزُوّاً أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ.»<sup>۱</sup> یعنی در وقتی که عالم شود از آیات ما شیئی را، اخذ می نماید آن را از روی استهزاء، از برای ایشان است عذابی خوارکننده. از جمله استهزاء این بود که می گفتند معجزه دیگر ظاهر نما و برهان دیگر بیاور. آن یکی «فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ»<sup>۲</sup> می گفت و دیگر «إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ»<sup>۳</sup> مذکور می داشت. به مثل یهودان عهد موسی که تبدیل نمودند مائده، سمائیّه را به اشیای خبیثه، سیر و پیاز، آن قوم هم طلب تبدیل می نمودند آیات مُنزله را به ظنونات نجسه، کثیفه. چنانچه الیوم مشاهده می شود که مائده، معنویّه از سماء رحمت الهیّه و غمام مکرمت سبحانیّه نازل است و بحور حیوان در رضوان جنان به امر خالق کن فکان در موج و جریان و جمیع چون کلاب بر اجساد میته مجتمع آمده اند و به برکه، شور که ملح اجاج است قانع گشته اند. سبحان الله، کمال تحیر حاصل است از عبادی که بعد از ارتفاع اعلام مدلول، طلب دلیل می نمایند و بعد از ظهور شمس معلوم، به اشارات علم تمسک جستنه اند. مثل آن است که از آفتاب در اثبات نور او حجّت

۲- سوره شعراء، آیه ۱۸۷

۱- سوره جاثیه، آیه ۹

۲- سوره انفال، آیه ۳۲

طلبند و یا از باران نیسان در اثبات فیضش برهان جویند .  
حجّت آفتاب نور اوست که اشراق نموده و عالم را فرا گرفته و  
برهان نیسان جود اوست که عالم را به ردای جدید تازه  
فرموده . بلی ، کور از آفتاب جز گرمی حاصلی نداند و ارض  
جز از رحمت نیسانی فضلی احصاء ننماید .

عجب نبود که از قرآن نصیبی نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا

و در جای دیگر می فرماید : « وَ إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا ۲۳۱

كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ . » یعنی

در وقتی که تلاوت کرده می شود بر ایشان آیات ما ، نیست

حجّت ایشان مگر آنکه بگویند بیاورید پدرهای ما را اگر

هستید راست گویان . مشاهده نما که چه حجّت ها بر آن

رحمت های کامله ، واسعه می گرفتند . به آیاتی که حرفی از آن

اعظم است از خلق سماوات و ارض و مردگان وادی نفس و

هوی را به روح ایمان زنده می فرماید استهزاء می نمودند و

می گفتند : پدرهای ما را از قبر بیرون آر . این بود اعراض و

استکبار قوم . و هر کدام از این آیات برای کلّ من علی الارض

حجّتی است محکم و برهانی است معظّم که جمیع ارض را

کفایت می کند لَوْ أَنْتُمْ فِي آيَاتِ اللَّهِ تَتَفَكَّرُونَ . و در همین آیه ،

مذکوره لثالی اسرار مکنون است. اگر فی الجمله دردی یافت  
 شود دوا می‌رسد. گوش به حرف‌های مزخرف عباد مدهید که  
 می‌گویند کتاب و آیات از برای عوام حجت نمی‌شود زیرا که  
 نمی‌فهمند و احصاء نمی‌کنند، با اینکه این قرآن حجت است بر  
 مشرق و مغرب عالم. اگر قوه ادراک آن در مردم نبود چگونه  
 حجت بر کلّ واقع می‌شد؟ از این قرار، بر معرفت الهیه هم  
 نفسی مکلف نیست و لازم نه زیرا که عرفان او اعظم از  
 عرفان کتاب اوست و عوام استعداد ادراک آن ندارند. باری،  
 این سخن به غایت لغو و غیر مقبول است. همه از روی کبر و  
 غرور گفته می‌شود که مردم را از ریاض رضای الهی دور کنند  
 و زمام آنها را محکم حفظ نمایند با اینکه نزد حقّ این عوام از  
 علمای ایشان که از حقّ اعراض نموده‌اند به غایت مقبول تر و  
 پسندیده ترند. و فهم کلمات الهیه و درک بیانات حمّامات  
 معنویه هیچ دخلی به علم ظاهری ندارد. این منوط به صفای  
 قلب و تزکیه، نفوس و فراغت روح است. چنانچه حال عبادی  
 چند موجودند که حرفی از رسوم علم ندیده‌اند و بر رفر  
 علم جالسند و از سحاب فیض الهی ریاض قلوبشان به گل‌های  
 حکمت و لاله‌های معرفت تزیین یافته. فَطُوبَى لِلْمُخْلِصِينَ مِنْ  
 أَنْوَارِ يَوْمٍ عَظِيمٍ. و همچنین می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ  
 اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ

أَلِيمٌ. <sup>۱</sup> و همچنين می فرماید : « وَ يَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا  
 لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ. <sup>۲</sup> مضمون این آیه واضح است. مشاهده  
 فرمائید که بعد از تنزیل آیات چه می گفتند : آیا ما ترک  
 کننده ایم خدایان خود را برای شاعری مجنون که آن حضرت را  
 شاعر می نامیدند و به آیات الهیه سخریه می نمودند و  
 می گفتند : این کلمات اساطیر اولین است، یعنی کلماتی است  
 که قبل گفته شده و محمد آن کلمات را ترکیب نموده می گوید  
 از خداست. چنانچه الیوم به مثل همان را شنیده اید که نسبت ۲۳۵  
 به این امر می دهند و می گویند که این کلمات را با کلمات  
 قبل ترکیب نموده و یا کلماتی است مغلوط. قَدْ كَبُرَ قَوْلُهُمْ وَ  
 صَغُرَ شَأْنُهُمْ وَ حَدُّهُمْ. این است که بعد از این انکارها و ۲۳۶  
 اعتراضات که مذکور شد گفتند : بعد از موسی و عیسی،  
 موافق کتب نباید نبی مستقلّ که ناسخ شریعت باشد  
 مبعوث شود. باید شخصی بیاید که مکمل شریعت قبل باشد.  
 این آیه مبارکه که مشعر بر جمیع مطالب الهیه و مدلّ بر  
 عدم انقطاع فیوضات رحمانیه است نازل شد : « وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ  
 يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى  
 إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ  
 مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ. <sup>۳</sup> و به تحقیق آمد شما را یوسف از

۲- سوره صافات، آیه ۳۶

۱- سوره عنکبوت، آیه ۲۳

۳- سوره غافر (مؤمن)، آیه ۳۴

پیش با بینه ها ، پس پیوسته بودید در شك از آنچه آمد شما را به آن ، تا چون هلاك شد گفتید مبعوث نمی گرداند خدا بعد از او رسولی را ، همچنین اضلال می کند خدا کسی را که اوست اسراف کننده و شك آورنده به پروردگار خود . پس ، از این آیه ادراك فرمائید و یقین کنید که در هر عصر امم آن عهد به آیه ای از کتاب تمسك جسته از این گونه حرف های مزخرف می گفتند که دیگر نبی نباید در ابداع بیاید . مثل آنکه آیه ، انجیل را که مذکور شده ، علمای آن استدلال به آن نمودند که هرگز حکم انجیل مرتفع نمی شود و پیغمبری مستقل مبعوث نگردد الا برای اثبات شریعت انجیل . و اکثری از ملل مبتلا به این مرض روحی شده اند . چنانچه اهل فرقان را <sup>۲۳۷</sup> می بینی که چگونه به مثل ام قبل به ذکر خاتم النبیین محتجب گشته اند ، با اینکه خود مقررند بر اینکه « مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرّٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ . »<sup>۱</sup> بعد که راسخ در علوم و امها و نفسها و ذاتها و جوهرها بیان می فرماید که قدری مخالف هوای ایشان واقع می شود این است که می شنوی که چه می گویند و چه می کنند . و نیست اینها مگر از رؤسای ناس در دین یعنی آنهایی که الهی بجز هوی اخذ نکرده اند و بغیر ذهب مذهبی نیافته اند و به حجابات علم محتجب گشته اند و به

۱- سوره آل عمران ، آیه ۷



ضلالت آن گمراه شده‌اند. چنانچه به تصریح تمام ربّ الانام می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ.»<sup>۱</sup> یعنی آیا دیدی آن غافل را که گرفت خدای خود خواهش‌های نفس خود را و اضلال کرد خدا او را بر علمی، و مهر نهاد بر گوش و دلش و گردانید بر چشمش پرده، پس که هدایت می‌کند او را از بعد خدا؟ آیا پند نمی‌گیرید؟ در معنی «وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ»،<sup>۲</sup> اگرچه در ظاهر آن است که ذکر شده ولیکن نزد این فانی، مقصود از آیه علمای عصراند که اعراض از جمال حق نمودند و به علوم خود که از نفس و هوی ناشی گشته متمسک شده بر نبأ الهی و امر او احتجاج می‌نمودند. «قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ.»<sup>۳</sup> و همچنین می‌فرماید: «وَ إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرَىٰ.»<sup>۴</sup> و الحقّ يقول: و چون خوانده شود بر ایشان، یعنی بر آن کفره، فجره، آیات قدسیّه، احدیّه، گویند آن مشرکان از حقّ بی‌خبران، نیست این رسول پروردگار مگر مردی که می‌خواهد منع کند شما را از آنچه که می‌پرستیدند آن را پدرهای شما و دیگر گفتند

۱ و ۲ - سوره جاثیه، آیه ۲۳ - سوره ص، آیه ۶۷-۶۸

۳ - سوره سبأ، آیه ۴۳

۴ - سوره سبأ، آیه ۴۳

نیست این مگر کذبی افترا کرده شده. بشنوید ندای قدس ۲۳۹  
 الهی و نوای خوش صمدانی را که چگونه در تلویح، انذار  
 فرموده مکذبین آیات را و بیزارى جسته منکرین کلمات  
 قدسیه را. و بعد ناس را ملاحظه فرمائید از کوثر قرب و  
 اعراض و استکبار آن محرومان را بر آن جمال قدس. با اینکه  
 آن جوهر لطف و کرم، هیاکل عدم را به عرصه، قدم هدایت  
 می فرمود و آن فقیران حقیقی را به شریعه، قدسیه، غنا دلالت  
 می نمود مع ذلك بعضی می گفتند این مردی است افتراکننده بر  
 پروردگار عالمیان و بعضی می گفتند این منع کننده است ناس را  
 از شریعه، دین و ایمان و برخی نسبت جنون می دادند و امثال  
 ذلك. چنانچه الیوم مشاهده می کنید چه سخن های لغو که به ۲۴۰  
 آن جوهر بقا گفته اند و چه نسبت ها و خطاها که به آن منبع و  
 معدن عصمت داده اند. با اینکه در کتاب الهی و لوح قدس  
 صمدانی در جمیع اوراق و کلمات، انذار فرموده مکذبین و  
 معرضین آیات منزله را و بشارت فرموده مقبلین آن را، با  
 وجود این چقدر اعتراضات که بر آیات منزله از سماوات  
 قدسیه، بدعیه نموده اند. و حال آنکه چشم امکان چنین فضلی  
 ندیده و قوه، سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات به  
 مثابه، غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری و نازل  
 شود. چه که انبیای اولو العزم که عظمت قدر و رفعت

مقامشان چون شمس واضح و لائح است مفتخر شدند هر کدام به کتابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات آن احصا گشته و از این غمام رحمت رحمانی این قدر نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده. چنانچه بیست مجلد الآن به دست می‌آید و چه مقدار که هنوز به دست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده و به دست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده‌اند. ای برادر، باید چشم گشود و تفکر نمود و ۲۴۱ ملتجی به مظاهر الهیه شد که شاید از مواعظ واضح، کتاب پند گیریم و از نصائح مذکوره در الواح متنبه شویم، اعتراض بر منزل آیات نکنیم، امرش را به جان تسلیم کنیم و حکمش را به تمام جان و روان قبول نمائیم و مدعن شویم که شاید در فضای رحمت وارد شویم و در شاطیء فضل مسکن یابیم. و إِنَّهُ بِعِبَادِهِ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ. و همچنین می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَ أَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ.»<sup>۱</sup> چقدر واضح است مقصود در این آیه و چه مبرهن است حجیت آیات منزله. و این آیه در وقتی نازل شد که کفار به اسلام اذیت می‌نمودند و نسبت کفر می‌دادند چنانچه نسبت می‌دادند به اصحاب آن حضرت که به خدا کافر شده‌اید و به ساحری کذاب مؤمن و موقن

گشته‌اید. و در صدر اسلام که هنوز امر بر حسب ظاهر قوت نداشت در هر مقام و مکان که دوستان آن حضرت را ملاقات می‌نمودند نهایت اذیت و زجر و رجم و سبّ بر آن مقبلین اِلی اللّٰه معمول می‌داشتند. در این وقت این آیه مبارکه از سماء احدیه نازل شد به برهانی واضح و دلیلی لائح. و تعلیم فرمود اصحاب آن حضرت را که بگوئید به کافران و مشرکان که آیا اذیت می‌کنید ما را و ستم می‌نمائید و عملی از ما صادر نشد مگر آنکه ایمان آوردیم به خدا و به آیاتی که نازل شد بر ما از لسان محمد، و همچنین آیاتی که نازل شد بر انبیای او از قبل که مقصود این است تقصیری نداریم مگر آنکه آیات جدیده، بدیعه، الهیه را که بر محمد نازل شد و آیات قدیمه که بر انبیای قبل نازل شد جمیع را من عند اللّٰه دانستیم و تصدیق و اذعان نمودیم. و این دلیلی است که سلطان احدیه تعلیم فرموده عباد خود را. مع ذلك آیا جائز است این آیات بدیعه ۲۴۳ که احاطه فرمود شرق و غرب را، از آن معرض شوند و خود را از اهل ایمان دانند؟ و یا آنکه مؤمن شوند منزل آیات را؟ به این استدلال که خود فرموده مقرّین را از اهل ایمان محسوب نفرماید؟ حاشا ثم حاشا که مقبلین و مقرّین آیات احدیه را از ابواب رحمت خود براند و متمسکین به حجّت مثبتّه را تهدید فرماید. اِذْ اِنَّهُ مُثَبِّتُ الْحَقِّ بِآيَاتِهِ وَ مُحَقِّقُ الْأَمْرِ بِكَلِمَاتِهِ وَ

إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْمُهِمِّنُ الْقَدِيرُ. و همچنین می فرماید : « وَ لَوْ  
 نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ  
 كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ. »<sup>۱</sup> و اکثری آیات فرقانیه مدلّ و  
 مشعر بر این مطلب است و این بنده اختصار نمودم به این  
 آیات مذکوره. و حال ملاحظه فرمائید که در جمیع کتاب جز  
 آیات را که حجّت قرار فرموده برای معرفت مظاهر جمال  
 خود، دیگر امری ذکر شده تا به آن متمسک شوند و اعتراض  
 نمایند؟ بلکه در همه موارد بر منکرین آیات و استهزاء کننده،  
 آن وعده نار فرموده اند چنانچه معلوم شد. حال اگر کسی  
 بیاید به کرورها از آیات و خطب و صحائف و مناجات بی  
 آنکه به تعلیم اخذ نموده باشد، آیا به چه دلیل می توان اعتراض  
 نمود و از این فیض اکبر محروم شد؟ و جواب چه خواهند  
 گفت بعد از خروج روح از جسد ظلمانی؟ آیا متمسک  
 می شوند که به فلان حدیث تمسک جستیم و چون معنی آن را  
 به ظاهر نیافتیم لهذا بر مظاهر امر اعتراض نمودیم و از شرائع  
 حق دور گشتیم؟ آیا نشنیده اید که از جمله علت اینکه بعضی  
 از انبیاء اولو العزم بودند نزول کتاب بود بر آنها؟ و این  
 مسلم است، با وجود این چگونه جائز است که بر صاحب  
 کتب که چندین مجلّات از او ظاهر شده به حرف های فلان

۱- سوره انعام، آیه ۷

مرد که از روی جهل بعضی کلمات برای القای شبهه در قلوب جمع نموده و شیطان عصر شده برای اغفال عباد و اضلال من فی البلاد، پیروی نمایند و از خورشید فیض الهی بی بهره گردند؟ و از همه، این مراتب گذشته، آیا از این نفس قدسی و نفس رحمانی احتراز جویند و ادبار نمایند نمی دانم به که تمسک جویند و به کدام وجه اقبال کنند؟ بلی، «و لِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّئُهَا.»<sup>۱</sup> فَقَدْ هَدَيْنَاكَ السَّبِيلِينَ فِي هَذَيْنِ الْمُنْهَجِينَ، ثُمَّ امْشِرْ عَلٰی مَا تَخْتَارُ لِنَفْسِكَ. وَ هَذَا قَوْلُ الْحَقِّ وَ مَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ. و از جمله، ادله بر اثبات این امر آنکه در هر عهد و عصر که غیب هویّه در هیکل بشریّه ظاهر می شد بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه به دنیا و جهتی نداشته اند به ضیاء شمس نبوت مستضی، و به انوار قمر هدایت مهتدی می شدند و به لقاء الله فائز می گشتند. لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء می نمودند. چنانچه از لسان آن گمراهان می فرماید: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا نَرَاكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِأَدَى الرَّأْيِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ.»<sup>۲</sup> اعتراض می نمودند و به آن مظاهر قدسیه می گفتند که متابعت شما نکرده مگر ارادل ما که اعتنائی به شأن آنها نیست و

۲۴۶

۲- سوره، هود، آیه، ۲۷

۱- سوره، بقره، آیه ۱۴۸

مقصودشان این بوده که علماء و اغنیاء و معارف قوم به شما  
 ایمان نیاوردند و به این دلیل و امثال آن، استدلال بر بطلان  
 من له الحق می نمودند. و اما در این ظهور اظهر و سلطنت ۲۴۷  
 عظمی جمعی از علمای راشدین و فضیای کاملین و فقهای  
 بالغین از کأس قرب و وصال مرزوق شدند و به عنایت عظمی  
 فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند.  
 بعضی از اسامی آنها ذکر می شود که شاید سبب استقامت  
 انفس مضطربه و نفوس غیر مطمئنه شود. از آن جمله جناب ۲۴۸  
 ملا حسین است که محل اشراق شمس ظهور شدند. لَوْلَاهُ مَا  
 اسْتَوَى اللَّهُ عَلَى عَرْشِ رَحْمَانِيَّتِهِ وَ مَا اسْتَقَرَّ عَلَى كُرْسِيِّ  
 صَمْدَانِيَّتِهِ. و جناب آقا سید یحیی که وحید عصر و فرید زمان  
 خود بودند و ملا محمد علی زنجانی و ملا علی بسطامی و ملا  
 سعید بارفروشی و ملا نعمه الله مازندرانی و ملا یوسف  
 اردبیلی و ملا مهدی خوئی و آقا سید حسین ترشیزی و ملا  
 مهدی کندی و برادر او ملا باقر و ملا عبد الخالق یزدی و  
 ملا علی برقانی و امثال آنها که قریب چهار صد نفر بودند که  
 اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده. همه، اینها ۲۴۹  
 مهتدی و مقرر و مدعن گشتند برای آن شمس ظهور به قسمی  
 که اکثری از مال و عیال گذشتند و به رضای ذی الجلال  
 پیوستند. و از سر جان برای جانان برخاستند و انفاق نمودند

به جمیع آنچه مرزوق گشته بودند. به قسمی که سینه هاشان  
 محلّ تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان مشرکین.  
 چنانچه ارضی نماند مگر آنکه از دم این ارواح مجردّه آشامید  
 و سیفی نماند مگر آنکه به گردن هاشان ممسوح گشت. و دلیل  
 بر صدق قولشان فعلشان بس. آیا شهادت این نفوس قدسیّه  
 که به این طریق جان در راه دوست دادند که همه، عالم از  
 ایثار دل و جانشان متحیر گشتند کفایت نمی کند برای این  
 عبادی که هستند، و انکار بعضی عباد که دین را به درهمی  
 دادند و بقا را به فنا تبدیل نمودند و کوثر قرب را به  
 چشمه های شور معاوضه کردند و بجز اخذ اموال ناس مرادی  
 نجویند؟ چنانچه مشاهده می شود که کلّ به زخارف دنیا  
 مشغول شده اند و از ربّ اعلیٰ دور مانده. حال انصاف دهید  
 ۲۵۰ که شهادت اینها مقبول و مسموع است که قولشان و فعلشان  
 موافق و ظاهرشان و باطنشان مطابق به نحوی که تاهتِ  
 الْعُقُولُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَ تَحْيَرَتِ النُّفُوسُ فِي اصْطِبَارِهِمْ وَ بِمَا  
 حَمَلَتْ أَجْسَادُهُمْ و یا شهادت این معرضین که بجز هوای نفس  
 نفسی برنیارند و از قفس ظنونات باطله نجاتی نیافته اند؟ و در  
 یوم سر از فراش برندارند مگر چون خفّاش ظلمانی در طلب  
 دنیای فانیه کوشند و در لیل راحت نشوند مگر در تدبیرات  
 امورات دانیه کوشند. به تدبیر نفسانی مشغول گشته و از



تقدیر الهی غافل شده اند. روز به جان در تلاش معاشند و شب در تزیین اسباب فراش. آیا در هیچ شرع و ملتی جایز است که به اعراض این نفوس محدوده متمسک شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم و رسم و ننگ و نام در رضای حق گذشته اند اغفال نمایند؟ آیا نبود که از قبل امر سید الشهداء را اعظم امور و اکبر دلیل بر حقیقت آن حضرت می شمردند و می گفتند در عالم چنین امری اتفاق نیفتاد و حقی به این استقامت و ظهور ظاهر نشد؟ با اینکه امر آن حضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد نیافت ولیکن این انوار مقدسه هیجده سنه می گذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید. و به چه عشق و حبّ و محبت و ذوق که جان رایگان در سبیل سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است. با وجود این چگونه این امر را سهل شمردند؟ آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شده و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود؟ و آیا اینها طالب عزّت و مکنت و ثروت بودند؟ و آیا مقصودی جز رضای حق داشتند؟ و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است که دعوی حق نماید؟ قسم به خدا که همین فعلشان برای جمیع من علی الارض حجّت کافی و دلیل وافی است لو کان

النَّاسُ فِي أَسْرَارِ الْأَمْرِ يَتَفَكَّرُونَ. « وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ  
 ۲۵۲ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. »<sup>۱</sup> و از همه گذشته، علامت صدق و کذب در  
 کتاب معلوم و مقرر شده. باید ادعا و دعاوی کلّ عباد به این  
 محک الهی زده شود تا صادق را از کاذب تمیز دهد. این است  
 که می‌فرماید: « قَتَمَنُوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. »<sup>۲</sup> حال  
 ملاحظه فرمائید با این شهادی صادق که نصّ کتاب شاهد بر  
 صدق قول ایشان است، چنانچه دیده‌اید که همه جان و مال و  
 زن و فرزند و کلّ ما یملک را انفاق نموده‌اند و به اعلیٰ غرف  
 رضوان عروج فرمودند، شهادت این طلعات عالیّه و انفس  
 منقطعه بر تصدیق این امر عالی متعالی مقبول نیست و  
 شهادت این گروه که برای ذهب از مذهب گذشته‌اند و برای  
 جلوس بر صدر از اولّ ما صدر احتراز جسته‌اند بر بطلان این  
 نور لائح جائز و مقبول است؟ با اینکه جمیع مردم ایشان را  
 شناخته‌اند و این قدر ادراک نموده‌اند که از ذرّهای از اعتبار  
 ظاهری ملکی در سبیل دین الهی نمی‌گذرند تا چه رسد به جان  
 ۲۵۳ و مال و غیره. حال ملاحظه فرمائید که چگونه محک الهی به  
 نصّ کتاب تفصیل نمود و خالص را از غشّ تمیز داده و مع ذلك  
 هنوز شاعر نشده‌اند و در نوم غفلت به کسب دنیای فانیّه و  
 ۲۵۴ ریاست ظاهریّه مشغول شده‌اند. يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ، قَدْ مَضَى

۲- سوره بقره، آیه ۹۴

۱- سوره شعراء، آیه ۲۲۷

عَلَيْكَ أَيَّامٌ وَ اشْتَغَلْتَ فِيهَا بِمَا تَهْوَى بِهِ نَفْسُكَ مِنَ الظُّنُونِ وَ  
 الأوهام. إلی مَتَى تَكُونُ رَاقِدًا عَلٰی بَسَاطِكَ؟ فَارْفَعْ رَأْسَكَ عَنِ  
 النَّوْمِ، فَإِنَّ الشَّمْسَ قَدْ ارْتَفَعَتْ فِي وَسْطِ الزَّوَالِ، لَعَلَّ تُشْرِقُ  
 عَلَيْكَ بِأَنْوَارِ الْجَمَالِ. وَالسَّلَامِ. ولكن معلوم باشد که این ۲۵۵  
 علما و فقها که مذکور شد هیچ یک ریاست ظاهره نداشته‌اند  
 چه که محال است علمای مقتدر معروف عصر که بر صدر  
 حکم جالسند و بر سریر امر ساکن، تابع حق شوند إِلَّا مَنْ  
 شَاءَ رَبُّكَ. چنین امری در عالم ظهور ننمود مگر قلیلی «وَ قَلِيلٌ  
 مِنْ عِبَادِي الشَّاكِرُونَ.»<sup>۱</sup> چنانچه در این عهد احدی از علمای  
 مشهور که زمام ناس در قبضه، حکم ایشان بود اقبال  
 نجستند. بلکه به تمام بغض و انکار در دفع کوشیدند به قسمی  
 که هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده. و ربّ اعلیٰ، ۲۵۶  
 روح ما سواه فداه، بخصوص به جمیع علمای هر بلدی توقیعی  
 صادر فرموده‌اند و مراتب اعراض و اغماض هر کدام را در  
 توقیع او به تفصیل ذکر فرموده‌اند «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي  
 الْأَبْصَارِ.»<sup>۲</sup> و مقصود از آن ذکر، آن بود که مبادا اهل بیان  
 در ظهور مستغاث فی القيامة الأخری اعتراض نمایند که در  
 ظهور بیان جمعی از علماء موقن گشته‌اند و چرا در این ظهور  
 نشد و نعوذ بالله متمسک به این گونه مزخرفات شوند و از

۲- سوره، حشر، آیه ۲

۱- سوره، سبأ، آیه ۱۳

جمال الهی محروم گردند. بلی، این علماء که مذکور شد  
 اکثری معروف نبودند و به فضل الله از ریاست ظاهره و  
 زخارف فانیه جمیع مقدّس و منزّه بوده‌اند. ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ،  
 ۲۵۷ یُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ. و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین  
 دلائل مُشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی  
 که با اینکه در سنّ شباب بودند و امری که مخالف کلّ اهل  
 ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان  
 و رعیت بود با وجود این قیام بر آن امر فرمود چنانچه کلّ  
 استماع نمودند و از هیچ کس و هیچ نفس خوف ننمودند و  
 اعتنا نفرمودند. آیا می‌شود این، به غیر امر الهی و مشیت  
 مثبتّه، ربّانی؟ قسم به خدا که اگر کسی فکر و خیال چنین  
 امری نماید فی الفور هلاک شود. و اگر قلب‌های عالم را در  
 قلبش جا دهی باز جسارت بر چنین امر مهمّ ننماید مگر به  
 اذن الهی باشد و قلبش متصل به فیوضات رحمانی و نفسش  
 مطمئن به عنایات ربّانی. آیا این را به چه حمل می‌کنند؟ آیا  
 به جنون نسبت می‌دهند چنانچه به انبیای قبل دادند و یا  
 می‌گویند برای ریاست ظاهره و جمع زخارف دنیای فانیه این  
 ۲۵۸ امور را متعرض شده‌اند؟ سبحان الله، در اوّل از کتب خود که  
 آن را قیوم اسماء نامیده و اوّل و اعظم و اکبر جمیع کتب  
 است اخبار از شهادت خود می‌دهند و در مقامی این آیه را

ذکر فرموده‌اند: «یا بقیة الله، قد فدیْتُ بِکَلِّی لَکَ وَ رَضِیْتُ السَّبَّ فِی سَبِیْلِکَ وَ مَا تَمَنَّیْتُ إِلَّا الْقَتْلَ فِی مَحَبَّتِکَ وَ کَفَى بِاللَّهِ الْعَلِیُّ مُعْتَصِماً قَدِیماً.» و همچنین در تفسیر هاء تمنای شهادت

خود را نموده‌اند: «کَأَنِّی سَمِعْتُ مُنَادِیاً یُنَادِی فِی سِرِّی إِفْدِ أَحَبَّ الْأَشْیَاءِ إِلَیْکَ فِی سَبِیْلِ اللَّهِ کَمَا فَدَى الْحُسَیْنَ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی سَبِیْلِی وَ لَوْ لَا کُنْتُ نَاطِرًا بِذَلِکَ السَّرِّ الْوَاقِعِ فَوَ الَّذِی نَفْسِی بَیْدِهِ لَوْ اجْتَمَعُوا مُلُوکُ الْأَرْضِ لَنْ یَقْدِرُوا أَنْ یَأْخُذُوا مِنِّی حَرْفًا فَکَیْفَ الْعَبِیدُ الَّذِینَ لَیْسَ لَهُمْ شَأْنٌ بِذَلِکَ وَ إِنَّهُمْ مَطْرُودُونَ»،  
 ۲۶۰. «سَبِیْلِ اللَّهِ.» آیا صاحب این بیان را می‌توان نسبت داد که در

غیر صراط الهی مشی می‌نماید و یا به غیر رضای او امری طلب نموده؟ در همین آیه نسیم انقطاعی مکنون شده که اگر بوزد جمیع هیاکل وجود جان را انفاق نمایند و از روان درگذرند. حال ملاحظه نمائید که چقدر ناس نسناس اند و به غایت حق ناسپاس که چشم از جمیع اینها پوشیده اند و به عقب مرداری چند که از بطنشان افغان مال مسلمانان می‌آید می‌دوند. و با وجود این چه نسبت‌های غیر لائقه که به مطالع قدسیه می‌دهند. کَذَلِکَ نَذَکُرُ لَکَ مَا اِکْتَسَبَتْ اَیْدِی الَّذِینَ هُمْ کَفَرُوا وَ اَعْرَضُوا عَنِ لِقَاءِ اللَّهِ فِی یَوْمِ الْقِیَامَةِ وَ عَذَّبَهُمُ اللَّهُ بِنَارِ شَرِکِهِمْ وَ اَعَدَّ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ عَذَاباً تَحْتَرِقُ بِهِ اَجْسَادُهُمْ وَ

۲۶۱ ارواحهم ذلك بأنهم قالوا إن الله لم يكن قادراً على شيءٍ و  
 كانت يده عن الفضل مغلولة. و استقامت بر امر حجتی است  
 بزرگ و برهانی است عظیم. چنانچه خاتم انبیاء فرمودند :  
 « شَيَّبْتَنِي الْآيَاتِينَ » یعنی پیر نمود مرا دو آیه که هر دو مشعر  
 بر استقامت بر امر الهی است. چنانچه می فرماید : « فَاسْتَقِمِ  
 ۲۶۲ کما أمرت. »<sup>۱</sup> حال ملاحظه فرمائید که این سدره، رضوان  
 سبحانی در اول جوانی چگونه تبلیغ امر الله فرمود و چقدر  
 استقامت از آن جمال احدیت ظاهر شد که جمیع من علی  
 الارض بر منعش اقدام نمودند حاصلی نبخشید. آنچه ایذاء بر  
 آن سدره، طوبی<sup>۲</sup> وارد می آوردند شوقش بیشتر و نار حبش  
 مشتعل تر می شد. چنانچه این فقرات واضح است و احدی  
 انکار ندارد. تا آنکه بالاخره جان را درباخت و به رفیق اعلی  
 شتافت. و از جمله، دلائل ظهور، غلبه و قدرت و احاطه که  
 ۲۶۳ بنفسه از آن مظهر وجود و مظهر معبود در اکناف و اقطار  
 عالم ظاهر شد. چنانچه آن جمال ازلی در شیراز در سنه  
 ستین ظاهر شدند و کشف غطا فرمودند. مع ذلك به اندک  
 زمانی آثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار از آن جوهر  
 الجواهر و بحر البحور در جمیع بلاد ظاهر شد. به قسمی که  
 از هر بلدی آثار و اشارات و دلالات و علامات آن شمس

۱- سوره هود، آیه ۱۱۲

لاهوتی هویدا گشت. و چه مقدار قلوب صافیه، رقیقه که از آن  
 شمس ازلیه حکایت نمودند و چقدر رشحات علمی از آن بحر  
 علم لدنی که احاطه نمود جمیع ممکنات را، با اینکه در هر بلد  
 و مدینه جمیع علما و اعزه بر منع و ردّ ایشان برخاستند و  
 کمر غلّ و حسد و ظلم بر دفعشان بستند. و چه نفوس  
 قدسیه را که جواهر عدل بودند به نسبت ظلم کشتند و چه  
 هیاکل روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر بود به  
 بدترین عذاب هلاک نمودند. مع کلّ ذلك هر يك از آن  
 وجودات تا دم مرگ به ذکر الله مشغول بودند و در هوای  
 تسلیم و رضا طائر. و به قسمی این وجودات را تقلیب نمودند  
 و تصرف فرمودند که بجز اراده اش مرادی نجستند و بجز  
 امرش امری نگزیدند، رضا به رضایش دادند و دل به خیالش  
 بستند. ۲۶۴ حال قدری تفکر نمائید، آیا چنین تصرف و احاطه از  
 احدی در امکان ظاهر شده؟ و جمیع این قلوب منزّه و نفوس  
 مقدّسه به کمال رضا در موارد قضا شتافتند و در مواقع  
 شکایت، جز شکر از ایشان ظاهر نه و در موطن بلا، جز  
 رضا از ایشان مشهود نه. و این رتبه هم معلوم است که کلّ  
 اهل ارض چه مقدار غلّ و بغض و عداوت به این اصحاب  
 داشتند. چنانچه اذیت و ایذای آن طلعات قدسی معنوی را  
 علت فوز و رستگاری و سبب فلاح و نجات ابدی می دانستند.

آیا هرگز در هیچ تاریخی از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در  
 بلاد واقع شد و آیا چنین ضوضائی در میان عباد ظاهر گشت؟  
 و با این همه ایذاء و اذیت، محلّ لعن جمیع ناس شدند و  
 محلّ ملامت جمیع عباد. و گویا صبر در عالم کون از  
 اصطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود  
 گشت. باری، در جمیع این وقایع حادثه و حکایات وارده  
 ۲۶۵ تفکر فرمائید تا بر عظمت امر و بزرگی آن مطلع گردید تا به  
 عنایت رحمان، روح اطمینان در وجود دمیده شود و بر  
 سریر ایقان مستریح و جالس شوید. خدای واحد شاهد است  
 که اگر فی الجمله تفکر نمائید علاوه بر همه، این مطالب مقررّه  
 و دلائل مذکوره، همین ردّ و سبّ و لعن اهل ارض بر این  
 فوارس میدان تسلیم و انقطاع اعظم دلیل و اکبر حجّت بر  
 حقیقت ایشان است. و در هر آن که تفکر در اعتراضات  
 جمیع مردم از علماء و فضلاء و جهّال فرمائی در این امر  
 محکم تر و راسخ تر و ثابت تر می‌شوی. زیرا که جمیع آنچه  
 واقع شده، از قبل معادن علم لدنی و مواقع احکام ازلی خبر  
 داده‌اند. اگرچه این بنده اراده، ذکر احادیث قبل را نداشتم  
 ۲۶۶ ولیکن نظر به محبّت آن جناب چند روایتی که مناسب این  
 مقام است ذکر می‌نمایم. با اینکه فی الحقیقه احتیاج نیست زیرا  
 که آنچه ذکر شده جمیع ارض و من علیها را کافی است. و فی



الحقیقه جمیع کتب و اسرار آن در این مختصر ذکر شده به  
 قسمی که اگر کسی قدری تأمل نماید جمیع اسرار کلمات الهی  
 و امور ظاهره از آن سلطان حقیقی را از آنچه ذکر شده ادراک  
 می نماید. ولیکن چون همه ناس بر یک شأن و یک مقام  
 نیستند لهذا چند حدیثی ذکر می نمایم تا سبب استقامت انفس  
 متزلزله شود و اطمینان عقول مضطربه گردد و همچنین حجت  
 الهی بر اعالی و ادانی عباد تام و کامل گردد. از جمله ۲۶۷  
 احادیث این است که می فرماید: «إِذَا ظَهَرَتْ رَايَةُ الْحَقِّ لَعَنَهَا  
 أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ.» حال باید قدری از صهبای انقطاع  
 نوشید و بر رفر امتناع مقرر گزید و «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ  
 عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً» را منظور داشت که آخر سبب این امر  
 شنیع چه می شود که جمیع مردم با اظهار حب و طلب حق،  
 بعد از ظهور، اهل حق را لعن نمایند، چنانچه مستفاد از حدیث  
 می شود. و این واضح است که سبب، نسخ قواعد و رسوم و  
 عادات و آداب است که همه ناس به آن محدود گشته اند.  
 و الا اگر جمال رحمان بر همان رسوم و آداب حرکت نماید و  
 تصدیق کند مردم را در آنچه به آن مشغولند دیگر چرا این  
 همه اختلاف و فساد در ملک ظاهر می شود. و مصدق و مثبت  
 این حدیث شریف، قوله تعالی: «يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ  
 نَكُرٍ.»<sup>۱</sup> باری، چون منادی احدیه از ورای حجابات قدسیه مردم ۲۶۸

۱- سوره قمر، آیه ۶

را به انقطاع تمام می‌خواند از آنچه که در دست دارند، و این  
 ندای الهی چون مخالف هوی است لهذا این همه افتتان و  
 امتحان رو می‌دهد. و حال مردم را ملاحظه نما که هیچ ذکر  
 این احادیث محکمه را که جمیع ظاهر شده نمی‌نمایند و لکن آن  
 احادیثی که صحت و سقم آن معلوم نیست تمسک به آنها  
 جسته‌اند که چرا ظاهر نشد. و حال آنکه آنچه را هم که تعقل  
 ننموده‌اند ظاهر شد و باهر گشت. و آثار و علامات حق به  
 مثل شمس در وسط سماء لائح، مع ذلك عباد در تیه جهل و  
 نادانی سرگردان مانده‌اند. با اینکه چقدر از آیات فرقانیه و  
 روایات محققه که جمیع دالّ است بر شرع و حکم جدید و  
 امر بدیع، باز منتظرند که طلعت موعود بر شریعت فرقان  
 حکم فرماید چنانچه یهود و نصاری همین حرف را می‌گویند.  
 ۲۶۹ و از جمله کلمات مدله بر شرع جدید و امر بدیع فقرات  
 دعای ندبه است که می‌فرماید: «أَيْنَ الْمُدَّخِرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ  
 وَالسُّنَنِ وَ أَيْنَ الْمُتَخَيِّرُ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَ الشَّرِيعَةِ.» و در زیارت  
 می‌فرماید: «السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ.» «سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ  
 ۲۷۰ عَنِ سِيرَةِ الْمَهْدِيِّ كَيْفَ سِيرَتِهِ قَالَ يَصْنَعُ مَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ وَ  
 يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ كَمَا هَدَمَ رَسُولُ اللَّهِ أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ.» حال  
 ملاحظه فرمائید که با وجود امثال این روایات چه استدلال‌ها  
 بر عدم تغییر احکام می‌نمایند با اینکه مقصود از هر ظهور،

ظهور تغییر و تبدیل است در ارکان عالم سرّاً و جهرّاً، ظاهراً و باطناً، چه اگر به هیچ وجه امورات ارض تغییر نیابد ظهور مظاهر کلیّه لغو خواهد بود و با اینکه در «عوالم» که از کتب مشهوره، معتبره است می‌فرماید: «يُظْهَرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيٌّ ذُو كِتَابٍ وَ أَحْكَامٍ جَدِيدٍ» إلی ان قال «وَ أَكْثَرُ أَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءُ.» و در مقامی دیگر از صادق بن محمد ذکر می‌نماید که فرمودند: «وَ لَقَدْ يَظْهَرُ صَبِيٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ يَأْمُرُ النَّاسَ بِبَيْعَتِهِ وَ هُوَ ذُو كِتَابٍ جَدِيدٍ، يُبَايِعُ النَّاسَ بِكِتَابٍ جَدِيدٍ، عَلَيَّ الْعَرَبِ شَدِيدٌ. فَإِنْ سَمِعْتُمْ مِنْهُ شَيْئاً فَاسْرِعُوا إِلَيْهِ.» خوب وصیت ائمه، دین و سُرُج یقین را عمل نمودند. با اینکه می‌فرماید: اگر شنیدید که جوانی از بنی هاشم ظاهر شد و می‌خواند مردم را به کتاب جدید الهی و احکام بدیع ربّانی بشتابید بسوی او، مع ذلك جميع حکم کفر و خروج از ایمان به آن سیّد امکان دادند و نرفتند بسوی آن نور هاشمی و ظهور سبحانی مگر با شمشیرهای کشیده و قلب های پرکینه. و دیگر ملاحظه، عداوت علما نمائید که به چه صریحی در کتب مذکور است. با وجود همه، این احادیث ظاهره، مدّله و اشارات واضحه، محقّقه، جمیع ناس از جوهر صافی معرفت و بیان معرض شده‌اند و به مظاهر ضلالت و طغیان اقبال نموده‌اند و با این روایات وارده و کلمات نازله می‌گویند آنچه

نفسشان به آن مایل است. و اگر جوهر حق بیانی بفرماید که  
 مخالف نفس و هوای این گروه واقع شود فی الفور تکفیر نمایند  
 و می‌گویند: این مخالف قول ائمه دین و انوار مبین است و  
 در شرع متین چنین امری و حکمی صادر نشده. چنانچه الیوم  
 امثال این سخن‌های بی‌فائده از این هیاکل فانیه ظاهر شده و  
 می‌شود. حال این روایت را ملاحظه نمائید که چگونه از قبل  
 ۲۷۱ جمیع امورات را اخبار فرموده‌اند. در «اربعین» ذکر فرموده:  
 «يَظْهَرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيٌّ ذُو أَحْكَامٍ جَدِيدٍ فَيَدْعُو النَّاسَ وَ لَمْ  
 يُجِبْهُ أَحَدٌ وَ أَكْثَرُ أَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءُ فَإِذَا حَكَّمَ بِشَيْءٍ لَمْ يُطِيعُوهُ  
 فَيَقُولُونَ هَذَا خِلَافُ مَا عِنْدَنَا مِنْ أَيْمَةِ الدِّينِ» إلى آخر  
 الحدیث. چنانچه الیوم جمیع همین کلمات را اعاده می‌نمایند و  
 شاعر بر این نشده که آن حضرت بر عرش یَفْعَلُ مَا يَشَاءُ  
 ۲۷۲ جالسند و بر کرسی یَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ساکن. و هیچ ادراکی  
 سبقت نیابد بر کیفیت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه ننماید  
 بر کمیت امر او. و جمیع قول‌ها به تصدیق او منوط است و  
 تمام امور به امر او محتاج. و ماسوای او به امر او مخلوق‌اند  
 و به حکم او موجود. و اوست مظهر اسرار الهی و مبین  
 حکمت‌های غیب صمدانی. چنانچه در «بحار الانوار» و  
 «عوالم» و در «ینبوع» از صادق بن محمد وارد شده که  
 فرمود: «الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَ عِشْرُونَ حَرْفًا. فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ

الرُّسُلُ حَرْفَانِ وَ لَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ . فإِذَا  
 قَامَ قَائِمُنَا أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا .» حال ملاحظه  
 فرمائید که علم را بیست و هفت حرف معین فرموده و جمیع  
 انبیاء از آدمِ اِلی خاتمِ دو حرف آن را بیان فرموده‌اند و بر این  
 دو حرف مبعوث شده‌اند و می‌فرماید : قائم ظاهر می‌فرماید  
 جمیع این بیست و پنج حرف را . از این بیان قدر و رتبه آن  
 حضرت را ملاحظه فرما که قدرش اعظم از کلّ انبیاء و امرش  
 اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کلّ اولیاست . و امری را که  
 انبیاء و اولیاء و اصفیاء به آن اطلاع نیافته و یا به امر مبرم  
 الهی اظهار نداشته ، این همج رعاع به عقول و علوم و ادراک  
 ناقص خود میزان می‌کنند ، اگر مطابق نیاید ردّ می‌نمایند . « أَمْ  
 تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمَا إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ  
 هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا .»<sup>۱</sup> آیا این حدیث مذکور را بر چه حمل  
 می‌نمایند که صریح بر ظهور مطالب غیبیه و امورات بدیعه  
 جدیده است در ایام آن حضرت؟ و این امورات بدیعه سبب  
 اختلاف ناس می‌شود به قسمی که جمیع علماء و فقهاء حکم  
 بر قتل آن حضرت و اصحاب او کنند و همه اهل ارض بر  
 مخالفت قیام نمایند . چنانچه در « کافی » در حدیث جابر در  
 « لوح فاطمه » در وصف قائم می‌فرماید : « عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ

۱- سوره فرقان، آیه ۴۴

بهاء عیسیٰ و صبرِ ایوبَ فیدلِ اولیاؤه فی زمانه و تتهادی  
 رؤسهم کما تتهادی رؤسُ التُّرکِ و الدَّیلمَ فیقتلونَ و یحرقونَ و  
 یكونونَ خائفینَ مرعوبینَ و جلینَ تُصبغُ الأرضُ بدمائهم و یفشو  
 الویلُ و الرِّتَّةُ فی نِسائهم اولئکَ اولیائی حقاً. « حال ملاحظه  
 فرمائید که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر  
 شد. چنانچه در اکثر اماکن دم شریفشان ریخته شد و در هر  
 بلدی ایشان را اسیر نموده و به ولایات و شهرها گردانیدند،  
 بعضی را سوختند. و مع ذلك هیچ نفسی فکر ننمود که اگر  
 قائم موعود به شریعت و احکام قبل مبعوث و ظاهر شود  
 دیگر ذکر این احادیث برای چه شده و چرا این همه اختلاف  
 ظاهر می شود تا آنکه قتل این اصحاب را واجب دانند و اذیت  
 این ارواح مقدسه را سبب وصول به معارج قرب شمرند؟ و  
 دیگر ملاحظه فرمائید چگونه جمیع این امور وارده و افعال  
 نازله در احادیث قبل ذکر شده. چنانچه در «روضه، کافی»  
 در بیان زوراء می فرماید: «و فی رَوْضَةِ الْکَافِیِ عَنِ مُعَاوِیَةِ بْنِ  
 وَهَبٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَتَعْرِفُ الزُّورَاءَ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ،  
 یَقُولُونَ إِنَّهَا بَغْدَادُ. قَالَ لَا، ثُمَّ قَالَ: دَخَلْتُ الرَّیَّ؟ قُلْتُ: نَعَمْ.  
 قَالَ: أَتَيْتَ سُوْقَ الدَّوَابِّ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: رَأَيْتَ جَبَلَ الْأَسْوَدِ  
 عَنِ يَمِينِ الطَّرِيقِ؟ تِلْكَ الزُّورَاءُ. یُقْتَلُ فِيهَا ثَمَانُونَ رَجُلًا مِنْ  
 وُلْدِ فُلَانٍ كُلُّهُمْ یَصْلِحُ الْخِلَافَةَ. قُلْتُ: مَنْ یَقْتُلُهُمْ؟ قَالَ:

يَقْتُلُهُمْ أَوْلَادُ الْعَجَمِ.» این است حکم و امر اصحاب آن حضرت که از قبل بیان فرموده‌اند. و حال ملاحظه فرمائید که زوراء موافق این روایت ارض ری است. و این اصحاب را در آن مکان به بدترین عذاب بقتل رساندند و جمیع این وجودات قدسی را عجم شهید نموده چنانچه در حدیث مذکور است و شنیده‌اند و بر همه عالم واضح و مبرهن است. حال چرا این خراطین ارض در این احادیث که جمیع آن به مثل شمس در وسط سماء ظاهر شد تفکر نمی‌نمایند و اقبال به حق نمی‌جویند و به بعضی احادیث که معنی آن را ادراک ننموده‌اند از ظهور حق و جمال الله اعراض جسته‌اند و به سقر مقرر گزیده‌اند؟ نیست این امور مگر از اعراض فقهای عصر و علمای عهد. این است که صادق بن محمد می‌فرماید: «فُقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فُقَهَاءِ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتْ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ.» و از فقهاء و علمای بیان استدعا می‌نمایم که چنین مشی ننمایند و بر جوهر الهی و نور ربّانی و صرف ازلی و مبدأ و منتهای مظاهر غیبی در زمن مستغاث وارد نیاورند آنچه در این کور وارد شد و به عقول و ادراک و علم متمسک نشوند و به آن مظهر علوم نامتناهی ربّانی مخاصمه ننمایند. اگرچه با جمیع این وصایا، دیده می‌شود که شخصی اعور که از رؤسای قوم است در نهایت معارضه برخیزد. و همچنین در

هر بلدی بر نفی آن جمال قدسی برخیزند و اصحاب آن  
 سلطان وجود و جوهر مقصود در کوه‌ها و صحراها فرار نمایند  
 و از دست ظالمین مستور شوند و برخی توکل نمایند و با  
 کمال انقطاع جان دریازند. و گویا مشاهده می‌شود نفسی که  
 به کمال زهد و تقوی موصوف و معروف است، به قسمی که  
 جمیع ناس اطاعت او را فرض شمرند و تسلیم امرش را لازم  
 دانند، به محاربه با آن اصل شجره، الهیه قیام نماید و به  
 منتهای جهد و اجتهاد به معارضه برخیزد. این است شأن  
 ناس. باری، امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای  
 روح طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند، حق را از غیر  
 تمیز دهند و تلبیس باطل را به دیده بصیرت بشناسند.  
 اگرچه در این ایام رائج، حسدی وزیده که قسم به مربی  
 وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم، با اینکه آن  
 را اولی نه، تا حال چنین غلّ و حسد و بغضائی ظاهر نشده و  
 نخواهد شد. چنانچه جمعی که رائج، انصاف را نشنیده‌اند  
 رایات نفاق برافراخته‌اند و بر مخالفت این عبد اتفاق نموده‌اند  
 و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت تیری طیار. با  
 اینکه با احدی در امری افتخار ننمودم و به نفسی برتری  
 نجستم. مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی  
 به غایت بردبار و رایگان. با فقراء مثل فقراء بودم و با علماء



و عظماء در کمال تسلیم و رضا. مع ذلك فوالله الّذی لا إله إلا هو با آن همه ابتلاء و بأساء و ضرّاء که از اعداء و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احبّاء وارد شد معدوم صرف است و مفقود بحت. باری، چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشد طاقت این بیان نه. و این عبد در اوّل ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه، بعد اطلاع یافتم، از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابان های فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر. چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایّام که جسد راحت نیافت. و با این بلایای نازله و رزایای متواتره فوالله الّذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود. زیرا که از ضرر و نفع و صحّت و سقم نفسی اطلاع نبود. به خود مشغول بودم و از ماسوی غافل. و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیال است و تیر تقدیر او مقدّس از تدبیر. سر را از کمندش نجات نه و اراده اش را جز رضا چاره ای نه. قسم به خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه. و مقصود جز این نبود که محلّ اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرّ احدی نشوم و علّت حزن قلبی نگردم. غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور

نه. اگرچه هر نفسی محملی بست و به هوای خود خیالی نمود. باری، تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابداً تسلیم نمودم و راجع شدم. دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد. حال دو سنه می‌گذرد که اعداء در اهلاک این عبد فانی به نهایت سعی و اهتمام دارند چنانچه جمیع مطلع شده‌اند. مع ذلك نفسی از احباب نصرت ننموده و به هیچ وجه اعانتی منظور نداشته. بلکه از عوض نصر، حزن‌ها که متوالی و متواتر قولاً و فعلاً مثل غیث هاطل وارد می‌شود. و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضریم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور، در سبیل نقطه و کلمه، علیاً فدا شود و جان دربارزد. و اگر این خیال نبود فَوَالَّذِي نَطَقَ الرُّوحُ بِأَمْرِهِ، آنی در این بلد توقّف نمی‌نمودم وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً. أَخْتِمُ الْقَوْلَ بِلا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ. صاحبان هوش که از صهبای حبّ نوشیده‌اند و گامی به کام نفس برنداشته‌اند دلائل و برهان و حجّت را که جمیع مشعر بر این امر بدیع و ظهور منیع الهی است اظهر از شمس در فلک چهارم مشاهده نمایند. حال اعراض خلق را از جمال الهی و اقبالشان را به هوای نفسانی ملاحظه فرمائید. با همه، این آیات متقنه و اشارات محکمه که در ثقل اکبر که ودیعه، ربّانیّه است در بین عباد و

این احادیث واضحه که اصرح از بیان و تبیان است، از همه غافل و معرض شده‌اند و چند حدیث که به ادراک خود مطابق نیافته‌اند و معنی آن را ادراک ننموده‌اند متمسک به ظاهر آنها شده و از سلسال خمر ذی‌الجلال و زلال بی‌زوال جمال لایزال محروم و مأیوس مانده‌اند. ملاحظه فرمائید که در اخبار،

سنه، ظهور آن هویّه، نور را هم ذکر فرموده‌اند مع ذلك شاعر نشده‌اند و در نفسی از هوای نفس منقطع نگشته‌اند. فی حدیث المفضل «سئل عن الصادق فكيف يا مولاي في ظهوره؟ فقال عليه السلام: في سنة السنين يظهر أمره و يعلو ذكره.»

باری، تحیر است از این عباد که چگونه با این اشارات واضحه، لائحہ از حق احتراز نموده‌اند. مثلاً ذکر حزن و سجن و ابتلاء که بر آن خلاصه، فطرت الهی وارد شد در اخبار قبل ذکر شده. فی البحار: «إن فی قائمنا أربع علامات من أربعة نبي موسى و عيسى و يوسف و محمد. أما العلامة من موسى الخوف و الانتظار. و أما العلامة من عيسى ما قالوا في حقه. و العلامة من يوسف السجن و التقيّة. و العلامة من محمد يظهر بأثار مثل القرآن.» با این حدیث به این محکمی که جمیع امورات را مطابق آنچه واقع شده ذکر فرموده‌اند مع ذلك احدی متنبّه نشده و گمان ندارم که بعد هم متنبّه شوند إلا من شاء ربك. إن الله مسمع من يشاء و ما أنا بمسمع من في القبور.

و بر آن جناب معلوم بوده که اطیاری هویه و حمامات ازلیه را دو بیان است. بیانی بر حسب ظاهر، بی رمز و نقاب و حجاب فرموده و می‌فرمایند تا سراجی باشد هدایت کننده و نوری راه نماینده، تا سالکین را به معارج قدس رساند و طالبین را به بساط انس کشاند چنانچه مذکور شد از روایات مکشوفه و آیات واضحه. و بیاناتی با حجاب و ستر فرموده و می‌فرمایند تا مغلین آنچه در قلب پنهان نموده‌اند ظاهر شود و حقایقشان باهر گردد. این است که صادق بن محمد می‌فرماید: «وَاللّٰهُ لِيُمَحِّصَنَّ وَاللّٰهُ لِيُغْرِبَلْنَ.» این است میزان الهی و محک صمدانی که عباد خود را به آن امتحان می‌فرماید. و احدی پی به معانی این بیانات نبرد مگر قلوب مطمئنه و نفوس مرضیه و افنده مجرده. و مقصود در امثال این گونه بیانات، معانی ظاهریه که مردم ادراک می‌نمایند نبوده و نیست. این است که می‌فرماید: «لِكُلِّ عِلْمٍ سَبْعُونَ وَجْهًا وَ لَيْسَ بَيْنَ النَّاسِ إِلَّا وَاحِدٌ وَ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ يَبُثُّ بَاقِيَ الْوُجُوهِ بَيْنَ النَّاسِ.» و أيضاً قال: «نَحْنُ نَتَكَلَّمُ بِكَلِمَةٍ وَ نُرِيدُ مِنْهَا إِحْدَى وَ سَبْعِينَ وَجْهًا وَ لَنَا لِكُلِّ مِنْهَا الْمَخْرَجُ.» باری، ذکر این مراتب برای آن است که از بعضی روایات و بیانات که در عالم ملک آثار آن ظاهر نشده مضطرب نشوند و حمل بر عدم ادراک خود نمایند نه بر عدم ظهور معانی حدیث زیرا که نزد

آن عباد معلوم نیست که مقصود ائمه، دین چه بود چنانچه از حدیث مستفاد می‌شود. پس باید عباد به این گونه عبارات، خود را از فیوضات ممنوع نسازند و از اهلش سؤال نمایند تا اسرار مستوره، بلاحجاب ظاهر و واضح شود. ولیکن احدی از اهل ارض مشاهده نمی‌شود که طالب حق باشد تا آنکه در مسائل غامضه رجوع به مظاهر احدیه نماید. کلّ در ارض نسیان ساکن و به اهل بغی و طغیان متّبع. وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بِهِمْ كَمَا هُمْ يَعْمَلُونَ وَيَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَهُ فِي أَيَّامِهِ وَكَذَلِكَ قُضِيَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا وَيُقْضَى عَلَى الَّذِينَ هُمْ كَانُوا بِآيَاتِهِ يَجْحَدُونَ. وَآخِثِمُ الْقَوْلَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ.»<sup>۱</sup> «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا.»<sup>۲</sup> و كذلك نزل من قبل لو أنتم تعقلون.

المنزول من الباء و الهاء و السلام على من سمع نعمة  
الورقاء في سدرة المنتهى. فسبحان ربنا الأعلى. ۱۵۲

۱- سوره زخرف، آیه ۳۶

۲- سوره طه، آیه ۱۲۴

فهرست اسامی، اماکن، موضوعات



- ۱- در این فهرست، اهمّ موضوع های مشروحه در کتاب مبارك ايقان و نیز اسامی علم و همچنين اصطلاحات دينی و عرفانی، به ترتيب سه حرف اول هر کلمه تنظيم شده است.
- ۲- از اسامی علم، آنکه مشهورتر است و يا در متن کتاب از قلم مبارك نازل شده، ملاک طبقه بندی قرار گرفته، اما در ذیل اسم ديگر يا القاب ديگر به نام اصلی با حروف نك. (که مخفف "نگاه کنید" می باشد) ارجاع داده شده است. همین روش برای اصطلاحات و مطالب نیز به کار آمده است.
- ۳- در مورد بعضی اشخاص فقط کنیه، آنها از قلم حقّ جاری شده، لهذا همان کنیه ملاک طبقه بندی قرار گرفته، مثل «ابوجهل» که در ذیل حرف «الف» آمده است.
- ۴- ذیل هر کلمه مطالب مربوط به آن نیز بصورت الفبائی آورده شده است. مثلاً در زیر کلمه "آیات" سایر مطالب مربوطه اینطور طبقه بندی شده است: آیات آفاقیه؛ اشاره...؛ استهزاء...؛ انکار...؛ ایمان...؛ بمنزله...؛ در جمیع...؛ کنز لئالی... . ذیل هر کلمه مطالب



گوناگون با این نشانی (؛) از هم جدا شده‌اند .

۵- گاه در متن کتاب از شخص یا از مطلبی تلویحاً یاد شده است .  
حتی المقدور این تلویحات در ردیف نام یا موضوع مربوطه درج شده  
یا به نام شخص ارجاع داده شده تا دستیابی به کلیه مطالب ممکن  
شود .

۶- عناوین ادای احترام مانند حضرت و غیره در پی اسامی اشخاص  
آمده است .

۷- سورهای قرآن در ذیل نام هر سوره طبقه بندی شده، نه در  
ذیل کلمه، سوره. اگر سوره ای به دو نام مشهور است، آنکه  
مشهورتر است ملاک قرار گرفته و در ذیل نام دیگر به نام مشهورتر  
سوره ارجاع داده شده است .

۸- در نقل کلمات و عبارات عربی، حرف تعریف «ال» جزء کلمه  
منظور نشده است .

۹- احادیث مشهور و بعضی عبارات مشهور که از قلم حق صادر  
شده و نیز مصرع اول ابیات منقول در کتاب، در فهرست وارد شده تا  
ممد حافظه بوده، رجوع به آنها سهل‌تر گردد .

آدم [حضرت]، عهد آدم : ۹۸، ۱۱۱، ۱۵۷، ۱۶۲  
 آسمان : نك . سماء .

آل عمران (سوره) : ۱۰، ۱۱، ۴۲، ۵۱، ۶۳، ۹۸، ۱۴۱  
 آیات : آیات آفاقیه ۱۲۹؛ آیات فرقانیه ... دال بر شرع و حکم جدید است : ۱۵۹؛  
 اشاره، صریح آیات فراوان به امر حضرت باب : ۹۱؛ استهزاء و اعتراض به  
 آیات : ۱۳۷-۱۴۰، ۱۴۵؛ انکار آیات از سوی مردم : ۹۲؛ ایمان به آیات :  
 ۱۴۵؛ بمنزله شمس است : ۱۳۵؛ در جمیع کتب الهیه جز آیات چیزی حجت  
 قرار نگرفته : ۱۴۶؛ کنز لثالی الهیه است : ۱۳۵؛ همچنین نك . حجیت آیات .

ابر : معنی، ۱۷، ۴۴، ۴۷-۵۱  
 ابراهیم (خلیل) [حضرت] : ۶، ۴۱  
 ابراهیم، سوره : ۱۵، ۳۱  
 ابن الانسان : نك . عیسی [حضرت] .  
 ابن صوریاء : ۵۶  
 ابوجهل : ۷۹  
 ابو عامر راهب : ۷۰  
 ابو عبدالله (ابی عبدالله) : ۱۶۶، ۱۷۰

أَتَعْرِفُ الزُّورَاءَ: ١٦٣

اتَّقُوا اللَّهَ يَعْلَمُكُمْ: ٤٥

اِثِيمَ (لقب): ١٢٥

احزاب، سوره: ١١٢، ١١٨

احمد (شيخ احمد احسانى): ٤٣

احمد، جمال احمدية: نك. محمد رسول الله [حضرت].

اخت هارون: نك. مريم [حضرت].

اذا ظهرت راية الحق...: ١٥٨

اذا قام القائم قامت القيامة: ٩٥

اربعين (مجموعه، حديث): ١٦١

اردبيلي، ملا يوسف: ١٤٨

ارشاد العوام (كتاب): ١٢٢

ارض، معنى: تبديل اراضى قلوب به ارض معرفت و حكمت: ٣٠، مقصود ارض

معرفت و علم است: ٣١، معنى تبديل ارض: ٣٠-٣٢، منظور اراضى قلوب

است: ٣٠

ارض رى: نك. رى: نك. زوراء.

ارض طفّ (كربلا): ٨٣

استهزاء مظاهر الهى: نك. مظاهر الهى.

استغناى حق از معرفت و عبادت خلق: ٣٤

استقامت بر امر الهى (دليل استقامت): ١٥٣-١٥٦، ١٦٥، ١٦٧

اسراء (سوره): ٧٦، ٩٣، ١٢٠

اسرافيل، صور: نك. صور، معنى.

اسلام (شريعت فرقان): ١٧، ١٨، ٢٥، (آزار كفار) ١٤٤

اشياء حاكى از اسماء و صفات الهية هستند: ٦٥

اصحاب بيان: به عشق و ذوق جان انفاق نمودند: ١٥٠-١٥١، به سيما معلوم و

واضح اند: ١١٥، فعلشان براى جميع من على الارض حجت كافي است: ١٥٠،

تا دم مرگ به ذكر الله مشغول بودند: ١٥٦، در سبيل الهى جان فدا كردند:

١٠٦-١٠٧، محلّ لعن جميع ناس شدند: ١٥٧، وصايات الهى را فراموش

نمایند : ۶۱، ۱۵۲، ۱۶۵؛ همچنین نک. علمای بیان.

اصول کافی (کتاب) : ۱۶۱

اعراف (سوره) : ۶۷، ۷۳، ۷۸، ۱۲۶

اعور، شخصی اعور (لقب) : ۱۶۴

اقسمك بالله الذى فلق لكم البحر... : ۵۶

اکسیر، اکسیر الهی : ۱۰۴، ۱۰۵

الاسلام سماء والصوم شمسها... : ۲۶

آلف آدم... : ۱۱۱

الف فاطمه نکاح نمودم (بیان حضرت علی) : ۱۱۰

أما النبيون فانا : ۱۰۱، ۱۰۷

امتحانات الهی : ۵؛ مقصود از آن ۳۲-۳۷، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۱۵۹، ۱۶۹

آمت انجیل : نک. نصاری.

ام عیسی : نک. نصاری.

امیر [حضرت] : نک. علی، امیرالمؤمنین.

انا هو و هو انا : ۶۴ و نیز نک. مظاهر الهی، مقام.

ان امرنا صعب مستصعب : ۵۵

انبياء : نک. مظاهر الهی.

انبياء (سوره) : ۱۱۳

انجيل : ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۵۳، ۵۹، ۷۸، ۸۸، ۹۹، ۱۳۱، ۱۴۱، اناجيل اربعه : ۱۴؛

لوقا : ۱۸، ۷۸، ۸۸؛ متى : ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۴۴، ۷۸، ۸۸؛ مرقس : ۱۷؛ يوحنا :

۱۳، ۷۷

انسان (مقام او) : ۶۴-۶۶

انسان (سوره) : ۱۵، ۲۷

الانسان سرى و انا سره : ۶۵

انسان کامل (مظهر ظهور الهی است) : ۴۳، ۶۸-۶۶

انعام (سوره) : ۲۸، ۶۳، ۷۱، ۷۹، ۸۹، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۴۶

انفال (سوره) : ۱۱۸، ۱۳۷

انفطار (سوره) : ۲۹

انفطار سماء : نك . سماء ، معنى .

ان فى قائمتنا اربع علامات... : ۱۶۸

انه مثبت الحق باياته... : ۱۴۵

انى تارك فيكم الثقلين... : ۱۳۲

انى عبد الله و ما انا الا بشر مثلكم... : ۱۱۷

اولنا محمد و آخرنا محمد... : ۱۰۲

اهل انجيل : ۱۸ ، ۲۷

اهل بيان : نك . اصحاب بيان .

اهل فرقان : ۱۰۶ ؛ به ذكر خاتم النبيين محتجب شدند : ۱۴۱

ايام ظهور (اهميت و علامات) : ۱۴-۲۰ ، ۳۵-۳۹ ، ۵۵-۵۸ ، ۸۵-۹۶

ايكون لغيرك من الظهور... : ۶۵

ايمان : ايمان جمعى از علماء به امر جديد : نك . باب [حضرت] ؛ ايمان موجب

حيات تازه است : ۷۶ ؛ ايمان مانند سيف حاد و برنده است : ۷۲ ؛ علامت

صدق و كذب در ايمان : ۱۵۷ ، ۱۵۸

اين الشموش الطالعة... : ۲۳

اين المدخر لتجديد الفرائض... : ۱۵۹

ايوب ، صبر او : ۱۶۳

## ب

الباء و الهاء [حضرت بهاء الله] : ۱۷۰ ؛ سجن طهران نك . حديد ؛ دو سال هجرت

۱۶۶-۱۶۷

باب [حضرت] ؛ اخبار به شهادت خود : ۱۵۳ ؛ ارسال توقيع به علماء : ۱۵۲ ؛

استقامت بر امر الهى : ۱۵۳ ؛ اعتراضات به حضرتشان و شباهت آن به

اعتراضات به جمال محمدى : ۱۴۳-۱۴۵ ؛ تهمتها که نسبت دادند : ۱۴۳ ؛

تمناى شهادت : ۱۵۴ ؛ شمس احديه را به شمس مثال زد هاند : ۱۰۷ ؛ كشرت

آيات : ۱۴۴ ؛ كشف غطاء فرمود : ۱۵۵ ؛ علمائى که به ایشان مؤمن شدند :

۱۴۸ ؛ عظمت امر او : ۱۶۱ ، ۱۶۲

باب علم (معنى) : ٢٠ ، ٢١

بارفروشى ، ملاً سعيد : ١٤٨

باقر ، ملاً : ١٤٨

بحار الانوار (كتاب) : ١٦١ ، ١٦٨

بخت النصر : ٥٧

بدا (سبب بدا در وعدهاى الهى) : ٤ ، ٥

بده التبيين : ١٠٨

برقانى ، ملاً على : ١٤٨

بسطامى ، ملاً على : ١٤٨

بشارات به ظهور بعد : نك . مظاهر الهى .

بطحا : ٣٢

بعث ، معنى : ٧٧ ، ٧٨ ، ٩٧ ، ١٠٠ ، ١٠٥

بغداد : ١١٥ ، ١٦٣

بقره (سوره) : ٨ ، ٣٣ ، ٣٤ ، ٤٧ ، ٥٠ ، ٥٨ ، ٦١ ، ٦٦ ، ٩٢ ، ٩٥ ، ٩٩ ، ١٠١ ، ١٠٩ ،

١١٢ ، ١١٦ ، ١١٧ ، ١٢٠ ، ١٣٣ ، ١٣٤ ، ١٤٧

بنت محمد بن عبدالله : نك . فاطمه [حضرت] .

بنى هاشم : ١٦٠ ، ١٦١

بنى اسرائيل : نك . يهود .

بهاء الله [حضرت] : نك . الباء و الهاء .

بيان (كتاب) : ١ ، ٦٢ ، ١٣١ ؛ موعود بيان : نك . من يبعثه الله ؛ نقطه ، بيان : نك .

باب [حضرت] .

بيت اللحم : ٤٢

بيت المقدس : ٣٢ ، ٣٣ ، ٣٤ ، ٥٧

## پ

پسر انسان : نك . عيسى [حضرت] .

پيامبران : نك . مظاهر الهى .

## ت

- تاویل کلمات الهی : نک . کلمات الهی .  
تجدید شریعت : ۲۲ ، ۱۱۴۰ ، ۱۵۹ ، ۱۶۳  
تجدید عالم : ۲۲  
تجلی ، مقصود از آن : ۹۲  
تجلی الله : ۹۲ ، تجلی ثانی : ۹۴ ، تجلی خاص : ۹۳ ، تجلی عام : ۹۲  
تحریف کتب و آیات (قولی بی معنی است) : ۵۵-۶۱  
ترشیزی ، آقا سید حسین : ۱۴۸  
تفسیر هاء : نک . هاء .  
تفطر سماء : نک . سماء ، معنی .  
تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنه : ۱۵۸  
تمسک باذیال الهوی ... : ۴۶  
توبه (سوره) : ۶۰ ، ۸۲ ، ۸۳  
تورات : ۱۲ ، ۵۶-۵۸ ، ۹۰ ، ۹۹ ، ۱۳۱  
تولد و موت روحانی : ۷۷-۷۸

## ث

- ثقلین : نک . انی تارك فيکم الثقلین  
ثمود : ۶

## ج

- جائیه (سوره) : ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸  
جبرئیل : ۳۳ ، ۵۷ ، ۷۰ ، ۷۶ ، ۱۰۹  
جبل الاسود (در ارض ری) : ۱۶۳  
جمال خلیل : نک . ابراهیم [حضرت] .

جمال محمدی: نك. محمد رسول الله [حضرت].

جنت: ۷۷؛ مقصود از جنت، ۷۸

## ح

حجاب اكبر: نك. علم (حجاب اكبر است).

حجاز: ۴۳

حجر (سوره): ۹۸

حجّیت آیات: آیات حجّت بالفه است: ۱۳۵؛ حجّت منحصر به دو است کتاب و

عترت: ۱۳۳؛ حجّتی اكبر و اعظم از آیات... ظاهر نشده: ۱۳۶؛ حجج الهیه

در هر عصر كامل است: ۸؛ حجّیت آیات مُنزله مبرهن است: ۱۳۸، ۱۴۴

حدیث: احادیث درباره قائم: ۱۶۲؛ در لعن اصحاب قائم: ۱۵۸؛ در کتاب اربعین،

بحار الانوار، عوالم...: ۱۶۱؛ در احادیث اختلاف بسیارست: ۱۳۲؛ صاحبان

حدیث: ۱۳۸؛ مردم ذکر احادیث محكمه را نمی کنند: ۱۵۹؛ معنی حدیث آب

خوردن گرگ و میش با هم: ۷۳

حدیث جابر: ۱۶۲

حدیث مفضل: ۱۶۸

حدیثنا صعب مستصعب: ۵۴

حدید (سوره): ۹۸

حدید، اثر حدید بر گردن...: ۱۲۵

حُسن خاتمه مجهول است: ۱۲۸

حسین بن علی (امام حسین) [حضرت]: ۱۷۷؛ به نهایت ذلت شهید شد: ۸۴؛ بر

روی ارض مثلی و شبهی نداشت: ۸۳؛ تأثیرات و غلبه، خون او: ۸۴؛ مظلومیت

او: ۸۳

حسین، ملأ: ۱۴۸

حشر (سوره): ۶۵، ۱۵۲

حشر و نشر: نك. قیامت.

حقّ الیقین (مرتبه): ۱۲۹

حکمای بیان: ۶۳



حمزه سيد الشهداء: ۷۹، ۸۰

حيات، معنى: ۷۹

## خ

خاتم، خاتم انبياء: نك. محمد رسول الله [حضرت].

خاتم النبيين: ۱۱۰

خسوف قمر: ۴۰، همچنين نك. قمر، معنى.

خلق انسان، مقصود از...: ۱۹

خلق جديد، خلق روحانى: ۱۰۳-۱۰۵

خليل، خليل الرحمن: نك. ابراهيم [حضرت].

خوئي، ملا مهدي: ۱۴۸

خيبر، اهل خيبر: ۵۶، غزوه خيبر: ۱۱۱

## د

دارالسلام: نك. بغداد.

داود [حضرت]: ۳۳

دخان، معنى: ۵۰

دخان (سوره): ۵۰، ۱۲۵

دهر (سوره): نك. انسان (سوره)

## ذ

ذات احديه، ذات غيب: عرفان آن محال است: ۶۳، ۸۱، ۹۳، ۱۱۳، معرفت

مظاهر الهى عين معرفت ذات غيب است: ۶۳-۶۵

ذاريات (سوره): ۴۶، ۶۸

راسخون في العلم : نك. كلمات الهى  
ربّ اعلى : نك. باب [حضرت].

ربنا سمعنا و اطعنا... : ٧٢

ربوبيت و الوهيت مظاهر الهى : نك. مظاهر الهى.

رجعت : رجعت انبياء و اولياء ظهورات قبل : ١٠٢-١٠٥، ١٠٨

رجم : حكم آن، ٥٦

رحمن (سوره) : ٢٤، ٤٤، ٤٦، ١١٥

رعد (سوره) : ٧٤، ٩٢، ٩٧

روح الامين : نك. جبرئيل.

روح القدس : ٢٧-٣٩، ٧٧، ٨٦، ١٢٩، ١٣٠

روزبه : نك. سلمان

روضه، كافي (كتاب) : ١٦٣

رى : ١٦٤

زخرف (سوره) : ١٠٣، ١٧٠

زمر (سوره) : ٣١

زنا، حكم آن در تورات : ٥٦

زنجاني، ملا محمد على : ١٤٨

زوراء (ارض رى) : ١٦٣، ١٦٤

زيارت (دعا) : ١٥٩

سافور عظيم : ١٦

السالك في النهج البيضاء... : ٤٦

سامرى جهل : ١٢٦

سبأ، سوره: ۱۴۲، ۱۵۲

سبت، يوم: ۱۱، ۸۷

سبحات جلال (سبحات مجلله): ۱، ۱۰، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۳۱

سبقت رحمته كل شئى...: ۶۳

السبيل مسدود و الطلب مردود: ۹۳

ستاره: نك. نجم.

سحاب: نك. ابر.

سدره رضوان: نك. باب [حضرت].

سدره طوبى: نك. باب [حضرت].

سدرة المنتهى قرب: ۷۰

سفر اول: نك. انجيل متى.

سقوط نجوم: نك. نجم، معنى.

السلام على الحق الجديد: ۱۵۹

سلطان بقا: نك. على اميرالمؤمنين [حضرت].

سلطان حقيقى: نك. باب [حضرت].

سلطان وجود (خداوند): ۹؛ همچنين نك. ذات احديه.

سلطنت قائم: نك. قائم.

سلطنت حقيقى: معنى سلطنت ۸۱-۸۲؛ مقصود از سلطنت: ۶۹، ۷۲؛ سلطنت

حقيقى مظاهر الهى: نك. مظاهر الهى.

سلمان: ۴۳، ۱۱۱

سلوك، شرايط: ۱، ۲، ۲۸، ۳۳، ۴۱، ۴۵، ۴۶

سما، معنى آن: ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۹، ۴۱-۴۸؛ آثار ظهور محمدى

در سما: ۴۳؛ انفطار سما: ۳۰-۲۹؛ سما اديان: ۳۱، ۳۲؛ سما بيان به

امرالله مرتفع گشت: ۳۲؛ منظور از سماوات سماوات اديان است: ۲۹، ۳۱؛

سماوات اديان قبل پيچيده شد: ۳۲؛ ظهور نجم عيسى در سما: ۴۲؛ ظهور

نجم در سما ظاهر: ۴۳؛ لفظ سما معانى كثيره دارد: ۴۴-۴۵

سنه ستين: ۱۳۲، ۱۵۵، ۱۶۸

سنه ظهور: نك. سنه ستين.

- سوق الدّواب (در ارض ری) : ۱۶۳
- سید اصغیاء : نک. محمد رسول الله [حضرت].
- سید الشهداء [حضرت] : نک. حسین بن علی.
- سید امکان : نک. باب [حضرت].
- سید لولاک : نک. محمد رسول الله [حضرت].
- سید المرسلین : نک. محمد رسول الله [حضرت].
- سید وجود : نک. محمد رسول الله [حضرت].
- سیره المهدی : ۱۵۹
- سیمیا (علم) : ۱۲۲
- سینا (بریه) : ۳۵
- سینای نور : ۶
- سینای حبّ : ۴۰

## ش

- شجرهء لاشرقیه و لاغربیه : ۳۶
- شرع و حکم جدید : نک. تجدید شریعت.
- شریعت فرقان : نک. اسلام.
- شعراء (سوره) : ۳۶، ۱۲۷، ۱۵۱
- شعیب : ۳۵
- شمس، شمس و قمر : معانی بسیار دارد : ۲۹-۲۲، احکام مرتفعه در هر شریعت است : ۲۵؛ اولیاء و انبیاء و اصحاب ایشانند : ۲۳؛ شمس و قمر احکام و معارف قبل تاریخ شد : ۲۸؛ شمس حقیقت و آفتاب معنوی : نک. مظاهر الهی؛ صلوٰة و صوم است : ۲۶؛ علماء ظهور قبلند : ۲۴؛ مظاهر کلیّه الهیّاند : ۱۴، ۲۲؛ معنی تاریکی شمس و قمر : ۲۷؛ شمس عالیّه : ۲۴
- شهود : نک. غیب و شهود.
- شیبّتی الآیتین : ۱۵۵
- شیراز : ۱۵۵

## ص

- ص (سوره) : ۱۴۲  
 صادق، صادق بن محمد [حضرت] : ۵۲، ۹۰، ۱۶۰، ۱۶۱  
 صافات (سوره) : ۸۲، ۱۴۰  
 صالح (نبي) : ۵  
 صلوات و صوم : ۲۵، ۲۶، ۳۳  
 صور : ۱۷، ۷۵-۷۶، صور حیات علوی : ۷۸، صور معرفت : ۱۲۹  
 صور اسرافیل : ۷۶  
 صوفيّه : ۹۳  
 الصّوم ضياء و الصّلوة نور : ۲۶

## ض

ضيق أيام، معنى : ۲۱

## ط

- طفّ : نك. ارض طفّ.  
 طلب الدليل عند حصول المدلول قبيح ... : ۹۷، ۱۳۷  
 طلعت علوی : نك. على اميرالمؤمنين [حضرت].  
 طه (سوره) : ۱۷۰  
 طير هويّه : نك. على اميرالمؤمنين [حضرت].

عالم امر، عالم خلق : ۱۱۹

عبدالخالق یزدی، ملا : ۱۴۸

عبدالله اَبی : ۷۰

عترت رسول الله : ۱۳۲، ۱۳۳

عجم : ۱۶۴

علم : ۴۵، بر دو قسم است : ۴۵ : علم الهی : ۴۵ : العلم تمام المعلوم... : ۱۲۲ : العلم

حجاب الاکبر : ۱۲۴ : علم ربّانی : ۱۲۶ : العلم سبعة و عشرون حرفاً... : ۱۶۱ :

علم شیطانی : ۴۵ : العلم نقطة کثرها الجاهلون : ۱۲۱ : العلم نور یقذفه الله فی

قلب من یشاء : ۳۰، ۱۲۱ : علمهای مجعوله : ۱۲۱ : علم الیقین : ۱۲۸، ۱۴۳ :

علوم باقیه، قدسیه : ۱۲۲ : علوم فانیه، مردوده : ۱۲۲، ۱۲۳

علماء بیان : ۶۱ : اکثری معروف نبودند : ۱۵۳ : به مانند علمای قبل مشی نمایند :

۱۶۳ : سینهاشان محلّ تیرهای مخالفین گشت : ۱۴۹ : صفات آنان : ۱۴۹ :

علمائی که به حضرت باب مؤمن شدند : ۱۴۸ : علمای راشدین و فضلی

کاملین... از کأس وصال مرزوق شدند : ۱۴۸

علماء دین : از امتحانات الهیه سالم نماندند : ۵۵ : از مقصود قیامت واقف نشدند :

۹۶، ۵۱ : اعراض از جمال حق نمودند : ۱۴۲ : انبیاء را به اجازه آنها شهید

کردند : ۱۰ : باب علم را مسدود دانستند : ۲۰ : به جواهر علم... جهلها و

عیوبها نسبت می دهند : ۲۹ : به غیر ذهب مذهبی نیافتند : ۱۴۱ : تاهت

العقول فی افعالهم... : ۱۴۵ : جز هوی الهی نجویند : ۲۰، ۱۴۱ : جمیع به این

حجبات محتجب ماندهاند : ۱۰۰ : جهل را علم نام گذاشتند : ۱۲۰ : دو نفس

بر يك كلمه مشاهده نمی شوند : ۲۰ : رموز کتب الهی را درک نکردند : ۱۸ :

۲۷-۳۰ : ۵۳، ۵۵، ۸۲-۸۳ : صراحت کتب در عداوت آنان با مظهر ظهور :

۱۶۰ : ضلالت آنان : ۲۸، ۱۷۱ : ظلم را عدل نامیدهاند : ۱۲۰ : علماء انجیل از

شریعه، فیض محمدیّه محروم گشتند: ۱۷؛ علماء ربّانی: ۹۶؛ علماء یهود و  
اعتراض آنان به حضرت مسیح: ۹۱-۹۰؛ علم را از منبع او اخذ نمودند:  
۲۷؛ علوم مردوده را شرط ادراک... شمرده‌اند: ۱۲۳؛ عوامل احتجاب خلقند:  
۹-۱۱، ۲۰-۲۱، ۵۵، ۱۱۲-۱۱۵؛ مردم را از سبیل حق منع می‌نمودند: ۱۰،  
۱۱۰؛ معانی کلمات الهیه را ادراک نمودند: ۷۵؛ معنی علم را ادراک نکردند:  
۱۲۱؛ میزان ادراک آنان: ۹۱؛ نظر به اعراض در اسفل اراضی جهل ساکن  
شده‌اند: ۹۷؛ نفوس قدسیّه را به نسبت ظلم کشتند: ۱۵۶

علی، امیرالمؤمنین [حضرت]: ۷۸، ۱۰۹-۱۱۰

علیه کمال موسی و بهاء عیسی و...: ۱۶۲

عمالقه: ۵۷

عنکبوت (سوره): ۵، ۶۱، ۹۲، ۱۲۸، ۱۴۰

عوالم (کتاب): ۱۶۰، ۱۶۱

عیسی بن مریم [حضرت]: ۱۱-۱۶، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۴۲، ۵۳، ۵۹، ۷۷، ۷۸، ۸۷

۹۹، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۶۳، ۱۶۸

عین الیقین (مرتبّه): ۱۲۹

## غ

غافر (سوره): ۳، ۷، ۱۴۰

غمام: نك. ابر.

غنا، مقصود از آن: ۸۷

غیب و شهود: ۶۸

## ف

فاران محبّت: ۷

فاطر (سوره): ۵، ۸۷، ۱۱۳

فاطمه [حضرت]: ۱۱۰، ۱۶۲

فالنار مثوالم...: ۱۳۶

فتح (سوره): ۹۰، ۱۱۸

- فرعون : ۷، ۳۶، ۴۳، ۵۸ : فرعون کفر : ۱۱  
فرقان : نك . قرآن .  
فرقان (سوره) : ۴۹، ۵۶، ۱۶۹  
فصلت (سوره) : ۲۹، ۶۸  
فقد هديناك السبيلين... : ۱۵۳  
فقر، مقصود از آن : ۸۷  
فقهاء ذلك الزمان... : ۱۶۴  
فلسفه (علم) : ۱۲۲  
فلك چهارم : ۸۸  
فمن شاء فليقبل و من شاء فليعرض... : ۱۶  
في سنة الستين يظهر امره... : ۱۶۸  
فيض اقدس : ۹۳  
فيض الهی، عدم انقطاع آن : ۹، ۶۲  
فيض مقدس : ۹۴  
فيلاطس : ۸۷

## ق

- ق (سوره) : ۷۵  
قائم : ۵۵، ۶۸ : اكثر اعدائه العلماء : ۱۶۰ : اوست مظهر اسرار الهی : ۱۶۱ : بر  
عرش يفعل مايشاء جالس است : ۱۶۱ : بيست و پنج حرف را ظاهر  
می فرماید : ۱۶۲ : حديث در وصف او : ۱۶۲، ۱۶۳ : حزن و سجن و مظلوميت  
او : ۱۶۸ : روايت مشهور درباره او : ۹۵ : سلطنت او : ۶۸ : عداوت علماء با  
او : ۱۶۰ : علايم ظهور او جميعاً ظاهر شده : ۵۵ : نسخ قواعد و رسوم فرمود :  
۱۵۸

قابيل : نك . هابيل و قابيل .

قبر، معنى : ۷۶، ۷۸

قبله، تغيير آن : ۳۲، ۳۳



قد اشتری میّت عن میّت...: ۷۸

قرآن: ۵۶، ۱۶۸، آیات آن دالّ است بر شرع و حکم جدید: ۱۵۹، برای امت  
رسول حصن محکم بود: ۱۳۱، تکذیب قرآن تکذیب کتب قبل است: ۱۴۰،  
حروف مقطعه، آن: ۱۳۹، حجّت است بر مشرق و مغرب عالم: ۱۳۹، عجب  
نبود که از قرآن نصیبی نیست جز نقشی: ۱۴۴، هادی عباد است الی یوم  
معاد: ۱۳۳

قصص (سوره): ۳۵، ۹۶

قمر، معنی: ۲۲-۲۹، ۳۲، ۷۸، قمر حکمت: ۴۳، قمر علم: ۴۰، هم‌چنین نک.  
شمس.

قمر (سوره): ۱۰۱، ۱۵۸

قیافا: ۸۷

قیامت، معنی: ۲۹، ۳۱، ۵۰، ۵۱، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۱۴،  
اکثر علماء... از مقصود قیامت واقف نشدند: ۵۱، قیامتی اکبر از این متصور  
نیست: ۹۵، قیام نفس الله است به مظهر کلیّه، خود: ۹۴، قیام مظهر ظهور  
اوست بر امر او: ۱۱۲  
قیامة الاخری: نک. مستغاث.  
قیوم اسماء، اعظم کتاب دور بیان: ۱۵۳

## ک

کاظم رشتی، سید: ۴۳

کافی (کتاب): نک. اصول کافی.

کان الله و لم یکن معه من شئی: ۶۰، ۱۰۸

کائی سمعت منادیاً ینادی فی سرّی...: ۱۵۴

کبریت احمر، معنی: ۵۲

کتب الهیّه: حجّت اکبر است: ۱۰۰، سبب اعظم برای طالبان است: ۱۳۲، مدینه

الله است: ۱۳۱، منظور از تلاوت آن: ۱۱۴

کتاب محکم: نک. قرآن.

کذلک اخذهم الله بذنبهم...: ۱۲

كذلك نعلمك من تأويل الاحاديث : ٢١

كذلك نورنا افق سماء البيان ... : ٤٠

كربلا : نك . ارض طف .

كسوف شمس : ٤٠ ، همچنين نك . شمس ، معنى .

كشف سبحات الجلال من غير اشارة : ١٠٩

كعب بن اشرف : ٧٠

كعبه : نك . مكّه .

كلمات الهى : تأويل اسرار مستوره . آن فقط با هياكل ازليه و "راسخون فى العلم"

است : ١١ ، ١٩ ، ٢٧ ، ١٢٠ ، ١٢٦ ، ١٧٠

كلمه : نك . عيسى [حضرت] .

كلمه ، عليا : نك . باب [حضرت] .

كليم الله : نك . موسى [حضرت] .

كميل ، (روايت) : ٦٦

كندى ، ملاً باقر : ١٤٨ ، ملاً مهدى : ١٤٨

كوفه : ٧٨

كهف (سوره) : ٩٢

كيميا ، علم : ١٢٢

## ك

گرگ و ميش از يك محل مى خورند و مى آشامند ... : ٧٣

## ل

لحد ، مقصود از لحد : ٧٧-٧٩

لا فرق بينك و بينهم الا ... : ٦٤

لا يعرف ذلك الا اولوالالباب ... : ١١٢

لقاء الله ، معنى : ٢ ، ١٢ ، ٩١-٩٤ ، مقصود از لقاء الله : ٩١-٩٤ ، ٩٦ ، ١٠٦ ، ١٤٧

لكل علم سبعون وجهاً ... : ١٦٩

لوح فاطمه: ۱۶۲

لولاك لما خلقت الافلاك...: ۴۸، ۶۶

لولا ما استوى الله على عرش رحمانية: نك. حسين، ملاً .

## م

مائده (سوره): ۱۵، ۵۷، ۹۰، ۱۴۴

ما اوذى نبى بمثل ما اوذيت: ۷۰

ما رأيت شيئاً الا و قد رأيت الله...: ۶۶

مازندرانى، ملاً نعمتالله: ۱۴۸

مجاهد (مجاهدين، مجاهدان)، شرايط آنان: ۱۲۶-۱۲۸

مجوس: ۴۲

محمد رسول الله [حضرت] (شمس احمدية، شمس محمدية، شمس نبوت

محمدى، سراج محمدى، فيض محمدية...): ۱۷، ۲۵، ۳۲، ۴۳، ۵۴، ۵۵،

۷۶، ۵۷، ۵۹، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۹۰، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۰،

۱۴۵: اعتراض و افترا به ایشان: ۸۹، ۹۹، ۱۴۳: سؤال از اهله: ۱۲۰: طلب

معجزه از ایشان: ۹۸، ۱۳۷-۱۳۸: مصائب ایشان: ۷۰-۷۱: منم عيسى: ۱۴،

۱۰۱

محك ايمان: نك. ايمان .

مدثر (سوره): ۳۴

مدين (سرزمين): ۳۷

مدينه (شهر): ۵۷

مدينه، ايقان: نك. كتب الهية .

مدينه، الهى، معنى: ۱۲۹-۱۳۱

مرده، معنى: ۱۵، ۷۸

مریم [حضرت]: ۳۷

مریم (سوره): ۳۷

مستغاث: ۱۵۲، ۱۶۴

مسجد الحرام : نك . مكّه .

مسيح : نك . عيسى [حضرت] .

مشرق ابداع : ۱۲۹ ، مشرق علم : ۱۰۵

مصر ايقان : نك . كتب الهيه .

مظاهر الهى : آگاهى از ابتلاء ايشان سبب محكم شدن در امر الله است : ۳ ، ابتلاء

ايشان به بلايا : ۷-۳ ، استهزاء آنان : ۷۷ ، ۸۰ ، ۱۰۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۶ ، ۱۴۹ ،

۱۵۲ ، ۱۵۴ ، اطلاق ربوبيت و الوهيت به آنان : ۱۲۲-۱۲۴ ، اعتراض و آزار

خلق به ايشان : ۳ ، ۵ ، ۸ ، ۳۱ ، ۵۰ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۸ ، ۱۰۳ ، ۱۷۵ ، اعظم و

اكبر از آنان وجود نداشته : ۹۴ ، اعمال و اقوال عباد ميزان معرفت آنان

نيست : ۲ ، بشارت آنان به ظهور بعد : ۸ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۵۷ ، ۷۱ ، بر همه

آنان حكم جميع صفات الله جارى است : ۶۷ ، بيانات آنان بعضى بى رمز و

بعضى مرموز است : ۱۷۶ ، حكم يك ذات و يك نفس دارند : ۱۰۱ ، ۱۸۸ ،

رتبه ، حدودات بشرية : ۱۱۶ ، سلطنت حقيقى ايشان : ۶۵ ، ۷۱-۷۵ ،

۸۴-۹۳ ، صفات آنان : ۶۴ ، ۶۶ ، علل ظهور آنان : ۶۲ ، غلبه و قدرت

معنوى ايشان : ۸۷-۸۸ ، ۱۶۲-۱۶۴ ، لقاء آنان عين لقاء الله است : ۲ ،

محل بغض و انكار و ردّ و سبّ علماء گشتند : ۱۱ ، معرفت خداوند

وابسته به معرفت ايشان است : ۹۴ ، معرفت مظاهر الهى عين معرفت ذات

غيب است : ۶۷-۶۹ ، مقامات آنان : ۱۱۶-۱۱۸ ، مقامات وحدت و تفصيل :

۱۴ ، ۲۴ ، ۱۲۱-۱۲۳ ، مقام رسالت : ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، مقام صرف تجريد :

۱۰۱ ، مقام عبوديت : ۱۲۴ ، مقام وحدت : ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۱۱ ،

۱۱۳ ، ۱۲۱ ، ۱۲۳ ، ۱۵۱ ، نزول كتاب بر آنان : ۱۴۶ ، هرچه ذكر نمايند ...

همه حق است : ۱۱۹ ، همه در يك رضوان ساکنند : ۱۰۲

مظلوميت قائم : نك . قائم .

معارض (سوره) : ۲۸

معاوية بن وهب : ۱۶۳

معراج : ۱۲۲ ، ۱۲۳

معجزه ، طلب آن از پيغمبر : ۹۸ ، ۱۳۷-۱۳۸

معرضين و رفتار آنان : ۱۴۲-۱۴۳

مغرب ، مغارب : ۲۹ ، ۳۰ ، مغرب اختراع : ۱۲۹ ، مغرب جهل : ۱۰۵

مقامات مظاهر الهی : نك . مظاهر الهی .

مكّه : ۳۳ ، ۵۷

ملك ، ملائكه : معنى : ۵۱-۵۴

ملك (سوره) : ۲۶

من بعد ضيق تلك الايام... : ۱۶

من عرف نفسه فقد عرف ربه : ۶۵

منها ظهرت الاشياء و الى خزائن امرها رجعت : ۲۴

من يبعثه الله (موعود بيان) : ۱۳۱

موت ، معنى : ۷۴ ، ۷۷-۷۹

موسى [حضرت] : ۶ ، ۱۱ ، ۲۳ ، ۲۵ ، ۳۶ ، ۳۸ ، ۹۰ ، ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۷ ،

۱۳۱ ، ۱۳۷ ، ۱۴۰

مولود من الجسد : ۷۷

مولود من الروح : ۷۷

مؤمن (سوره) : نك . غافر (سوره) .

مؤمن آل فرعون : ۷ ، ۸

المؤمن حتى فى الدارين : ۷۹

مؤمنون (سوره) : ۶۰

## ن

نار : ۶ ، ۴۶ ، ۷۶ ، ۷۸ ، ۱۱۳ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، نار اشتياق : ۱۳ ، نار انقطاع : ۴۵ ، نار

حبّ : ۱۱۵ ، نار حسابان : ۲۵ ، نار حسد : ۶ ، نار حكمت الهیه (صمدانيه) : ۷ ،

نار سدره ربّانيه : ۷ ، نار حكمت سدره رحمانى : ۲۶ ، نار سدره : ۹۱ ،

نار سدره عرفان : ۳۵ ، نار كفر : ۷۷ ، نار زبان : ۱۲۷ ، نار محبّت : ۵۲ ، نار

محبّت عيسوى : ۱۳ ، نار معنوى : ۲۲ ، نار موسى : ۱۳۰ ، نار موقده رحمانى :

۳۶ ، نار نفس : ۵۱ ، سمندر نارى : ۴۰ ، شجره نار : ۳۸ ، طير نار : ۸۶

ناصرى : نك . عيسى [حضرت] .

نبا (سوره) : ۹۳

نجم ، انجم : معنى : ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۳۲ ، ۴۱ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۱۳۵ ، همچنين نك . سماء

نحل (سوره) : ۱۲۶

نحن نتكلم بكلمة و نريد منها احدى و سبعين وجها...: ١٦٩

ندبه (دعا): ٢٣، ١٥٩

نصاري: ٢٧، ٥٢، ٥٥، ٥٩، ٨٩، ١٥٩

نضر بن حارث: ٧٠

نغمات حجازي: ١٢

نقره، نقره، الهى: نك. صور، معنى.

نقطه، بيان: نك. باب [حضرت].

نقطه، قرقان: نك. محمد رسول الله [حضرت].

نمرود: ٤١

نوح: ٤، ٥، ١٠١، ١٠٣، ١٠٧

نوح (سوره): ٤

نور (سوره): ٦٠

نور اشرق من صبح الازل...: ٦٦

نور اليقين (مرتبه): ١٢٩

نورين نيرين: نك. احمد (شيخ احمد احسائي) و كاظم (سيد كاظم رشتي).

و

و الله ليمحصن و الله ليفربلن: ١٦٩

وحدت مظاهر الهى: نك. مظاهر الهى.

وحيد عصر: نك. يحيى (سيد يحيى دارابي).

و لقد يظهر صبى من بنى هاشم: نك. يظهر من بنى هاشم...

ه

هاء، تفسير: ١٥٤

هابيل و قابيل، معجزه: ٩٨

هارون: ٣٧

هود: ٥

هود (سوره): ۴، ۶، ۷۴، ۱۴۷، ۱۵۵

ہیاکل ضلال: نك. علماء دین.

ہیرو دس: ۴۲

## ی

یا بقیۃ اللہ قد فدیت بکلی لک...: ۱۵۴

یا ابن الانسان قد مضی علیک ایام...: ۱۵۱

یثرب (شہر): ۳۲

یجعل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم...: ۹۶

یحیی بن زکریا: ۴۲

یحیی (سید یحیی دارابی): ۱۴۸

یس (سوره): ۲، ۱۰۹

یظہر من بنی ہاشم صبی...: ۱۶۰، ۱۶۱

یوحنا: نك. یحیی بن زکریا.

یوسف [حضرت]: ۱۴۰

یوم آخر، یوم تغابن، یوم تناد، یوم حساب، یوم عظیم، یوم معاد، یوم وعید:

نك. قیامت.

یوم سبت: نك. سبت.

ینبوع (کتاب): ۱۶۱

یونس (سوره): ۱۱۵

یہود: ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۲۲، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۳۷،

۱۹۵

یہودا (بریہ): ۴۲